

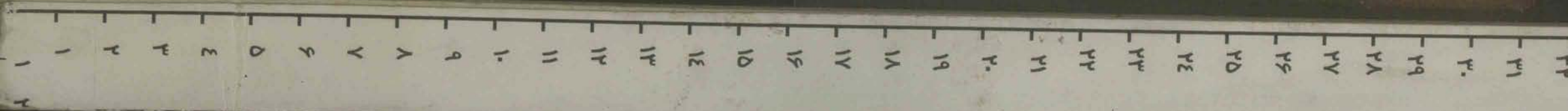
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 مؤسسه ۱۳۰۲
 اسم کتاب: تذکرة ائمه
 مؤلف: مهدي
 موضوع تالیف: فضائل ائمه
 تقدیمی: هجرت مطبوعه
 شماره دفتر ۱۳۲۷ ۲۱۶

۵
 ۲۱۲

۱
 ۱
 ۸
 ۸
 ۳
 ۵
 ۶
 ۸
 ۷
 ۶
 ۱
 ۱۱
 ۸۱
 ۸۱
 ۳۱
 ۵۱
 ۶۱
 ۸۱
 ۷۱
 ۶۱
 ۵۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 مؤسسه ۱۳۰۲
 اسم کتاب تذکره ده نامه
 مؤلف مهذب
 موضوع تالیف: فضائل
 تقدیمی هجرت مطهره
 شماره دفتر ۱۳۲۷ ۳۱۶

۵
 ۲۱۲



تذكرة الأسماء

١٢



کتابخانه
شیرازی
۱۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم من تأليف آقا محمد باقر مجلسی
الحمد لله الذي جعل الدينسان صدق الاخرين وصير الامم المعصومين ذكرا للتقوى
والتسلام على محمد وآله خيرة الوصيين وبعث الله على اعدائهم اجمعين العجوة كوبر خاك راه
شيخان محمد باقر ابن محمد تقى عفى الله عنهما كمقصد اصلى از تحرير بيان اين كتاب در اثبات
و فضيلت بزرگوارى ائمه معصومين صلوات الله وسلامه عليهم است كه از كتب معتبره اهل اسلام
و از نو تاريخ و از كتب برائمه هندوان و حكماي يونان كه ضبط نموده اند استخراج شده است
بعد از آن كه كتب بسيار كشيده ام در طلب آن كتاب و قدرى تفصيل از احوال جهان مقيم گزشت
باشد بر همه مل و دخل از مسلمانان غير امام و ساير اهل كفر و اهل منكرات اما آنچه از نظر
اهل نصارى بنظر رسيده اكه عيسويان لعنهم الله انجمن را اسماي ميذاند بلكه ميگويند چهل
و بر دواتي سال از عروج حضرت عيسى با جهان چهار نفر از حواريان آن بودند و در
دو جا و متي نوشته از ابتداء تولد آنحضرت تا به آسمان رفتن و بحقيقت اديشان
ادرا چهار منج كشيده اند و ان و در قبر گذاشته بعد از سه روز يا چهل روز يا شصت
روزه شده به آسمان رفت و باز برنيا آمد و انجمن را گفت و نوشت و باز با آسمان رفت
و در دست پر فرو نشست قائم الله اني تو فكون و مثل قصه و سر كه شست و بهج كلام
و امر و مني نثار و در انجمن عبري كويند كه انجمن لغت عبري بوده است كه لغت لايقين
بوده اند و انچه حال دارند به لغت سر يا نيت و دوايان انجمن بر پائيل عربي و فارسي
و تركي و كرجمي و ارمني و باجر و انگليس و هر دومي و پر تا ايد كتب معتبره اديشان است
اسامي كتب اديشان اين است كتاب قرقف و كتاب سنده و كتاب كلوم و كتاب نيكال
غير و كتاب حيقوق بنى كه فرنگيان ابا كرك ميگويند و كتاب شيخان و كتاب غيفاني و غير و كتاب
ارسطي كه از انچه ميذاند و كتاب دوايان و غير و كتاب شمون كه از انچه ميذاند و كتاب

كندران

كندران و كتاب نور چهل كه از انچه ميذاند و نقل كتاب توراة آنچه موافق احاديث
است بهما و شتر مي كشيده و انچه احوال در ميانست كه مخرف كرده اند شايد بسي بر اديت
برسد و از لغت عربي لغت تركوم و جلي بوده و بين دو آية طور را اسماي ميذاند و با
توراة را ميودان تدعي آنند كه بنا ديما يعني خبر ايشان الهام ميشده و وحى مي رسيد
و بدفحات ميوشند و انچه كوز و زندقه اند كو ميذاند كه انچه احوال در توراة است ناديدار
كرده اند تا تمام شده و كتب معتبره اديشان دو هزار است كه فبالا نيز ميگويند و كتاب و توراة
و كتاب نرلين و كتاب تومر و كتاب تراعو و كتاب انچه شمسى خوب حضرت سليمان و كتاب
غزير و كتاب ارميا و كتاب لاينا اسامي كتاب بر ايمد هندوان كه بزعم ايشان
بعضي را تا تون دانند و بعضي كتاب را بنى ميذاند كتاب و بدست و كتاب شما كوشى
و كتاب شاني كلود و كتاب ناسك و كتاب طلمپ هندی و كتاب حكيم و هر دو كتاب
و كتاب هزار نامه و كتاب قطره و كتاب بختار و كتاب با منكل اسامي كتب يونان
مصنف هر من الهام است و كتاب هيا كين و تمانيل مغربي و كتاب بنده و منخ
جاينوس و كتاب داپل و اما تاسطن بطيموس و كتاب مار بافين افلاطون و حل معتبر
و كتاب ارماطن با دشا يونان و كتاب مشا و در و كتاب توموس فيثاغورث و كتاب
نواميس افلاطون و كتاب خلاصه جاساب اسامي كتب مجوس كتاب زندقه و با زندقه
و كتاب زفرم از تصنيفات زردشت كه از انچه سياه نيز ميگويند و كتاب جاودان
از تصنيفات پيشگت الملكت و تين با دشا و نيا كه فارسيان او را بنام ميذاند
كتاب قسطنطين لوقا و كتاب مزدك و كتاب زندقه ماني و كتاب فرنگ الملوك
كتاب فرنگل و كتاب اقيدهس و كتاب بطرقم و كتاب آرا و بخت و كتاب دساتر
و كتاب و نيا و كتاب انچه كوشى كه تدعي آنند كه صحف است در انچه كتب لغت مختلفه و الفاظ
مختلفه اسامي ائمه اشاعر صلوات الله عليهم اجمعين بزرگوارى ايشان از اديان نوده اند

تاريخ ايران
تاريخ مجوس

هر چند که الحال منکرین اسلامند و مدت حیات و عدد فرزندان و سال وفات
 و مباحث مشایخ و عدد اولاد ایشان و ازواج و وقایع که بر ایشان رود و
 و از کتب اهل اسلام در این رساله بر سبیل اهل کجای حصار نیاید و آنرا بنده که آن
 مرسوم ساخت بر مقدمه و چهارده باب و خاتمه مرتب گردانید و ما توفیق الایمان
 غیر توفیق و الید انیب اما المقدمه در ظهور نور حضرت رسالت نباه صلوات الله علیه در حد
 از لیس ابن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد معاویه بودم کعب بن اشرف
 من نزد برسدیم که شما چگونه یافید صفت ولادت حضرت زینب را در کتابی خود
 برای آنحضرت یافید پس کعب بوقت بسوی معاویه پیشد که بریند او را ضعیف بگفت
 پس حق تعالی بزبان معاویه جاری ساخت که کبوی ابو اسحق گفت که حضرت زینب
 کتاب خوانده ام که بعد از آسمان فرود آمده است و صحف انبیا را خوانده ام و در کتاب
 ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عترت آن هست و درستی که نام او معروفا
 و در همه کتابها و در حکام ولادت هیچ چیز نازل نشد بفرعی و امر صلعم و حسابهای
 نزد برای زنی پسر از مریم و آمنه و طاهره که مؤکل شدند بر زنی در وقت زایش
 بفر از ما در مسج و ما در احمد صلوات الله علیه و علامت و حمل آنحضرت آن بود که شی
 آنحضرت حامل شد منادی مذکر در آسمانهای هفت کوزه که بشارت بادشاه را
 که در شام و ارضه خاتم انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع مهنها
 و در باب این مرده سترت نژاد که در روزین مسج روزه و پرده و حجاب بود
 که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع گردید و در شب ولادت شریف سعادت
 آن جناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید ترا کرد
 و آنرا را قصر ولادت نامیدند و جمیع هفتاد را زینت دادند و نذاکر و نذاکر و نذاکر
 و بر خود بیبال که بغیر دوستان نومتمو که شد پس هفتاد مجذبه و یاقوت خندان آن

بنده

شیندم که یکی از ناہیان دریا که اورا طرما میگویند که آن سینه و بزرگ ما میان است
 هزاروم و در و بر پشت آن بمقصد هزار کا و راه میرود که هر کاوی از دنیا بزرگتر است
 و هر یک از آنها بمقادیر شاخ دارند از قرمز سبز آن ماهی از رفتار آنها خبر ندارد
 و آنماهی برای شادی ولادت آنحضرت بجهت آمد و اگر نه حق تعالی آنرا ساکت
 نمیکرد و آنید همه زمین را بر میگرددانید و شیندم در آمدن هیچ کوه نمائند که کوه دیگر را بشارت
 ندهد و همه صد انبیا لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خضع شدند نزد کوه اقیس برای
 آن جناب محض و جمیع در شهاب تقدیس کردند شاخها و میوهها شادی ولادت آنحضرت
 و زود در میان زمین بمقادیر از انواع رنگها و نورها که بجهت بگری شید بنودند
 و روح حضرت آدم را بشارت دادند ولادت آنحضرت پس هفتاد و ابر حسن او
 زیاده و مضاعف شد در آنوقت شی مرکب از کام او پروان رفت و وحش گوشه
 در شبست با مضطرب در آمد و هفتاد هزار قصر در یاقوت پروان گنهند از برای نثار
 ولادت آنحضرت و شیطان لعین را در زنجیر بستند و چهل روز او را در قلع مجوس کردند
 و عرش را چهل روز در آب غرق کردند و تحسالتی کون شدند و فریاد او و اولاد آنرا
 بلند شد و صد آبی از کعبه بلند شد که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت و بنده
 بشو ابناء ترسانند از عذابها و با اوست غرت ابد و سود مند و بزرگ و اوست
 خاتم سغیران و ما در کتابها یافید ایم که عترت او بهترین مردمانند بعد از آن مردمان
 از عذاب ما و آمیک در دنیا احدی از ایشان راه میرود معاویه گفت ای ابو اسحق عترت
 او که آمد کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه رو ترش کرد و بهای خود را کرد
 و دست برین بخش خود مایید پس کعب گفت مایا قد ایم صفت آن و فرزندان سغیر
 که شمشیر گردانند و فرزند فاطمه خواهند گشت ایشان را بدترین خلق خداست

کتاب

کتاب

گفت که خواب گشت پیش از آنکه گفت مردی از قریش پس معاویه قیاب شد گفت
اگر میخواهید پس به قیابی معاویه ما برخواستیم و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
که حق تعالی بود و هیچ خلق نبود پس اول خبری که خلق کرد نور حجب خود ^{المصطفی}
اورا آفرید پیش از آنکه بر سرش و کرسی و آسمان و زمین و لوح و قلم و پشت و دور
و ملائکه و آدم و حوا را آفرید به چهار صد و هشت و چهار هزار سال نزد پروردگار خود
ایستاد و پیاکی اورا یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت
و میفرمود توفی مراد و مقصود از خلق عالم و توفی بر گرفته از خلق من بغزت و جمال خود
سوکند یا و میگویم که اگر تو بخوای افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارند
اورا دوست و آرام و هر که ترا دشمن دارند من اورا دشمن دارم پس نور بخت
در خشان شد و شعاع آن بلند شد پس حق تعالی از آن نور دو دوازده حجاب آفرید
حجاب اول قدرت حجاب همت حجاب عزت حجاب بیعت حجاب جبروت
حجاب رحمت حجاب نبوت حجاب کبریا حجاب منزلت حجاب رفعت حجاب سعادت
حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد صلی الله علیه و آله را که داخل شو حجاب
قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلی الاعلی
و در حجاب عظمت یا زده هزار سال میگفت سبحان العالم التمر و احمی در حجاب
عزت میگفت ده هزار سال سبحان الملک المثلان و در حجاب همت نه هزار
سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفقر و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت
سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سبحان بخت
رب العزت عما یصفون و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سبحان
الملک المثلان و پنج هزار سال میگفت در حجاب کبریا سبحان العظیم و چهار
هزار سال در حجاب منزلت میگفت سبحان العسلی الکریم و سه هزار سال

حجاب رفعت میگفت سبحان ذی الملک و المملکت و دو هزار سال در حجاب
سعادت میگفت سبحان العظیم و بحمد سبحان العظیم و یک هزار سال در حجاب شفاعت
میگفت سبحان رقی الا علی و بحمد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که
حق سبحانه و تعالی از نور پاک محمد صلی الله علیه و آله است دریا آفرید دور هر دریا
علی چند آفرید که کسی بغز از خدا نمیداند پس امر فرمود و نور آن حضرت را که فرود
در دریا ی عزت و دور دریا ی جبروت و دریا ی شوع و در دریا ی تواضع و دریا
رضاء و دریا ی وفا و دریا ی علم و دریا ی پرهیزکاری و دریا ی خبت و دریا ی امانت
و دریا ی عمل و دریا ی مرید و دریا ی برآیت و دریا ی صیانت و دریا ی حیاء آنکه
در جمیع آن است دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریا بیرون آمد حق تعالی
دومی نمود بسوی او که ای چوب من و ای آخر رسولان من و ای بهترین پیغمبران من
و ای اول آفریدهای من توفی شفیع روز جزا پس سجده افشاد چون سر برداشت
صد و هشت و چهار هزار قطره چکید پس خدا از هر قطره آن نور پیغمبری آفرید پس آن نور
بر دو روز آنحضرت طواف میکرد و دومی گفتند سبحان من هو عالم لا یحکل سبحان
من هو عظیم لا یحجل سبحان من هو غنی لا یفقر پس حق تعالی همه را انداخت فرمود
که آیا می شناسید مرا پس نور محمد پیش از سایر انوار نذا کرد که انت الله اقدری
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک یارب الارباب و ملک الملوک پس
خداوند فرمود که توفی بر گرفته من و دوست من و بهترین خلق من و همت تو
بهترین امتیاست پس از نور آنحضرت جوهری تسبیح و آنرا بدویم کرد و در کتب
بنظر همت نظر کرد پس از آن آب شیرین شد و بردیگری بنظر شفقت نظر کرد و عرش
از آن آفرید بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی
لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس بسوی قلم و حی نمود که بنویس توحید مرا

پس هزار سال مریوش بود از شنیدن کلام الهی چون بپوش بازگفت پروردگارا
چه چیز تو لیم فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد بر زبان را بجهیده
افتاد گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان العظیم العظیم پس سر برداشت و شما
دین را نوشت و گفت پروردگارا کیت محمد که نام او را با نام خود مقرون
کرد آینهی حق تعالی وحی فرمود که ای قلم اگر او بنمود ترا خلق میکنم دنیا فرم
خلق خود را که از برای او پس بشارت دهنده و ترساننده و صریح
نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من است پس تسلیم از خلوات نام آن
حضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب گفت علیک السلام منی
و رحمة الله وبرکاته پس از آن روز سلام کردن سنت شد و جواب داد آن جواب
پس حق تعالی قلم را امر فرمود که بنویس قصه و قدر مراد آنچه خواهیم آفریند
قیامت پس حق تعالی از نور محمد نبی را آفرید و بچهار صفت او زینت داد
تعظیم و جلال و سخاوت و امانت و نبوت را برای دوستان
و اهل طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست
خلق کرد و از کف آب زمخیا را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی
در حرکت بود پس کوه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت و کلاوی عظیم خلق کرد تا
بر پشت او ایستاد و پای کا و بر پشت ماهی ایستاد و ماهی بر روی پشت و آب بر روی
هو است و هوا بر روی طغی و بعد از آن کسی بجز از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور
منور کرد آینه نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و سخاوت و حلم را آفرید
و از عدل خوف و بیم را آفرید و از عدل رضا و خوشنودی را آفرید و از علم
مودت و سخاوت و محبت را آفرید پس جمیع این صفات را در طغی محمد
و اهل بیت آنحضرت بجز کرد پس ازان ارواح مؤمنان است محمد را آفرید

پس آفتاب و ماه تاب و ستاره و شب و روز و تاریکی و روشنایی و سایر ملائکه
را از نور محمد صل الله علیه و آله آفرید پس نور آنحضرت را بمقادوسه هزار سال
در بهشت ساکن کرد آینه و بمقادوسه هزار سال در زیر عرش و بمقادوسه هزار
سال در سدره المنتهی ساکن کرد آینه پس با با سمان اول رسانید حق تعالی آینه
نمود که حضرت آدم را با فرمود پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شود بسوی زمین
و قبضه از خاک برای بدن آدم فرا گیرد پس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و
بازین گفت که خدا میخواهد خلقی با فرماید و آنرا با آتش بسوزاند و عذاب کند پس
چون ملائکه میآیند بگویند چه مردم سجده ازان که از من بگرد که آتش را در آن بهره با
پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه کرد جبرئیل بر پشت گفت پروردگارا زمین
پناه گرفت بواز من پس آنرا رحم کردم و بچنین میآید و اسرافیل هر کت آمد
و بر پشت پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد و گفت من نیز پناه بچرا آنرا
فرمان بزم پس قبضه از با لا و قبضه از پائین تمام روی زمین از سیاه و سفید
و سرخ و زرم و درشت زمین بر گرفت باین سبب اخلاق در کلهای فرزند آدم
مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو او را رحم نکردی ای عزرائیل چنانچه
آنها رحم کردند گفت فرمان برداری بهتر از رحم کردن او و انتم پس وحی نمود
که ازین خاک میخواهم خلقی با فرمیدم که پیغمبران و شایستگان و اشقیاء و بدکاران در میان
ایشان باشد و ترا قبضه کننده بدار و اح کرد آنم پس خدا امر کرد جبرئیل را که
سپارد آن قبضه سفید و زانی که طغی مقدس پیغمبر الزمان بود و اصل نمخلوقات
بود پس جبرئیل با همه ملائکه که در زمین و ملائکه صافان و سبحان پادنده و بنزد موضع
خروج آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و بآب تسنیم و بآب کتوبین و بآب رحمت و بآب
خوشنودی و بآب عفو خیم کردند پس سر آنحضرت را از هدایت و سید آنحضرت را

و دیده آنحضرت را از شفقت و دست آنحضرت را از سخاوت و دل آنحضرت را از زهرا
 و یقین فرج آنحضرت را از نعمت و پای آنحضرت را از ظرف و نعمتای آنحضرت را از
 بوی خوش آفرید پس محظوظ گردانید آن طینت را با طینت آدم علیه السلام و چون حیدر
 مطهر آن حضرت تمام شد و بملاک و حی نمود که من بشری آفرینم از کل چون در دست
 کنم در روح بدو بدم پس همه بسجده در آمدند بزود پس ملاک حیدر آدم را بر گرفت و در
 بهشت گذاشت و ملاک مطهر فرمان حق تعالی بود که هر گاه ما مورشوند بسجده
 نمایند پس حق تعالی امر نمود روح او را که داخل بدن او شود چون روح مکان
 سگی دید و از داخل شدن استعاضه نمود پس حق تعالی فرمود که بگراست داخل شو
 و بگراست پر درون پاپس چون بدیدای آدم رسید آدم حیدر مطهر خود را امیدوار
 تسبیح ملاک می شنید پس چون بدیدایش رسید عطسه کرد پس خدا او را بجن در آورد و گفت
 ای محمد اللہ آن اول کلمه بود که آدم بان مستحکم شد پس حق تعالی با و وحی فرمود که حرکت
 یا آدم برای رحمت ترا خلق کردم در رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم
 که هر گاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس بر این سبب دعا کردن برای عطف نسبت شد و هیچ
 چیز بر شیطان گران تر نیست از دعا برای عطف کننده پس آدم علیه السلام نظر کرد
 بیالایه که در عرض لاله آلا اللہ محمد رسول اللہ نوشته و اسماء آنحضرت نوشته است
 پس چون روح بساقش رسیدش از آنکه بر قد همایش رسد خواست که بر خیزد و نوشت
 باین سبب خدا کشت است و خلق انسان بجز لایق آفریده است انسان از لطف
 اقوال نصاری در باب تولد آن حضرت در کتب فرنگان برنگال و فرنگ و ندره نوشته
 شده است که چون پرفارطیط متولد شود ملاک فرمان او بر نهد و آسمانها سجده بکنند
 و نام او برود تا تمام زمین او در بر کو بهما و دریاها از آنجا آنگاه آن زمان ذلت و
 سیمان شود و قصرهای پادشاهان خراب شود و طایفه قبیله خنجر آب شود و چون

و در کتب
 و در کتب

نام او برید آید و خبر آل که جبارت از سر و آرسپاه باشد همه دنیا برود و خلق این
 خود خوانند ما لکت شود و آیات خلیل و ناصر و صاحب شود قیام مسیح خدای نصاری
 را و بر همه زندگانهای آسمانها و در کتاب نور جیل و سفینای پیغمبر مستور است که خاتم
 پیغمبران صلعم چون بدینا آید عرض خدا شدی نماید و ما میان دریاها بدین هم رود
 و او حرام کرد و اندک کنی و خوز را که مراد از شراب باشد و دین برود دنیا را چون شمیر
 و پاره کند گناهها را و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات دهد و در آرزو نواز آل او
 و آلی شود و در دین امت و حکمت خدا هدایت کند و شمیر ایشان باشد که درون خلایق
 و هر که اطاعت ایشان کند خوار شود و باج دهد و پی عیار شود و حرف ایشان
 خداست و قول ایشان قول خداست و امر ایشان امر خداست حرام بخورد
 و بنوشند و بگویند و همه ملاک ایشان را فرمان برند و دین خدا در دست ایشان است
 و در مشیت ایشان است و استقام پس نور محمد صلعم از آدم بیته افتد که پشت است شغل
 شده از شیث با شنوش و از دلققان و از دهمکائیل و از دبا و یاز و از دبا و پس
 که هر مس الهامه میگویند که علم حکمت در ریاضی و هیات و طلسمات و اعداد و
 مستحق باین حضرت است که خداوند عالمیان با و فرستاد و صفت خیاطت و نسیم
 و کرباس باشن از محرفات اوست و اول کسی که بقلم کتابت و صحیفه کرد و بود
 چه در زمان حضرت آدم بهر کل کتابت میکردند پس آن نور با خنوخ نقل شد و از نو
 بنو شلخ و از نو بنو لجاک و از نو بنو خنوخ نقل شد که فارسیان او را فریدون میدانند
 و از نو بنو خنوخ نقل شد نام که بجهان او را ایرج میگویند و حام و سام از فرزندان
 آن حضرت سلیم و توره سپرد دیگر بود زیارت که کافر بود و کفان و مصر و اچنا و صفا
 و ادصیای پیغمبران و ملوک و سلاطین و اکثر مومنان از نسل سام از نو ترکان
 از نسل یافث بیا جوج و یا جوج و حام سیامان از نو هم رسیدند از کفان و نسل

۱۲
از مصر و میان سفید پستان و این نور از سام منقل شد بار خشد و از و بناح
از و بار غور از و به عابر که واضع لغت عبری بوده است تا اینکه الهاماتکلم لغت عبری
از و بلقاع که بعضی بود میداند از و بدشروع و از و بنا خور و از و بار ابراهیم که مجوس
زندست همین است که صاحب کتاب صحف است و زند و باز از چهارت از است و
ابن سنت پدر آن حضرت را از میداند از ابراهیم حضرت و انبیا و اوصیای ایشان
و آنکه هر است از منقل کفر و شرک بهم نرسیده اند و از صلب مشرکان و کافره بر
نیافته اند و این قول اجماعی شیعه است که لفظ ایشان در حالت کفر و شرک بسته نشده
و هر چند که قبل از بستن لفظ کافر باشند مثل ما در بعضی از آنکه که مشرک بوده اند و
اسلام در یافته اند پس نور آنحضرت از ابراهیم منقل شد با اسمعیل و از و بقیدار و از و جمل
و از و بخت و از و بسلامان و از و پیغمبر و از و باصیح و از و بعدنان و از و بعد و از و بنزار
و از و بقره و از و با یاس و از و بدر که و از و بکنانه و از و بنفر که قریش است و از و با کت
و از و بقره و از و بلوی و از و بکعب و از و بمره و از و بکلاب و از و بقبضی که اسم زید است و
ببجد منافع که اسم او شبته محمد است و از و بعبد الله رسید و از و عبد الله آنحضرت برید آمد
و چونکی تولد آنحضرت را در کتاب بخارا انوار ذکر و ببط کرده اند و تمام داده ام هر که
خواهد رجوع بان کتاب نماید و الله تعالی ابواب اول در احوال خیر مال حضرت رسالت
کینت او حضرت ابوالقاسم است و القاب آن جناب عبد الله و دین و دن و مقصود فانی
و کافی و خاتم و حاشی و ذوق و مدثر و موثف و قلم و داعی و پسر و دین و شایه و شیدایی
و نور و لغت و در ذوق و دریم و مؤثر و منذر و مذکر و شمس و نجم و جم و بیادین و سراج
خیر و اقی و تمامی و ابطی و رحمت العالمین و مصطفی و رسول الله و خاتم النبیین و سید
المسئین در اسامی آنحضرت محمد و احمد صلعم مشهور است و در احادیث موافق توره
اجید است و در توره بطریق صحیح و در او و بطریق دیگر و در لغت ترکوم بود

ببر

۱۳
میدید و در انجیل آسمانی احمد بردایت دیگر جمیال و در انجیل نصاری که منحرف کرده
همید و در انجیل متی مارکاره و در انجیل مرقس فار قبط و در انجیل لوقا قحطی و در
بلغت لایتین که فرنگان دارند سنطیاب و در انجیل یوحنا ناگاور و در کتاب زبور
که صحف میداند سین و در کتاب پامکل منددان حمید و در کتاب انجیلون میحیان
و در کتاب دینال المبان و در کتاب قرقف پسندیده و در کتاب تویر هاد و در کتاب
بر ابراهیم کشین و در کتاب شاکون ی تسلی و همزه و در صحف حاشی و در زبور ششم طاب
طاب و در زبور نو و چهارم ماح و در کتاب یونان عبد الله و در کتاب بر طقی
و در لغت یونانین عزیز و در کتاب حضرت سلیمان که در کتان پر کمال آنرا
اکثر باستی میگویند و در کتاب و ترمانی توره در فصل سیم اسم آنحضرت است و
کتاب محمد فرکان خاتم نقش کلین آنحضرتست لا اله الا الله محمد رسول الله است و حضرت
و نام مشهور داشت و پنج مغیره نام دارد آدم و ابوالشیر ثمود و صاحب و هود و داود
و اسماعیل و عیسی و مسیح و آن حضرت عرب بود و هود و صاحب و اسمعیل و ایوب و خطیب
الانبا شریف علیه السلام نیز عرب بودند آن حضرت هم پادشاه بود و دوازده پسر
نیز پادشاه بودند آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و یوسف و موسی و یوشع
و داود و سلیمان و ایوب و ذوالقرنین علیه السلام و در سلطنت بعضی از ایشان جمع
عظمت توفیق کرده اند و در آن حضرت از اقباب روشن تر است و مادرش آمنه خاتون
بنت و هب ابن عبد مناف ابن زهره ابن کلاب است و در آنحضرت خیمه سعادت
و مرتبه آنحضرت اتم امین و برادر رضاعی او امین ابن اتم امین است و عثمان
و قمر او در خارج مدینه است و بعضی توهم کرده اند که عثمان ابن عفان امام سنیان است
اما غلط است و ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه هفتم ماه ربیع الاول
وقت زوال و بردایت دیگر نزد طلوع فجر بود و مادرش با آنحضرت حامله شد و در ایام

تشریح نزد جره وسطی در منزل عبد الله بن عبد المطلب ولادت آنحضرت در که
 معقله بود در شعب ابطالب در خانه محمد بن یوسف در زاویه برابر از جانب چپ
 که کسی داخل خانه نشود خیزان آن حجره را برودن انداخته و آنرا مسجود کرد که مردان
 و زنان نمازگسندوستی عامه ولادت آنحضرت را در روز دوشنبه گویند که
 هفت سال از پادشاهی انوشیروان عادل مانده بود و بعضی گویند که در زمان
 پادشاهی هر فرزند انوشیروان بود موافق هشتم شهاب ماه رومی و بعضی گویند
 عذرة یا هشتم یا نهم شمس میان ماه رومی بود و هفدهم شمس در میاه رومی بود و هفدهم
 دیماه فرس بود و غفر از منازل قرطاج بود ابو موسی که طالع ولادت آنحضرت
 در درجه نهم جدی بود و در محل مشتری در عقرب بود و در برج در خانه خود بود در محل
 در شرف بود و عطار در نیز در جوت بود و در اول میزان بود و در قوس در جوز بود
 و ذنب در قوس بود در خانه خود که متولد شد پس آنجا را بعقل ابن مطالب بنی
 و عقلی از آن فروخت محمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود کرد
 و چون وقت وزمان هر دو شد خیزان مادر او آنجا را برودن کرد و خانه
 محمد بن یوسف و مسجد کرد و بر همان حالت باقیست و مردم بزماریت میر و ذناب
 از مخالفان در هشتم یا نهم ماه مذکور قابل شده اند و شاذی از ایشان گفته اند که در
 ماه مبارک رمضان واقع شد و این با بویه گفته است که حاضر شد مادر آنحضرت بر او
 در شب جمعه هفدهم یا بیستم ماه جمادی الاخر و در کتاب عدد قولیه گفته است که ولادت
 آنحضرت نزد طلوع اقباب متولد شد در روز جمعه ماه ریح الاوّل و هفدهم بود
 بعد از پنجاه و پنج روز بعد از آنکه اصحاب قبیل هلاک شده بودند یا چهل و پنج روز بعد از آن
 و بعضی تا سی سال بعد از آن گفته اند و بعضی در همان روز گفته اند و اشهر است
 که در همان سال و شهر است که تولد آنحضرت در عام الفیل واقع شد و نسالی بود

که بجای

که تجاشی پادشاه جده بر برادر خود کرد و با فیل و لشکر بخاری که معقل فرستاد
 و حق تعالی پشانه از بغض سچیل ملک کرد و لکسر سینان بدو اندر دویم ماه ریح الاوّل
 قابل شده اند و در کافی کلینی رضی الله عنه بدو اندر دویم قابل شده است و مشهور است
 که بعد از هفت سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل این قباد بود از نوک
 سناستان حج و انوشیروان در هفت اقلیم تسلط داشت و لوک شام و چین و هند
 و عرب او را اطاعت میکردند و در الملک اد مداین سبوعراق و کوفه بود و آنحضرت
 فرموده است اما ولدت فی زمان الملک العادل و او را عادل یاد کرده است
 و انوشیروان مجوس بود و عجمه ناز چون صحبت عدالت او از مشرق تا مغرب
 بود و عادل واقع بود حق تعالی او را بسبب کفرش مواخذه نماید کرد و حاتم
 را بسبب سخاوت و ایثار از اعراف خواهد کرد بعثت آنحضرت در شرف شد و بیست
 هفتم شهر ربیع در خانه ام المومنین حضرت خدیجه کبری در که معقله واقع شد
 بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود و در الدین آنحضرت بر دولت
 شده بودند و در محضر آن ابطال علیه السلام بر درش یافت و آنحضرت
 قبل از رسالت نبی بود بر ذات خود و بدین هیچ مغر خدا را عبادت نکرد
 بطریق مرضیه خود و اینک بعضی میگویند بشریعت حضرت نوح عمل میکرد و بعضی میگویند
 بطریق حضرت ابراهیم بوده و بعضی میگویند بزم حضرت عیسی بوده از اقوال
 عامه است و اصلی ندارد آن حضرت مبعوث بود بر کاف خلائق از مشرق و مغرب
 عرب و عجم و ترک و دیم و سیاه و سفید و ابل هند و چین و خا و روم و شام
 و مصر و فرنگ و تمام اقالیم سبوع و ما در آه الاقالیم و یا جوج و یا جوج و طوایف
 بن جان از شیاطین و اهرمن و عفاریت و قیس و لاقیس و پریان و جوالان
 و قاطب خلائق از ذوی العقول و بعضی گویند آنحضرت مبعوث بود بر تمام کائنات

قول نزد غیر قویست و کتاب احسان صحیح بر کتب و دین او باطل کننده بود و نسبت
 دو در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال در کوه معطر تشریف داشت و در سال دوازدهم
 طیبه و خلیق را هدایت مینمود چنانچه عید التسلام هجرت و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل
 شد و نصف این عدد را هم گفته اند و دوم مرتبه چنانچه در این صورت اصلی خود که
 ما بین آسمانها و زمینها پاشیده بود و از اعظم حقیقت مبارک دید و گاهی روح الهی
 بصورت دجید بن خلیف کلبی نازل میشد در روح ملکوت عظیم از تمام ملکات و کرامات
 ظاهر میگردد و نازل میشد و هیچ کس از آفتاب عظیمی که در آنحضرت که
 دو مرتبه یا بیشتر و یک مرتبه هم نفل کرده اند که بعراج رفت و مشهور دوم مرتبه است
 یک مرتبه جهانی دیگر تیره روحانی و در مقام قاب قوسین مخاطب بکتاب رب الهی
 شده و معراج مشهور پیش از هجرت به مدینه طیبه نیز واقع شده باشد و جمعی قائلند
 که معراج مکرر واقع شده و این باب و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق
 روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول را صد و هفت مرتبه با سمان برده و
 هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه
 ظاهرین علیه السلام زیاده از سایر فریض تا کید و مبالغه نمود آیات توراتیه
 که در شان حضرت رسالت پناه صلعم نازل شده است استخراج نموده اند
 و متفق علیه بیست است که از توراتیه است و لو قام نادیه و دی اشرا تیل کوشی بود
 اذ و نامی پانیم آل پانیم نادوی مفرجنا معی حیا کانی یا قیم لجا اذ و نامی الوتقا حوا
 آل اشاعیل قول شمعنا هین برختی او تو هر بطنی او تو ایم او ما و او تو ششم اشار
 یولد او تو نامی اقم لاهم میقرب انهم کامو خا و نامی تیبستی و باری یغیو و در پناه
 کل اشرا صونو او و ذینم باب اصوت و نا یوشاور شینا بنوخ بگویم او تو انی اشاعیل
 آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبر از انجیل مرقس و متی در شماره هجرت چهارم

آیات انجیل
 در باب نبوت پیغمبر

آیات انجیل

اصطلاح

اصطلاح ترتیب آنجانب هر چند انجیل را آسمانی میندازند اما میکوشند از آن فریبند
 و آسمانی توراتیک بس سارا که ارسین مار کاره اش فار قبط بوالیا ستوش و در پیش
 یو آیتوسانش یو بانانی صنگ یو حاج باننی صنگ یو با لا صیصکت کا عا که که ای کا کا
 دور بس زنی بکده آیره آمی نا بین ای بر آس آی صورتیک تا زین آرتور وین
 لما بین هر سارا روزگار با آرتون باراکبا فرس بانیک ای حج و اجاری و از کتاب
 زنده پانزده که زعم مجسس است که همین کتاب صحیف است این آیات استخراج
 و جاس حکیم که از کابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ الملوک تصریح بیان
 کرده است هر چند که از لغت زنده اشیاغ مفهوم کس نمیشود و از لغت سرایسته
 مشکل است اما قدری که ضرور بود از لغت زنده و پانزده بهلولی و از بهلولی فارسی
 ترجمه نمود و الله و اعلم این است پیام ایند پیام بنا فریدون رکاکور کوم جا تو اکینا
 ایم تباری تاره تشت تو با کو کا کد من و خور فارچی جادگی سر و ب زمر و متن ابری
 ما گش مند شتان مینا شولمن دینو چنوا و در املا سر و ب رکوتا نش بهاز شو
 تو نوم سینا جا ماتو متن انچه مناسن راسن شطر مچذ ابا شور ما مند ار پاره سین
 شمشا شوک ذابوا متن زرنگی بیوزه ملکوتا کنجوره کنیا سلسل جکر و زرش ده ده
 سارم و قران در عرض هجرت و سه سال فرقه فرقه و سوره سوره بر آنحضرت نازل
 شد و بعضی گویند در عرض هجرت سال پنجاهم فرود آمده و ترتیب آنرا یعنی نزول قران
 پان نوح است که مذکور میشود و اکثر مفسرین بر آنند و این قرانی که در میان است باین ترتیب است که اول
 انچه بعد از آن بقره تا اعراف و برب اناس جمع عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است
 روایت کند ابو محمد محمدی بزاد الحینی القلیون که گفت خبر دادم ابو القاسم عبد الله بن محمد
 او گفت حدیث کردم ابو نصر مفسر او گفت حدیث کردم عثمان ابو حاد او گفت حدیث
 کردم افزاری ابو یوسف یعقوب بن یحیی مفسر او گفت حدیث کردم ابو موسی او گفت حدیث

عمر ابن مروان از عثمان بن عطاء از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد
 بکه اول اقران بود قبل از آنکه پس ن و الفلم پس نزل پس مدثر پس بخت پس
 ذالمش کوشت پس سنج اسم ربک الاعلی پس و القبل اذا لغشی پس و العجر پس الضحی
 پس الم نشرح پس والعصر پس والعاویات پس انا اعطیناک پس الحکم الکماثر
 پس ارایت پس کافرون پس الم تر پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الاس
 پس قل هو الله پس والنجم پس عبس پس انا انزلناک پس والشمس پس بروج پس والنبین
 پس لایلاف پس القارعه پس والمرسلات پس ملائکه پس کیمیص پس ط پس واقعه
 پس شعرا پس غل پس قصص پس نبی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر
 پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبأ پس زمر پس حم سجده پس محقق
 پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس زاریات پس غاشیه پس کعب
 پس ~~تیس~~ پس انبیا پس انبیا پس مؤمنون پس ثمر پس طه پس
 پس حاقه پس ذو المعارج پس تم پس نازعات پس انفطرت پس اشفت پس
 روم پس عبکوت پس مطفین و این هشتاد و پنجوره که بکه نازل شده است و نام
 کلمه معطره در هر سوره ای قرآن با حمای مختلف نوشته اند و اسمی که معطر این است
 که اگر در جاتی آنرا پس سید نزول آنرا بنویسد که بعد احکام و صلاح و عرش و قادیان
 و هفده و ناسه و الیاسه و البیت القیق و امم القری و حاطه و رسن
 و کوفی اسم بقعه است که منزل عبد الله بوده و آنچه نازل شده برین مشرفه این
 البقره پس انفال پس العمران پس احزاب پس ممتحنه پس نبا پس اذ انزلناک
 پس محمد پس رعد پس رحمن پس ال انی پس طلاقه پس لم یکن پس خس پس اذا جاء
 پس لم یکن پس خس پس نور پس حج پس منافعون پس مجادل پس حجرات پس
 تحریم پس جمع پس لقمان پس صفت پس انا انزلناک پس مائده پس توبه و این است

دشت سوره است و اسما مدینه را سید المرصی و علم الهدی فرموده است با این نحو که طبع
 و یشرب و طاب و دار و مسکنه و جابره و مجوره و عذار و حرمه و قاصمه و میزد و از این قرآن که
 در میانست مشهور است که جزو آنرا که در فضیلت امیر المومنین و اهل بیت رسالت مشهور
 صلوات الله علیهم و در ذمت قریش و فضیلت ایشان و بعضی در ذمت منافقین بود آنرا عثمان
 پرده ان کرده مثل آیه یالینی لم انحد ابابکر خلیفا که انحال فلانا خلیفا هست و مشهور آن است
 که اسم ابوبکر بوده است و بعد از آنکه عثمان از همه دلایات مصاحف را جمع کرد و اعطای آنرا
 فرستاد و نزدیک چهل هزار بود همه را گفت تا سوخته و هفت قرآن نوشت بر تپ که انحال است
 و اهل تسنن آنقرآنرا امام میگویند پس مردمان از روی قرآننا نویسانند و صاحب جامع اصول از
 زید ابن ثابت نقل میکند که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهد الله علیه را با خبر نمید
 این ثابت یا قیوم و علی که دریم و منقولست از حضرت صادق که در سوره احزاب فضیلت مردان
 بسیار از قریش بود بزرگتر از سوره بود ایشان تحریف دادند و کم کردند و از احادیث
 مسطور است که اگر قرآن امیر المومنین که در نزد ائمه بیستون میدادند که بخوانند و مصحف
 صحیح عثمان را بخوانند مفاسد عظیم بر این مترتب میشد اول اینکه کتاب خدا دو تا
 میشد جمعی قبول میکردند و بعضی قبول میکردند و خلیف کبر مکلف اصلی خود بر می کشیدند
 دویم آنکه مخالفان بر سر آن صحیفها می نوشتند و با مصارد و بلاد میفرستادند چون
 شوکت در استیلاي خود دیشد ستم میکند آنحضرت غیبت است که قرآن خود را
 رواج دهد از برای آنکه عالم را غفلت کند و غلبه معاذن گرفته بود چهارم آنکه مؤمنان
 قبول میکردند از برتس خلفای فتنه و انصار و احوان ایشان اظهار غیبت است نمود
 و بیسته قرآن مخفی بود و کمتر کس قبول میکردند این قرآن را برای آنکه قرآن ایشان
 شدت کرده بود و پنجم آنکه حضرت امیر المومنین بعد از وفات حضرت رسول صلعم
 قرآنرا جمع کرد و در کعبه گذاشت و سر آنرا صحر کرد و آورد بیز و ابوبکر لعین

يقول لكونه كقصة ما راقران تو ججاج نيت و در صحاح ستة اليمان منطوقه على
 هذا القياس و از تفسير كاز و مولانا فتح الله رحمه الله بعض آيات در زبدة را و در
 از سوره قرآنی از مصحف عبداللہ ابن مسعود نوشته بود در این رساله بیان میاید
 السورة النورین یا ایها الذین آمنوا بالثورین الذین انزلنا ما یاتون علیکم آیاتی
 و یخذونکم عذاب یوم عظیم نوران بعضا من بعض و انا التمتع العظیم ان الذین یؤتون
 بعد الله و رسولہ لهم جنات النعیم و الذین یخفون من بعد ما آمنوا ببعض آیاتہ و ما
 عاد بہم الرسول علیہم یقذون فی البجیم اذ ظلموا انفسہم و عصوا الوصی او لکن یقولون
 من الحجیم ان الله نزل السموات و الارض بما شاء و اصطفیٰ من الملائكة و الرسل
 و جعل من المؤمنین اولیاء من خلقه لیس فی ما یشاء الا الا هو الرحمن الرحیم قد کفر
 الذین من قبلہم برسولہم فاخذتم بکفرهم ان اخذی شدید الیم اهلک عباد و مؤدبا
 کسبو و جعلہم کم ثمرة اذ ذوقوا و فرعون لما طغیٰ علی موسیٰ و اخذہ ہرون
 اغرقہ و من تبعہ اجمعین لیکون لکم آیتہ وان اکثرہم فاسقون ان الله یختم
 یوم الحشر فلا یستطیعون القول من یستلون ان الحجیم ما یؤیسم و الله عظیم علیہم یا ایها
 الرسول بلغ انذاری فوفی تعہدکم قد خسر الذین کانوا عن آیاتی و حکمیٰ معصین
 مثل الذین یوفون بعدک ان جزایم جنات النعیم ان الله لذو مغفرة و ابر عظیم
 و ان علینا لمن المتقین و انا لنوفیہم حقہ یوم التدرین و ما نحن عن ظلم بغافلین و کرمہ علی
 اہلک اجمعین فان ذریتہم الصابرون و ان عدوہم امام المجرمین قل الذین
 کفرو بعد ما آمنوا بظہیر زینہ الجوارہ الذین و استجدتم بہا و نسیتم ما وعدکم الله و رسولہ
 و نغضتم العود من بعد فوکید ما و قد ضربناکم الامثال من قبل لعلمتہم دون آیاتہا
 الرسول قد انزلنا لیک آیت پناث صیفا من توفیقہم و مؤمننا و من توفیقہم
 بعدک لیظروا ان العظیم فاعرض عنہم فانہم معرضون و انا لہم محضرون فی یوم لا

لعم

عنہم شیئا ولا ہم یرجعون ان لکم مغانا لا یعدلون فلیحجر ربکم و کن من الساجدین
 و لقد موسیٰ و ہرون فبقوا علی موسیٰ لما اختلف فصر و جعلنا منہم القدرۃ و انزلنا
 دلکت اثم الی یوم یحشون فاذا صبر فوف بصر دن و لقد آتینا حکم و الذین من
 قبلک من المرسلین و جننا لکم منہم و صیفا لعلمہم رجوعن و من یتول عن امری
 فالی مرجع فلیمتحن کجہ قلیلا فلا یستل عن ان کسین یا ایہا الرسول قد حسبنا لکم عنان
 الذین آمنوا و بعد فخذوہ و کن من الشاکرین ان علینا قاننا بالقیل ساجد
 یحیدہ الآخرة و یرجر رحمة ربہ قل بل یتوی الذین ظلموا و الذین ظلموہم لعلون سجد
 اللذکر فی اعناقہم و ہم علی اعمالہم نامون انما لیسرناک بذنوب الصالحون و انہم
 لا مرنا لا یخلفون فیلتکم منی صلوات و رحمة آتیاء و اموات فی یوم یحشون علی الذین
 ینحون علیہم من بعد ذالک غضب الله علیہم انہم کانو قوم سوء خاسرین
 و علی الذین سلکوا مسلكہم منی رحمة و ہم فی الغفات آمنون و ان الله لیتد
 فضل علی العالمین و انما لیسرناک بذنوب الصالحون و انہم
 آمنوا آمنوا بالقی و الوالی الذین یحشون ہا یمید یا تم الی صراط مستقیم نبی و ولی
 من بعض و انا العظیم الخیر ان الذین یوفون بعہد الله لهم جنات النعیم فالذین
 اذا لیت علیہم آیاتنا کاذبہ آیاتنا کذبتن ان لکم فی جنہم مقام عظیم اذا نودی لهم
 یوم القيمة این الصائون المکذبین المرسلین ما خلقکم المرسلون الا بالحق و ما کان
 الله لیظربکم الی اجل قریب و ستج ہجر ربکم و علی من الشاہدین سورة الماء
 یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی شان علی و ان لم تعص فی ما نجت
 رسالتہ و الله یصلکم من الناس فی الرعد انما انت منذر لعلب و و علی کل قوم
 فی الشر و سبعم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون فی السماء ام یحشون ان
 علی ما انہم الله من فضل شدہ آیات ال ابرہیم و آل محمد کتاب و الحکرہ و انما ہم

سورة النور

سورة النور

سورة النور

و ایتیم بما عطا فی الصافات و فوهم انهم مشولون فی ولایت علی ابن ابیطالب باکم
 لا شاصرون فی الزم فاما از بس بکت فانما منعم مقوم یعنی ابن ابیطالب فی طواف و لغوی
 لی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الشقیة العصومین من ذریة آیین
 علی بن محمد عزماقی الفهم قادی علی بن عبد الله المعراج ما اوحی فی آیه الکرسی اللہ لانه
 انا هو الحق القوم لانا خدسته و لا توم لمانی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت
 عالم القیب و الشادة هو الرحمن الرحیم من ذالذی یشفع عنده الابد فی الاخراب و کفی
 اللہ المؤمنین ان قتال یعنی ابن ابیطالب و کان اللہ قویا عزیزا و از این قبل آیت بسیار
 و چون آن کاتب ملعون انحراف آیت قرآن نمود و مفسران عامه و علمای ایشان و اکثر
 اسلام این قرآنی که در میان است باز آیت از برای خود تغییر نموده اند و محسینها قرار داده
 و هر یک بطرفی خوانده اند و الفاظ و اعراب آنرا تغییر داده اند و بر عالم متدبر ظاهر است که چه
 با قرآن کردند و معلوم غیبی و که نزول قرآن بقرائت کدام فارسی نازل شد و چه طرق آیتها
 خوانده اند در ابتداء اسلام و سوره حم را با فاتحه کتاب از آنچه شنودی که مطبوعی و جن بصری نام
 اهل تصوف که از ظهای عامه است چنین خوانده اند علی بن القاسم یغنیه که چه کرده اند از محمد بن
 رب العالمین الرحمن الرحیم که یک روز آید و یک بید و یک نشان نرسد بسبب المستقیم بال
 انتم علیهم سوی المقضوب علیهم و الا الصالحین فی عتوات و جهاد او با کفار است شش خد
 بود اول غزوه ابواو آن و بیست در حوالی مدینه مشرفه و دوم غزوه بود
 سیم غزوه عشیره چهارم غزوه بدر اول و بدر نام چارمیت در
 پنجمین بحرین ششم غزوه بدر بکری و این جنگ در هفتم شهر
 رمضان واقع شد و عسکر ظفر از آن حضرت سبب و سیزده نفر
 بودند و دو شتر و یک اسب داشتند و اکثر بیابان و بعضی پای برهنه بودند
 و طعام ایشان سبوس آرد و جو و فرمای پوسیده بود و در جنگ بهشتا و فرمای

۲۲
 فی الزم

ابن ابیطالب

۲۳

در صلح

قریش و شیاطین ایشان کشته شد و مثل ابو جهل و عقبه و شیبه و جعش و نفر از کفار
 انقوم استیر شد و مثل عباس ابن عبد المطلب و عقیل ابن ابیطالب و درین جنگ
 خداوند عالمیان جبرئیل را علیه السلام با جمعی از ملائکه عظام بدر انحراب فرستاد
 که همه را اسبان ابلق سوار بودند که اکثر کفار ایشانرا امیدند ششم غزوه بنی سلیم هفتم
 غزوه سویق بود هشتم غزوه ذبی امرنم غزوه احمد و عسکر انحضرت هفتم غزوه بود
 و سردار لشکر شعادیت از کشتار ابوسفیان بود و هند زوجه خود را همراه
 خود آورده بود در این حرب رباعیات حضرت رسول بضریت سسنگ بخت
 ابن ابی وقاص کشته شد و جناب اسد اللہ حمزه ابن عبد المطلب رضی اللہ عنهما
 با هفتاد نفر از صحابه کرام شهید شدند و لشکر اسلام که کجند و بدین وقت بخاک
 بعد از سه روز ابو بکر و عمر از خانه بیرون آمدند و حضرت امیر بر سر حضرت محمد
 ایستاده بود و جنگ میکرد و کفار را می شکست و در آخر ابوسفیان منزم شد
 و هم غزوه بخران واقع شد یا نزد هم غزوه بنی نضیر دو از دهم غزوه و نیت
 الترفیع سیزدهم غزوه بدر اخیر چهاردهم غزوه دو وقته انجندل پانزدهم
 غزوه خندق که احزاب نیز میگویند واقع شد و کجیف اکل و شرب در روز
 در این جنگ نازل شد و از آنجا زبردستان عرب و ابوسفیان و کشته
 و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر با بده صخر ابن حرب بود
 یعنی ابوسفیان و حسب المشهوره سلمان فارسی رضی اللہ عنده خندق بر روی مدینه
 حفر نموده و ماه مبارک رمضان بود که خداوند عالمیان او را با لشکرش
 منزم کرد و ایندش نزد هم غزوه بنی قریظه واقع شد در این جنگ لشکر انحضرت
 سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود کشته شدند و بقیة السیف از منازل خود
 بجلاء وطن کردند و هفدهم غزوه بنی لیمان بود و هجدهم غزوه بنی قریظه بود و نوزدهم

غزوه بنی مصطلق بیستم غزوه حدیقه واقع شد و حضرت با سهل بن عمرو و سایر مشرکان
 عرب صلح کرد و بیست و یکم غزوه خبثه واقع شد و در این غزاه شکر فیض آثار آنحضرت
 بیفت هزار کس بودند و جعفر بن ابیطالب در روز فتح خبثه از جبهه آمد با بزرگان
 آنجا از جانب اصحابی ثقیب نجاشی پادشاه حبشه و نماز جعفر طیار که مشهور است
 از جمله انعامیست که حضرت رسالت پناه به او داد و گذاردن آن در میان
 امت سنت شد بیست و دوم غزوه فتح مکة معظمه واقع شد و در این جهاد عدد کثرت
 آنحضرت بدو از ده هزار کس رسیدند و در این سال بتبار از کعبه نزارند چشت
 و شکسته و بهیله را آنحضرت فرمود شکسته و در باب السلام را فرمود خاک کردند
 و بیت پرستی در مکة معظمه بکجا در میان عرب بر طرف شد و کفار فوج بدین اسلام
 در آمدند و ابوسفیان و چند زوجان المؤمن از ترس و غم مسلمانان شدند پس بعد از
 آن غزوه جنین واقع شد بیست و چهارم غزوه طایف بیست و پنجم غزوه تبوک در
 این حرب لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت به نفس مبارک خود
 در بعضی از این غزوات زره پوشیده بودند و عرب میکردند اول بدر کبری
 و آن در روز جمعه مقدم ماه مبارک رمضان بود دوم بجرت غزوه دیگر جنگ
 احد بود و در آن شهر شوال سال سیم بجرت بود و عرب خندق و قرظیه در شوال
 سال چهارم بجرت واقع شد و جنگ بنی مطلق و بنی لجمان در شهر شعبان پنجم بجرت
 واقع شد و جنگ خبثه و فتح مکة معظمه در شهر رمضان سال هشتم بجرت واقع شد
 و غزوه دیگر آنحضرت تبوک است و اکثر این غزوات را حضرت امیر علیه السلام سردار بوده
 و علم را یاد داده و تمام این فتوحات را حق تعالی بر او است او ظاهرا هرگز ندانید عدد
 از و اوج غیر از ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رحمة الله علیها نوزن کاخی بقصد و او
 داشت ناریه و قطیعه ام ولد را بر ابراهیم فرزند آنحضرت زمان گشته و در او کبر بود

غزوات آنحضرت
 در این کتاب
 در این باب
 در این فصل

در تاریخ

در این

حضرت او را حمیرا خطاب میکردند برای آنکه بنی سائر زنان و چشم تر بود و کجاست
 کثر و بعضی از فامه گویند که حمیرا معنوقه آنحضرت بود بخوبی که آنحضرت او را بدو و شکر
 خود بر میداشت و بر بندگی میرفت و او را اسیر میفرمود و او پاره و دوش مبارک
 میکذاشت و بلند میشد و فرج پرده میکرد و دیگر خضه و شعر عرابین الخطاب است
 و ام جید و در ابوسفیان خواهر معاویه و سوده بنت زینب و ام السلیمه بنت ابی
 و این سخن از قریشند و غیر قریش صفیبت حتی این خطب خبثی بوده و میمونت
 مرث بلایه و زینب بنت جحش اسدی و جبریه بنت الحارث المصطفیة عدو اولاد آنحضرت
 قاسم از حدیج کبری و ابراهیم از ناریه قبطیه نیز آنحضرت بود و گویند دو پسر و کبر و
 طیب و طا هر لقب ابراهیم است و صبا یاسی آن حضرت فاطمه زهرا و زینب و زینب فرزند
 ایشان خدیجه کبری بود و بعضی میگویند زینب فرزند آن خدیجه اند از شهران
 و بعضی میگویند دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان ناله بنت خویلد بود و پدر ایشان
 هند است که از قبیله تمیم است و در کتاب تحفه الابرار و کامل السیفه چنین مسطور است
 و این اقوال متروک است و فرزند خوانده آنحضرت زینب است که از اعرابی خریدار بود
 فرزندش مشرف شد عدد سهان آنحضرت اول بیگت است که از اعرابی خریدار بود
 و اسم این اسب نزد اعرابی خیرس بود و دیگر مرغی برای این نام را بر او گذاشته اند که
 شبدر را خوب می کشید و دیگر لرا زنت سهل از عسای لغت گفته است که معنی لرا زان است
 که هیچ اسب بر او سبقت نمیکرد مگر اینکه او می ماند از رفتن رد دیگر طرف لطیف بودند
 که زمین را مثل لجاج در دو نگی بر هم میچیدند دیگر در دست که تمیم داری برای حضرت
 سیدی آورده بود و این شش اسب متفق علیه خاصه و عام است دیگر اسب ابلق بود
 و ذوالفعل و ذوالکمر و کل و سر حان و لیضوب و بگردا دم و ذوالجناح
 و استر آنحضرت دلایل بود که نجاشی سیدی فرستاده بود و نظر سسما و حمار حضرت

عدد اولاد آنحضرت

عدد اسب آنحضرت

عوض نام داشت و از حاج حماری بود که حضرت فوج گیتی برده بود **عقد** آنحضرت
 غضبا بود امرای آنحضرت و وزیر و وصی و صاحب سر و داماد آنحضرت و معین یار
 و صاحب علم و سر صاحب جزو الضار و امیر الامراء عالیقدر جیدر کار غیر فرار بود حضرت
 سید الشهدا حمزه و جعفر بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و فضل و عبد الله پسران
 عباس و عقیل بن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر غفاری و یاسر و عبد الله مسعود
 و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباد و خزیما بن ثابت ذوی
 الشما و تین و جعفر بن مطعم و عثمان بن مظعون و حنظله غیل الملوکی و ضریف الیمان و خالد بن سعید
 العاص و ابوسعید خدری و ابویاقوب انصاری و ابو دجانة و ابوالشیمام بن البیان و سهل بن
 حنیف و زید بن حارثه و اسامة بن زید سلام الله علیهم اجمعین دیگر ابوبکر عثمان طلحه
 و عمر و زبیر و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیده ابی جراح و سالم مولای خدیجه و مغیره بن یاسر
 و عمر دین عاص و خالد بن ولید و ابو هریره و معاویه و ثعلف قلوب بود و اوس سفیان
 و عبد الرحمن بن عوف بود و ولایت آنحضرت در ایام نبوت که مطهر و درین وقت
 فتح شد مخا و یحیی و نمامه و صحاری عمان و لطیف و لهما و حجاز و نمامه با بویه و حجاز
 و خدیجه و قبا و آن با مضافات وی و کل قبایل عرب و ولایت بکرمین و قبا و
 آن و بعضی از شام و طایف و کوفه و جیل عامل و جزایر موصل داخل است و
 یعلم در سال پنجم هجرت یا ششم بقولی آنحضرت مامور شد که نامه ملوک اطراف
 و سلاطین جهان نویسد و ایشان را با سلام دعوت نماید اول بهر قل قیصر روم
 نوشت و او مسلمان شد و اسلام خود را مخفی میداشت پس شش زهر داد و
 دویم نامه به پادشاه شام نوشت و او عذر آورد و اسبی و چند خیری فرستاد
 ترفیق اسلام نیافت سیم با صحرای پادشاه جده فرستاد که لقب بجایش بود
 و او مسلمان شد و استدلال را با چهری چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر

عبدالله

نسخ

توسعه

توسعه

خواست و در سلام وفات یافت در حبشه و جبرئیل علیه السلام خبر فوت او را آنحضرت
 در مدینه آورد و آن حضرت در مدینه با نماز گزارد و با عجم آن حضرت زمین حبشه
 مرفوع شد بخو که جنازه آن پادشاه را دیدد از این سبب **سینان** **علاء** جماعت
 در کوهها و بازارهای گنزد در پشت دیوارها و امام در میان مسجد بایر جا باشد و در
 حایل میان خود و امام نمیندازند هر چند مسافت بعید باشد و نامه دیگر به حضور
 پادشاه عجم فرستاد و باین مضمون که بحسب الله حدیقه دادند و روانه کردند
 این بود نام **مختار** و بنام الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله بن علی بن ابی طالب
 قاضی احمد الله الذی لا اله الا هو الحق القیوم الذی با الحق یثیر اذ نذیر الی قوم غلبه
 السفه و سلطت عقولهم من میدی الله فافضل له و من یضیل فلما دی لدوان الله
 یصیر الی العباد اما بعد فان تسلم اسلام و انذر بحرب من الله و رسوله و لم یخیر جماعه
 و آن بکنت مسلمان نشد و نامه آنحضرت را دیدد و در آب انداخت و گویند که
 رودی بود که در حوالی جده که نشان آن است که معروف است بقرا و این آب بود
 که نامه را انداخت و در کنار آنجانی که چتون واقع شده یا کوهی که معروف است بطاق
 بستان در دامن انکوه شهر از من حصار بوده و بعضی گویند شهر سمکان بود
 که مفر سلطنت آن پیچادت بود و بعضی گویند در مدینه بود و عرقش این بود که بر
 نام خود را مقدم بر نام من نوشته است و جواب نامه مشت خاکی در کینه کرد و فرستاد
 چون قاصد برگشت و مشت خاک را نزد حضرت نهاد حضرت فرمود که تمیاز است
 که خاک ولایت او بدست ما می آید و آخر چنین شد که بعد از آن حضرت ولایت
 در دم دهند و توران و ایران بدست لشکر اسلام مشروح شد و در کتابت کل
 بجزس که مصنف آن مرد منصفی بوده ذکر کرده است که بر وزیر پادشاه عظیم بود
 و مثل او در ملوک عجم بنود و میکند او دین کبر از او این ساسانیان را بر باد داد

عبدالله

و شوکت فارسینا ز بر هم شکست و خود دیگران را برای دو کار بد که متابعت آن
 کرد و دل او جوش نداشت و راه دیور بگذرد و پدر خود هرگز از دست نبرد و دیگر
 نامه رسول خدا را در دید و عربان را در بلاد حج دست داد و عالم خسران کرده او شد
 و دولت از حج بدست عرب افتاد از شومی این دو کار اف باد روزگار برود
 تا سه مرتبه و بخت بسیار جوس در کتاب تنبک گوید که دولت از پدر و بزرگش وقتی که
 شمشیر دولت را بدست بهرام چو بنزد او داد و او را بر خود مسلط کرد و از دیگر بزرگان
 و بخت بر دو سوید و تاج و تخت از او برگشت وقتی که دیو در زخم برد تا شن آورد و
 محمد رسول خدا را دید و شیر شتر خواران و عربان شتر سواران در ایران راه نهاد
 و دلیر کرد و بر ساسانیان کسانیکو طعام لذیذ ایشان سوخار بود و تن در زندان
 و دست از گیش پدران خود بر نداشت و اطاعت مؤید و بر گزیده خدا محمد
 نکرد و خوار و ذلیل کرد برای خود قرار داد و چهار هزار سال دولت عجم
 بر باد رفت و کبران صاحب شوکت نخواهند شد و نام ایشان کم خواهد شد
 نامه دیگر پادشاه مین فرستاد و او نیز مسلمان شد و ولایت مین را بداران
 آنحضرت داد که داشت و نامه دیگر مجربین و طلیف و لحساجیل عامل فرستاد
 و ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بجزرت داد که داشتند که هر سال
 با مین خسران بدهند اما کاتبان آنحضرت امیر المومنین بود و هم کاتب وحی
 و خازن و ضابط قران بود و علت این بود که شان آنحضرت ارض از آن
 که خود چیزی بنویسد و بعضی عامه گویند که چون او سواد داشت و نامور و مجرب
 و نوشتن نبود از این جهت بنویشت و وقتی از اوقات عثمان ابن عفان کاتب
 وحی بود و معاویه کاتب رسالت بود و اینک اهل سنت او را کاتب وحی میدانند
 غلط است و بعضی میگویند ابی بن کعب و زید ابن ثابت نیز کاتب بودند و بنده

این

ابن ابی سرح و در آن حضرت را معزول ساخت و او را لعنت کرد و طرد نمود چرا که
 او انحراف آیات قرآن عینود و کم و زیاده میکرد مثل غفور رحیم را غفور صلیم بنویشت و
 آیات را بتبدیل میکرد و چون او را در خاک کردند قبول نکرد و پروان انداخت و آنرا
 آنحضرت سیده زنان عالمیان فاطمه زهرا در جهال زوجه است امیر المومنین بود
 در قیام در خانه عثمان بود و زینب در خانه ابی العاص فوت شد باز زینب را
 خود مستحاری نمود و اهل تسنن از این جهت است که عثمان را ذوالنورین میگویند و سب
 شهادت رقیبه آن بود که رسول خدا میفرمود ابن ابی العاص عم عثمان را طرد نمود
 و خون او را بر کرد و او را لعنت کرد و فرمود که هر کس میفرود را کافه دارد و آیات
 و نوشته دستبرد دهد یا او را لعنت کن و از نذینه پردن کرد و قدری راه که رفت
 شتر او را بر راه افتاد و نعلین او پاره شد و از فشار و اماند و عاقر شد بکام خدا درین
 درخت خاری ایشان جبرئیل رسول خدا خبر داد و پس آنحضرت امیر المومنین
 و عمار ابن یاسر را فرستاد و میفرود را کشید عثمان چون عمقت و بوجی نداشت
 بیانه کرد و رقیبه را بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود میفرود را کشید
 و با کینه رقیبه زنا کرد و رقیبه پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت آنحضرت
 امیر المومنین را فرستاد که برود و حرمت را بپا در حضرت امیر المومنین علیه السلام
 شمشیر خود را بر بند کرد و آمد رقیبه را بجا نزد حضرت رسالت آورد و رسول خدا صلی الله
 علیه و آله گفت مرتبه و بروایتی از مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود که عثمان ترا کشت
 خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد از سه روز رقیبه از آن درد بعالم بقا رحلت فرمود
 انالله و انا الیه راجعون و زینب در قیام هر دو در نذینه وفات یافتند و در ایام حضرت
 رسالت پناه و حضرت فاطمه زهرا بعد از وفات آنحضرت از ظلم عمر وفات یافت
 و قاسم در که مفضل پیش از بعثت وفات یافت و از این جهت آنحضرت کفری بود با ابوالقاسم

این است که در حدیث آمده است که عثمان را لعنت کرد و فرمود که هر کس او را کشتند خدا او را بکشد

و ابراهیم در مدینه مشرفه دریافت سلام الله علیه اتمام آنحضرت که در آن زمان نبوت
 او را کرد جناب ابوطالب رضی الله عنه بود که شب ف سلام مشرف شد نزد سلام
 خود را پنهان میداشت از گفتار قریش و برادران برای مصطفی چند و چون مومن آل
 فرعون در این است که او نیز ایمان خود را از قطبان فرعون پنهان میداشت و در
 احادیث وارد شده است که صدیقان سلفه بود مذکی هر صل مومن آل فرعون و
 حسب بنجر مومن آل یس و یکی ابوطالب مومن آل محمد صلی و مثل ابوطالب مثل صاحب
 کعب بود که ایمان خود را پنهان داشت و گفتار اخبار کرد و هرگز نت بر سینه و کاف
 بنود و وصی عبدالمطلب بود و صایا و و دایع و کتب ابراهیم و اسماعیل و سایر اخبار
 او بود که در وقت مردن تسلیم حضرت رسالت پناه صلیم کرد و نام او در توره عمر است
 و چون ابوطالب بلفظ عبده رفت بود و مهارت تمام داشت در لغت جیش مکرر کلمه طینه
 میگفت با بن سخو که کس نغمه اسدن لمصافانا لا یعنی بشده مخلصا لا اله الا الله و اکثر
 گفتار این کلام را می فهمند و رفاعه از آبی خود نقل میکنند که نقش کلین حضرت ابوطالب
 این بود و صفت با الله ربنا و با بنی و صفا و دیگر از این اتمام آنحضرت حمزه
 سید الشهدا است و او نیز مشرف سلام در مکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد حضرت
 وحشی علیه الرحمه شهید شد و قاتل او بعد از او مسلمان شد و از اهل بیعت شد و اول
 سجد که در سلام بهر سید از خاک قرا و بود که حضرت فاطمه علیها السلام سی و دو بار ساخت
 و نه سجده بود و بنده از زلیخا بگوید بود و قرا و در احد است و احد کوه بیت در حوالی مدینه
 مشرفه و قرا ابوطالب در مکه معظمه است و در آن سال که ابوطالب علیه السلام فوت شد
 ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها فوت شد و سالها را تمام آنحضرت نام نهادند و حضرت
 رسول صلیم بعد از فوت ابوطالب از مکه معظمه به مدینه مشرفه هجرت نمود و تاریخ هجرت
 در اسلام از آن روز بهر سید و دیگر از اتمام آنحضرت عباس رضی الله عنه بود و

و از طقانی بر راست و قرا و در بقیع است و جد خلفای عباسیه است و دیگر از اتمام
 آن حضرت بعد از آن است کتی با بی لب او ایمان بنا کرد و باز و جانش ام جمیل است
 حرب که خداوند عالمیان او را حاتم المطلب خطاب کرده است و سوره قبت بر او کفر
 این دو کس نازل شده و عمر آنحضرت صیفه بنت عبدالمطلب و ما در زیر این القوام
 و عاتکه اما طاران آنحضرت سلمان فارسی رحمه الله علیه و اسم شریفش روزیست
 از مردم شیراز است و بعضی گویند از ولایت جی اصفهان است و چون اسلام
 حضرت او را ابو عبید الله کتبت داد و نام او سلمان گذاشت و اینکه قلندران
 مجبوب بود و الت نداشت و شامل نکرد و دروغ میگویند مگر زن و فرزند داشت
 دلبری داشت عبد الله نام و حضرت رسالت صلیم سلمان را از او ساخت و کمال
 شیعیان و بزرگان است و بعد از امیر المومنین و امه معصومین در میان صحابه
 کسی فاضله نیست و اهل متقن هم به فضیلت او اقرار دارند و حضرت رسالت در شان
 او فرموده است که سلمان مثا الابل الپت و در حدیث سلمان نمی هم فرموده
 و از سخنان سلمان است که در روز لقیقه مجازین امیر المومنین گفت قال الرافعی
 القردینی فی کتاب التذکر و لما جمعت الصحابه علی سلمان الفارسی یوم النقیفه فقالوا یا
 ابا عبد الله انک و سننک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله صل
 فی هذا امر قولا یجده عنک فقال بالفارسیه کوبه اگر شنویدم ثم هذا عیونهم لوانا
 یا ابا عبد الله فقال بالفارسیه کفتم اگر کار بر آید شاه یقول الشعر ما کنت احب الی
 منصرف عن باشم ثم منتم عن ابی الحسن الیس اول من صل لقیقه و اعلم
 القول بالانکام و استنن ما کان فیمین من صنوف الفضل کجها و یس فی القوم
 ما فیمین حسن و دیگر از علما آنحضرت شقران و ثوبان و رباح و سالم و سایر
 و در غم و کینه و بر اهل که محو که آنحضرت بودند است و شرح آن طبعه مشرفه و سایر

مواضع که مشوح العنوت بودند همه از بندگان آنحضرت خصائص و خوارق عادت
 آنحضرت آن بود که هر که محلم نشد و آب دهین و بلغم و کثافت دماغ نداشت و خمیازه
 و کاکمش نمیکرد و سیر و پیاز میل نمیزمود و آنچه از آنحضرت دفع میشد از تنگ
 خوش بو تر بود و نقاضای آنحضرت را هرگز از دوست و دشمن نبرد زمین آنرا
 می بلعد و پوسته نوز از چین انورش ساطع بود و انگشت مبارکش را که بلند بود
 مانند شمع بر در و دیوار شمع می انداخت و عرق آن حضرت بر آنچه خط می کرد و نوشت
 با بر کس که راه میرفت هر چند بلند بودی باز آنحضرت یکسر در گردن بلند تر بود و در
 از بالای سر آنحضرت پرواز میکرد و مکس و پشه و غیر آن بر آنحضرت نمی
 نشست و هر چه در خواطر با میکشید میدانست و هرگز بوی بد نمیشد
 و آب دکان بر هر چایی که می افکند بر میزد و بر صاحب دردی که می مالید به پیش
 و بر طحالی که دست مبارک دراز میکرد و یا برکت میشد چنانچه از نرفاله یکصاع
 هفتصد نفر سیر خوردند و همه سخنها را می نمید و بعد زبان سخن میگفت و در محاسن
 مبارکش بفرقه موی سپید هم رسیده بود که چون اشک می ناپدید و ناف بریده
 و خنده کرده و در جنوت در پیشش نقش گرفته بود متولد شد و در وقت ولادت از پا
 بیز آمدند از سر در بر هر اسب و چهار پای چوشش که سوار میشد هموار میشد و هرگز
 پر نمیخورد و بهر جانب که حرکت میکرد همه مخلوقات از سنگ و کوه و درخت بآن
 حضرت تعظیم میکردند و در طفولیت ماه کهواره آنحضرت را می جنبانید و جان سن
 خلق در برزگی از جهالت کس بر روی حضرت نظر نمیتوانست که در حرام بود
 بر مردم که در سخن گفتن صدرا بر آنحضرت بلندتر گفتند و زمان آن حضرت خواه
 بدخول و خواه غیر بدخول اشرف زمان بودند و حرام بود که از پشت در مان آن
 حضرت راند و کند و بعضی گفته اند واجب بود که با صحابه مشورت کند و بعضی

و در

در ذکر احوال آن بزرگوار که در کتب معتبره مذکور است

بوجود قابل نیست و گفته اند برای شرف و غرور و اعتبار صحابه با ایشان مشورت
 و واجب بود بر آنحضرت که کسی پسر و فقیر باشد دین او را دادا کند و چنانچه از پیش میبرد
 از عقب هم میدهد خواه در روز خواه در شب و بجز طرف که راه میرفت بگناه رعیب و هر اسب
 در و لمانجی افتاد و ساید نداشت و همیشه ابری بر بالای سر آنحضرت ایستاده بود
 هر وقت که حرکت میکرد آن ابر نیز حرکت میکرد و چون بر زمین صلب و سنگ راه
 میرفت نقش قدم او می نشست و در زمین نرم دست که راه میرفت اثر باقی میماند
 نداشت و هیچ کس از بی آدم در محراب با آنحضرت مقادمت نمیکرد و در وقت کسی که
 بر ابری نشوالتنت کرد و چون بخواب میرفت دل آنحضرت بهر او بود و هر که سخن
 میگفت آنحضرت در خواب بود می شنید و هرگز خنده فتنه نکرد بلکه تبسم می نمود در بازار با چهر
 میخورد و سر دپای برهنه راه میرفت و مثنی و غلطی و درشتی نمیکرد و کج خلق
 و بگوس نبود و تواضع و فروشی می نمود و اغنیاء و فقرا در نزد آنحضرت یکسان بود
 در رعایت مالداران کسب و نسیب داری او نمیکرد و هر چیز که بدست او می آمد بفقرا
 میدادند و اندکی را برای مسد رمق و ثنوت عیال بر میداشت و حرام بود بر او
 که در عین حیات آن حضرت را بنام مبارک یا کینت یا اسم شتابان و کند بلکه خطاب رسول
 و یا نبی الله میکردند و آنحضرت هرگز نغزه نرود و صدقه نگیرد و از برای دنیا و مال دنیا
 دجاء او منقوم نبود و طلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم و اندوه هستان بود و اگر روزی
 روزه بود و سپار اوقات بود که دو روز سه روز که سینه بود و بجهت تم التلبیل بود
 و بسیار بود در بلا و بختها و محنت و آزار دشمنان و دشمنی منافقان و دشمنی منافقان
 و عصات امت صبر نمود و هذاب قوم خود را از خدا نخواست و قیام لیل و نماز شب
 و در تراختی بر آن حضرت واجب بود بر خلاف امت و حرام بود بر آنحضرت و
 با شتم صدقه یعنی زکوة واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال و حلال بود

بر آن حضرت نوزده بقصد دوام و جمعا بخلاف است وی و حجاب زمان از مردان در
 زمان او بیم رسید و ظاهرا در اتم سابقه نبوده و جایز بود بر آنحضرت که زبان بشود
 خود را به میکردند بدون مهر مثل زینب بنت جحش و حلال بود بر آنحضرت که زبان
 خود را بجز سازد اگر ساز کاری کنند میان آنکه در خدمت آنحضرت باشند و آزار
 ندهند و هرگاه ناسازگار باشند از آن حضرت جدا شوند و بی کار خود روند و در آن
 بود بر آنحضرت عقد کتیزان و استبدال نساه بر آنحضرت رد او بود و غنایم دار آنحضرت
 و غیره از اهل ذمه و نفس اموال نبی آدم بر آنحضرت حلال بود و در آن اقبای سابق
 و آنحضرت خاتم پیغمبران بود و افضل از همه ملائکه و اقبای مرسلین و مقررین است و بعد
 از آنحضرت ابراهیم افضل پیغمبران است و حرام بود بر آنحضرت خط نوشتن و سخن گفتن
 و هرگز شعر گفته و خط نوشته و برای مصیحت نینوشت و بنویسد و بعد را
 دیگران بنویشد و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن و محاسمی فرموده و آنحضرت
 صادق منقولست که آن حضرت نامه را بنویسد و بنویشت و شخصی از امام محمد تقی سوال کرد
 که چرا حضرت را امی نام پند حضرت فرمود که سینا در میکویند گفت میکویند زیرا
 نیتوینت چیزی نوشت گفت دروغ میکویند گفت خدا بر ایشان باد و الله که آن حضرت
 بنویشت و بنویاند و بهیضا دوسه زبان بلکه خدا در امی نامید برای آنکه از اهل کس است
 که ام القری است و بعضی گویند پیغمبر صلواتی بود یعنی امت او میتان و پیوادان و کم
 عقلمان بودند و در میان ایشان کتابی نبود و دیگر آنکه آنحضرت بصیافت فریت
 هر چند راه دور بود و بعیادت چار آن میرفت بلکه هرگاه مؤمنان میردند داخل قبر
 ایشان میشد و ضیافت میکرد هر چند چیزی کم داشت در دراز کوشش بی بالان میشد
 و در روی خاک با فقر و غلامان چیز میخوردند و در بدن فقر او در ایشان میرفت خصوصا
 فقراتی که در صفت بودند و با صاحب صفت مشهورند و بوی خوش و عطر میمالید و در شبها

شال

شال بطریق میویان میکرد و دشنام هرگز نفرین نکرد و در سلام کردن سبقت
 میکردت بخو که بر اطفال در زمان سلام میکرد و در ایام جا بلیت میان عرب صلح آنحضرت
 و مسلح آنحضرت و الحال در میان بدوان و خزان عرب متعارف است و بر هر راهی که
 تشریف ببرد بعد از معینه که کسی از آن راه میرفت میدادست که حضرت از آنراه رفت است
 و هر کجند و نوباده که برای آن حضرت می آوردند بجا بیضی میداد و هرگز مرغ نیست
 در پوشش بندگان چیزی میخورد و موسی از آن برای خدا دوست میداشت و کافرا
 از برای خدا دشمن میداشت و خذرا بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها بقرستان
 و سایر مقابر میرفت و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخواست و موضع
 مخصوص مناجات آنحضرت در جبل فاران بود و فاروق که قرب بکوه و اشرف جبال
 دنیا است و هر پیغمبری موضع مخصوص از برای مناجات داشت در کوهها چنانچه آنحضرت
 موسی در جبل جودیت و حضرت عیسی در جبل ساعیر مناجات با خداوند عالمیان میکرد و
 کتیب میویان فرنگال بر کمال در بجه جاشاره با و کرده اند که از طرف فاران
 طلوع میکند و خاتم شرقی در فاران ظاهر شود و صاحب در فاران نزول نمود
 و در فاران علم پیدا شود و خاتم انبیا اظهار نبوت کند و از کتاب اول پر سپوسو که از
 تورات است در باب امامت میکویند یا نرزه نفر از فرزندان هر دن امام شدند و
 نفر از ذخر راده خاتم پیغمبران که در جوالی فاران بدر آید امامت کنند و از فضل نزدیم
 و بیست ششم کتاب تور توراتیه نوشته اند که بوسی حضرت موسی رس کس از سر کرد
 و بوی اسر ایل یا غنی شده اند و نام ایشان کراه در انان و پهران باشد در است
 پیغمبری که اقوام او شتر سواران باشند و کرد اگر در جبل فاران نشسته باشد
 و س کس یا غنی شوند بوسی او که اطلب یکی از آن رس کس ترسد و کریان باشد
 و لغت بر او کند معجزات آنحضرت بسیار است و آنچه مشهور است از هزار

مجاوزه کرده از آنجا قرآن است که الحال در میان است و شوق افر است بدو کشت مکه
 و کشتن در خان فرماست برای مسلمان و سلام کردن درخت و میوه اوست بر
 حجت بر او جهل و فرد بردن زمین است پامی آب سراقه و ناله کردن چوب درخت
 فرماست که حضرت پشت بر او میداد و بعد از آنکه فرساختند حضرت از غیر نزد
 و آن ستون را در فضل گرفت و نوازش کرد و سخن گفتن آه و سوگوار و شتر و گاو
 و بزغال بریان و چهار آنحضرت و ناله آنحضرت در شب عبده و لالت نمودن شیر است
 سفینه مولای آنحضرت را و سخن گفتن سنگ بریزه است و آب در میان دو
 جاری شدن شدن و سیراب شدن خلق بسیار و اندک طعام جمع کثیر خوردن
 و نزول میوه و مانند ای آسمانی از این قبیل بسیار است بدین قدر گفتند و آنحضرت
 در ایام نبوت با امیرالمؤمنین و قبلی از دشمنان با چندین هزار هزار کس از کسان
 عرب و عجمی قریش مجادله و مقاتله کرد و حضرت رت العزبت بر ایشان
 غالب آمد و سیصد و شصت تنان قریش که فدایان ایشان بود و بر را شکست
 و دین همه را بر طرف کرد و سهامی تنان قریش لات و منات و جهل و غری و
 و دو و جهل و یثوث و یثوق و نسر و طایر و بک و اساف و نسب و نام و جهت و طایفه
 و ضم و دمن و اینان بزرگتر میباشند که نام بردن ذلالت فدای بنی سقیف بود و بعضی
 گفته اند از قریش بود و غری از بنی قطفان و منات از بنی هزیم و خزاعه از بنی بود
 و دو از بنی کلاب و سواع از بنی همدان و یثوث از بنی مرچ و یثوق از بنی مراد و نسر
 از بنی حمیر و طایر از رت طلاس بود و اعراب بین داشتند و اساف و نام طسوت
 زن و مردی بودند در صفا و مرده و ضم را میگویند از غسل دروغن ساخته بودند و چینی
 داشتند در آنوقت قحط در میان ایشان پدید آمد آنرا شکسته و خوردند و افلاز از مرد
 موصل و جزیره داشتند قدری از آنکه در نذقه ایشان از اسیان بنیامه مذمب قریش

آن بود که سیصد و شصت بت را بجای آورد و بگردن و بجهادت که اکبر مثل تاره شمری
 و سبیل نمودند و این بتها را عوام الناس ایشان خدا میداشتند و عقلا و دانیان ایشان واسطه و شفیع
 میداشتند و میبازد خانی و خلائق و بعضی از ایشان شریک میداشتند و عبادت و بعضی الوهیت و
 ظاهر میشود و بر جان خود را میداشتند و در طواف حرم زن و مرد بر جنبه طواف میکردند و در آن
 برهنه در می افتاده بر روش چهار پا بن با چهار دست و پا شویط میکردند و خوردن حیوانات
 حلال میداشتند و عقلا و ایشان این بود که طایفه دشمنان خدا بودند و قرآن سبیل اولاد و این یعنی از
 کتابهای پیش که سربانی و عبرانی بوده رسول خدا غری کرده و در آنجا عمل مازلام میکردند و برادر که
 میشد زن او را بدین کج مال برادر دیگر و دو این طریق میان بیوه و نیز متعاقبت و اگر چند برادر بود
 و هر کدام که بزرگتر بودند او را تصرف میکردند و چند نفر را در قصاص یک کس می کشند و اگر چند
 میکرد پس او را هم در عوض مقتول می کشند و اگر این بهر صغیر بود صغیر میکردند بزرگ میشد و می کشند
 و بعضی از ایشان عبادت که اکبر سبید میکردند و در خواهر و جمع من الاختین و شتر
 در باوقار احلال میداشتند و عقلا و ایشان این که معاد و شتر و شتر و بعضی از ایشان
 نداشتند و کج و سفاح را جایز میداشتند و جمع من الاختین با اوقات در میان ایشان
 جایز بود و زن را بظهار حرام نمیداشتند و مادر زن و دختر خواهر را بکج حلال میداشتند
 غرض آنحضرت و نذقه ایشان بسیار است بدین گفتند نمود آنحضرت این چنین و غمی
 بر طرف کرد و دشمنان آنحضرت که در ایام نبوت اصرار برین داشتند و گدازند و قتل
 داشتند عقبه و شیبه و صحرا بن حرب و ابوالحکم که ابوجهل است و ولید بن مغیره
 ابن ابی العاص و عاص ابن و ابل سسی و ولید ابن عبده ابنی العاص و عاص ابن
 و ابل سسی و ولید ابن رمعه خال معادیه و هند بنت عبته زوجه ابوسقیان و ابولهب عم
 آن حضرت و حکم ابن العاص و حاتم الخطب زوجه او و عاص ابن
 سعید ابن العاص و طیحه ابن عدی ابن نوفل این جماعت را و سب

کتاب

ابن خلدون بود و از شیاطین و شیئ نول این خود بود و از معنی این لاسود و غیر
این زمو و نصرت ابن حارث ابن کلده ابن عبد الدار و آن ملعون آن بود که مکرر
بولايت عمر و حکایت لوک کیمان و هلو انان کبر از اینو شنید و میفرستادند او میگفت
که حق صلح ققت و حکایات باران گذشتند را جان میکشد و اما حدت
بحدیث رسلم و اسفند یار و این را مردم میخواند و مردم را مستغرق میکرد و دیگر عجب
ابن ابی معیط و حنظله ابن ابی سفیان و عبده بن ابی وقاص و شهاب ابن عبده و قین
فاکه و از این قسم جماعت بسیار است که بیان کردن او طول در کلام هم میرسد و از جمله
معاندین انحضرت اصحاب عقیده اند که در قصد کشتن و بر طرف کردن دین انحضرت
بودند و در کشتن از حججه الوداع در تل برشی و بهار را انداختند که بر از یک کرده بود
که شتر حضرت رم کند و آن جناب را بیدار و آنا چهارده نفر از منافقین این است
بودند و از اثر اعراب بودند که هم قسم شدند که انحضرت را بکشند و بعد فوجی که از خلفای انحضرت
اصطالب برسدند نفر از قریش بودند و پنج نفر از غیر قریش و تعداد آنها از برای انحضرت
و بصرت در کار نیست هر که خواهد رجوع بکتاب احوال نماید دیگر از جمله معاندین که در غرضی
دین انحضرت میکوشیدند و در ایام انحضرت و بعده دعوی نبوت کردند از آن جمله سلمه که
که رحمن انما میکشند و میانه ناید بهت میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عرب است از بسیاری
و میسر در زمان رسول مدعی نبوت بود و خلق بسیار بر او کرده و یزدان و مخرجه طلبیدند و فار دره شکی آورد و مردم غرضی
در بر که میمانند و دوران شبیه کرد جمعی از بنی حنیفه بوی ایمان آوردند و انکو که بتی رسول نوشت بنفوس
از سید رسول خدا بجهت سلام علیک اما بعد در امر دنیا با تو شکر کم و در غمیری نیز نار از دنیا است و قریش را
اما حجاب بسیار می کنند و فاهنا را فاهرت می کنند و خلق انقدر می کشند که بگویند ایشان بحال خود
باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خدمت بر کس از جناب که میخواهد میسر
میسلد که بوتری دید که بر شش را بریده اند گفت هر مخلوق خدا را عذاب کرده اند اگر

خدا می تعالی از پند غیر بریدن خواستی در و بر نیا فریدی من بریدن بر شما حرام کردیم
بعضی گفتند از خدای در خواه تا بر او در و بدگفت اگر خواهم میطلبم اگر بر او بر آید ایمان من میاید
گفتند بی گفتن همراه من بخانه در آید تا بگویم ترا برودن آورم و بر پر از آید چون با بگویم ترا بگفت
رفت پر چند همراه و پشت بجای بر بای وی نشاندند و پر و ن آورد و بگویم ترا بر او آورم و بگویم ترا
پر و از که دو جمعی بوی ایمان آوردند و گویند شش با و سه آمد و هوا بیره بود گفتند
فرشته نزد من می آید و بر سر آن فرشته جلجل است ز نهار کسی هر و ن نباید که بر حق است
او را میکشد پس صورتی از کاغذ که با او دو بال بود جلجل با و سبب و سر داد و با و آنها
بهو آورد و صدای جلجل عالم را گرفت مردم انصورت را میدیدند و صدای جلجل را
می شنیدند از ترس صاعقه بمنزلهای خود که بکشند گویند چون سوره و الذاریات را شنید
گفت بمن نیز مثل این نازل شده و الذاریات از عافا الحاصلات حصدا فاطحات
طخا فاطحات جزا فاطحات الاکلات انکا و سوره فیل را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده
انفیل و انفیل له ذنب و غیر طویل و چون سوره کوثر را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شد
انا اعطیناک انما فضل ربک و ما بران شانگ هو انکا فر روزی با و گفتند که سهر صلیم
برای کوری دعا کردیم او روشن شد او هم کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کردیم
صیحهش کور شد با و گفتند محمد آب دنان مبارک در چاهی کم آب که خشک شده بود انداختند
چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب و چون از جهنت خشک شد این را بجز
گند و بر خوا نند اما خاله این ولید در زمان خلافت ابو بکر مسیبه که از راهها و بیستاد
و دیگر از مدعی نبوت سجاج نام زنی بود و او و کذاب و از سخنان اسود است
که مدعی آن بود که از آسمان بمن نازل شده یا ضفیع یا ضفیع یعنی کیم بتقین لا شاک
تقین و لا لما کدرین اعلاک فی الماء و اسفلک فی التیقین و چون بنی اسد را
عزت کردند گفت خدای تعالی این سوره را فرستاد و از عذاب بنی اسد که بدست

والله سبحانه لا علم الا بحضرة الاكرم فابلق اسد در عوض والذاريات كفت والذاريات
وزعا والذاريات في النار والذاريات شروا وانما ترو سما ولقد فضلتم اهل الجحيم على كل قوم
ما فضلكم اهل الدين ما اصفكم فاصفة والمعرفه فاروده والباغي فناوده وسوره قد افلح من
تركي را كفت تمته اش اين است كه بر من نازل شده من هم في صلوة واخرج الوداع
من تركته واعلم المسكين لمن مخلصه واجتبه الرجس في فخلاته تفوزك في لغوه وشانه
و در عوض والسماء ذات البروج كفت والسماء ذات البروج والارض ذات
المروج والسماء ذات الفروج والخيال ذات الفروج ونحن عليهم انوج من
اللوي والفلوج وصاحب كتاب كندر آل در كتاب خود در باب معجزات منيا
ميكويد فار قبط من عرب باشد كه در كه تخفيف كاف پدا شود و معجزات او كتاب
باشد كه تبديل شوان كرد و بلغمهاي متفرق شوان برودان منبر هوا و باشد و در نزد
كسي خبري خوانده باشد اما خطوط و كتب منياي سابق را بر مبداء لغات متفرقة
بنی آدم را باند نزول كتابهاي آسماني را بدون انحراف و خواطر داشته باشد
و جمعي بعد از وي دعوي كند كه ما منبر هم و كتاب بر ما نازل شده است قسم بروج الله
و ما در او قسم بصليب مبارك كه هر كس كه دعوي كند بعد از او دروغ گويانست و كتاب
مثل و شپه نزار و قوم او دشبان و مسح طينتا و جنگيان و همو اوان و شرسواران
باشند و در كتاب ارماطيس و شكار بونيان نوشته است كه منبر اخر الزمان بعد از تمام
شدن نذير روح الله در عرب پدا شود عيسى و قتي دين او نرديك باشد كه منوح
شود و مطلق دين او باشد و منبرش تمام شود يعني روح الله اين منبر فليف بناشد
و طلب بناشد و استا و نداشته باشد و آنچه كويد از لوح محفوظ كويد و روح القدس
بر او آيد و حديث كند و آفتاب را بر كرد اند و ماه را شق كند و حيوانات باو سخن
گويند و علامتهاي طوفان نوح و ابراهيم را نمايد از زردون آتش رفتن و مرده زنده

کردن مرغان و علامتهاي موسي عليه السلام از زنده پضا و عصا و از دمار تا باده و معجزات
مسح روح الله در نزد او بازي باشد و آنچه منبران در مدتها كرده اند در يك لحظه كند و از خدا
سخن كويد و از جانب خود كويد و منبر منبران باشد در روز قيامت و وصي او چون شمعون
كارما كند و دشمنان او را ذليل كند و خانه نشين كند و دشمنان او در قيامت بي خبر
باشند و هر كه پغرا و دعوي نبوت كند شيطان در شك و ديان او باشد و دروغ
كويد و فرينده خواهد بود صاحب كتاب بخا و كويد كه ناموس اخر الزمان شال پوشد
و با بندگان خرد خرد و كوهما در خفا او را تعظيم كنند و سنگت با او سخن كويد و بهر خط
رود او را سايه بناشد و از احوالات آينده خبر دهد و در نزد رام چند بنده را از او خبر
بناشد و حق با او باشد و دين رام در مشت او باشد و آنچه براي امت او نازل شود و
و فرزند ان تا به قيامت باز كويد و اصحاب او بسيار كافرا باشند و بعد از ان مردود
از دين خدا و جمعي دعوي نبوت كند و جمعي دعوي امامت و بدعتها بنند و فقير از حكيم
رفائيل با دوري فر كان كه كل حي بود شنيدم كه كفت در دايان مقابلهت كه حضرت
شمعون در انجا آسوده است و در انجا پاپ كه علم علمي تضاريت ميا باشد و اين پاپ را
جاننشين نفوس ناطقه روح الله ميدانند و كليسا ي عظيم است در انجا كتابي ديديم بخلاف
كه قبل از بعثت منبر شما در زمان خالد منبر نوشته بود و در احوالات خود صلح و دو انزده
امام نوشته بود و خروج كردن بنی اميه و خلافت بنی عباس و عدد هميشان و سامي
و صفت و صورت ايشان و خروج كردن خارج نردوان و جنگ كردن معاويه
ابن ابی سفیان و ناكشيدن در بصره لشكر كيشان عايشه و ادعای نبوت نمودن كجور
كه نام او سيله كذبا باشد و آنچه از بيت و آزار مسلمانان كنده و ميرسد تا روز قيامت در انجا
و بعد از آن قتي كه از فرنگت با صفهان آدم و بر دين شما مطلق شدم و مربوط بعربي فارس
شدم حقيقت دين شما از ان كتاب بر من ظاهر شد كه بعد از منبر شما اين منبر و معجزات

حضرت زین

در این است که دزد من نیز تا علی دارم در اسلام خود که به نهم کجا میرسد احوال من و اسم آن کتاب که پلوده است منم لغت میکنم منافقان و مرتدان صحابه پیغمبر شمارا آثار فاضل توفیق اسلام نیافت بدان کمال که داشت همای مفسرین قران عبد الله بن عباس بود و ابو الخدیری و خذیفه الیمانی و سهل ساعدی و عبد الله بن مسعود و ابی ابن کعب و ابن زبیر و ابی انصاری و ابو ذر غفاری و زید بن ارقم و بر ابن خاری و جابر بن عمر و عمره ابن حنبل و شیخی و مجاهد و مقاتل و عطاء و سعید بن حصیب و ابویوب انصاری و زید بن ثابت و عمران ابن الحصین و انس ابن مالک و سعد بن ابی وقاص و عمار بن یاسر و خدیجه بن سبت و ام المؤمنین اترسله و عایشه و ابن عباس رئیس ایشانست و جماعت دیگر بودند باین ایشانی و اسامی بقای آنحضرت در سبعت اول از انالی در شرف مدینه مشرفه و دوازده نفر با حضرت پخت نمودند سعد بن عباده بود که آن حضرت او را هدایت ایل مدینه فرستاد و دیگر سعد بن زراره و سعد بن رمح و سعد بن خیر و منظر ابن عمر و عبد الله بن رواد و بر ایه ابن مغزور آنچه ابن بابویه گفته است که در محله قبا بود و آتش کذ و حورده بود و شکم او روان شده بود و خود در کتبش کرد باب از او نمود و ای انت الله کتبت التواین و کتب المنتظرین در شان آن نازل شد و در مدینه وفات یافت و چون آنحضرت در کتف شریف داشت و وصیت کرد که روی او را بیکه مظل کنند به جانب آنحضرت و این معنی در امت جاری شد و اول کسی که در کتف مال وصیت کرد خداوند عالمیان این را در امت جاری و سنت کرد و در آن وقت شد لحد کردن در قبر و جب شد روی میت را بجه کردن و دیگر از نقبا ابو الهیثم ابن العقیان و اسید بن حصین و رافع ابن مالک و اسعد کو چکر از ایشان بود اول کسی که از نصار بار رسول خدا پخت کرد و اول بود در شب عبده و پیش از او افتاد بر سرش شوال سنا احدی من الجوت و نجات یافت و سعد ابن عباده با بی بر سبعت نکرد و با انصار در احوال خود در خلا عثمان الخطاب فرار نمود شام رفت و مغیره ابن شعبه بفرموده عمر آن چاره گشت و

خون

خون او را چون بسند و از زبان جن شعر بسند و سعد ابن معاذ قلمه خرنج را بر من بود در مدینه وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه پای برهنه از خارها او برشت و ابو الهیثم آن بود که در روز تقیض با پازوه نفر دیگر از صحابه از بزرگان رفیق شدند که با یکدیگر از بر بزرگ آوردند و بکشند او نیز در مدینه فوت شد باقی دیگر ضرر نبود میان نمود و اول کسی که از زنان ایمان آورد و دختری که بگری بود و از مردان جهان اول کسی که ایمان آورد شاه ولایت پناه علی بود و از عمر مبارک آنحضرت در آنوقت ده سال گذشته بود و دوازده نیز گفته اند و بعد از آن حضرت ابو طالب پدرش ایمان آورد و بعد از آن جعفر طیار برادرش و اولای جمیع خفیه بوی ایمان آوردند و اخبار اسلام نمودند و در مدت هفت و سه سال نبوت آنچه جبرئیل از جانب حق تعالی آورد او بردم میسر شدند و از تلقای نفس خود چیزی نماند و در کتاب سنده سبحان واقع شده که خاتم پیغمبران آنچه میگوید از دهن جبرئیل میگردد و در نقل خود میگوید از دهن بر کس چیزی میسر نشد از دهن میکائیل گرفتند و او از دهن او گرفتند و میکائیل از عرضش برداشت و در وقت از لوح محفوظ برداشت و بر او ای از خدا شنیده انکذانی که بشنید و لغض در ذال در وقت فائده جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که مغرب کرده اند و جبر در لغت سیرانست یعنی عبادت و ایئیل یعنی الله و میکت یعنی عبادت پس جبرئیل یعنی عبد الله و میکائیل یعنی عبد الله و هم چنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت روایت کرده اند جبرائیل جبرئیل جبرئیل جبرائیل جبرائیل و میکائیل و میکائیل خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل را کبرئیل گویند و در لغت مجوس سر و شش یعنی جبرئیل است و بیشتر مکانیل و آسمان عزرائیل را میگویند وفات آن حضرت در روز دوشنبه هجرت و هشتم شد صفر در سال پانزدهم بود و عمر شریف آنحضرت هفت و سه سال بود و آن حضرت قبل از نبوت تجارت شام رفت و دوازده و یک بسند شده و در قی مشغول نبود و موضع مرقد مطهرش در مدینه

و در آن کتاب است که از آن آورده

مشرفه علی س کف الف الف الشنا و الفجر واقع شد و مدینه بلاد است معروف
 و از اقلیم دوم است و نام او سابق بر این یرب بود از بنای یرب ابن عامر بن
 ابن حیر از افریقا رذی الهنا و حیرت بنام بانی او معروف بود جای محقر بوده با
 آبا دخی اسعد ابن مسعود حیرت که از تبایع بن است و از اولاد دوه المنار است
 که از اعظم ملوک بن است و گویند تبایع الاکبر اسعد است و جامه کعبه از ابراهیم سیاه
 از محرفات اوست که بر آن از لیلیف فرما بوده است جامه آن و اسعد سجده
 همیشه خود را بمجد ابن عدنان جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و مقصد سابق
 از ثبوت و ظهور آن حضرت اسعد بوی ایمان آورد و پادشاه شجاع عادل مؤمنی بود
 و بر طریق حضرت موسی علیه السلام می بود و حضرت رسالت بناه او است و او
 و بر وایت دیگر که اسعد در خواب دید آن حضرت را بوی ایمان آورد بطریق و ابان
 و بزرگان با کشف که این زمین بجزت گاه حضرت رسالت بناه صلوات خدا بر بوی ایمان
 و تعمیر که نمود و بنای از بزرگ بود بر وایت دیگر اسعد بنجر الی گاه و چشمهایش بر آن
 و بعد از آن توبه کرد خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید بر بنی آدم و کاغذی نوشت
 و در اینجا اقرار بنوت حضرت کرد و ایمان بوی آورد و پره زنی طلبد و این کاغذ
 بوی داد و وصیت نمود دست بدست این کاغذ را بآن حضرت بر سینه تا آخر کاغذ
 به آنحضرت داده و آن حضرت او را دعای خیر کرد و بر او کفایت و در صحت این اقوال آنکه
 تا ملی دارد به ضعف سند در او ای آن وقایع بعد از وفات آنحضرت چون حضرت رسالت
 بیک روایت از زهر زین پیوریه که در بزغال بریان کرده بود در خمر شاول فرموده بود
 بروضه رضوان و در جنان ارتحال نمود قوم وی مرده شدند و چهار هزار صحابه ازین
 بر کردیدند آقا قلیلی و چون بر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین بر کردیدند
 آقا قلیلی و کافر شدند این است نیز متابعت اتم سابقه نموده رجوع الصغر می اصل

اسند

برگشته و کوساله پرستی اعتبار نمودند همچنانکه ششصد هزار کس از بنی اسرائیل در تیره
 که بیابان سین با شد بر بریدن فاران کوساله میجا که سامری باشد بر سینه و بطریق بود
 و گویند صنعت هور با صلاح ایشان صد هزار کس با شد کرد و هزار کس از سبط لادی
 که کوساله بر سینه زد و غز ازیل ملعون قوم موسی را بمقتاد دو یک فرقه کرد کی از ایشان
 ناجی و باقی باک شدند که هر یک ازین مذاهب چند شعبه شدند و فرقه ناچه از این است
 طایفه حله اشاعر که از انشا الله امثالهم اند و ایشان را شیعه و امامی میگویند و اهل تسنن ایشان
 را افضی میگویند و شیعیان یا زده فرقه شدند و ایشان همه با یک شدند و کسافی
 وزیدی و جاردوی و نادی و اسماعیل و بطروسی و واقعه و سائیه و غلاط و در عرف
 شیعه کسی را میگویند که علی ابن ابیطالب را با فاضله خلیفه و اندو یک فرقه اهل سنت اند و ایشان
 در اصول و مذاهب شدند معشره و اشاعره و معشره نیز دو فرقه شدند و اندو صلیبه
 و هندلیه و جاطلیه و بشریه و معتزیه و در داریه و قنایمه و هشامیه و جباطیه و جباطیه و بشریه نیز
 گویند و از مشاهیر فضیای ایشان دو فرقه این مذاهب شدند جاطیه و ابوالفضل
 علاف و ابراهیم بن عاصم و اصل ابن عطاء و احمد بن عایط و بشر ابن المقم و معمر ابن عباد
 السلی و ابو موسی علیی الملقب بر دار که او را راهب معشره میگویند و قنایمه ابن اشرف
 و هشام ابن عمر القرظی و ابو الحسن عمر ابن الحجاج و اسما و الکعبه و ابو علی جالیست او
 ابو الحسن اشعری و لهر خرد و ابو یوسف عبد السلام و ابو الحسن بصری و قاضی عبد الجبار و زین العابدی
 و ابو علی فارسی و هشت القضاة و در وی شافعی و مذاهب معشره در بعضی از مسائل
 اصول و فروع با امامیه موافقت دارند و اشاعره را ملعون میدانند و بر فاضل ایشان را
 ملعون میدانند و غالب معشره افضی مذاهبند و اشاعره شافعی اند و بشریه لکینه قدریه اند و بشریه خلیفه
 حویه اند و از بزرگ معشره صاحب ابن عماد است و در محشری و صاحب کشف ذرایع کوی
 و میرانی و اشاعره نیز در اصول دو فرقه شدند مشبه و مجرب و قدریه و جبریه و جبریه و مشبه و مشبه

دوازده صورت راهبها در کربلا کرد

و انصاف و معتاد و عوفیه و کرامیه و در حلقه و اندک ایشان فخر راضی و بهضادی و ابوسلیمان
 و علی قوشچی و ابن حجر ناصبی و اصدی در افی و ابن بابیه فرونی است و در فرود شامیه
 و جاز و دیه و ناصیه و معتاد که چهارند ب شد اول حقی که جزو بند باو حقیقتان آن
 کوفی که غلام زاده و اصل وی از کابل است و اهل سنت او را امام عظیم میگویند و او در
 در فونست و دیگر شافعی که جزو بند بحر ابن ادریس شافعی که از فرشت و سیمان میگویند کشتا
 چهار سال در شکم ما در بود تا حضرت صادق از دنیا رفت او متولد شد و فراد و مصر است
 و مالک جزو بند مالک ابن انس مالک و دیگر جزو بند عبد الله ابن احمد ابن حنبل شیبانی
 و طایفه اهل سنت تابع داد ابن عجلی اصفهانی شدند و این مذرب روحی هم برسانیدیم
 چنین از مذاهب باطلین ناکشین اند اصحاب طایفه و هر دو قاطب اصحاب معاویه و اهل سنت
 که خارج اند و ایشان بقده فرقه شده اند از رویه و از ارقه و یا حده و بحدت و نیزه و شایسته
 و یونس و نامیده و خلافت و مجارده و زخرف اند و بر غزیه و صفره و ضحاکیه و بنی سندی و اتریه
 و باقی مذاهب مبتدع زهره اند و مفوضه و جهیم و خیاره و تیا که دکابل و میانیه و مغزیه و منصوریه و
 و شامیه و ابوسید و ناصیه و باطنیه و قرامطه و کیه و محققه و خصیه و اخینه و شمراخیه و مجریه
 و مومنه و غالبان پنجه فرقه شدند و طایفه کردند و دیگر از فرق ضلالت که امیر اند و بخاریه اند و شامیه
 و معتاد و غیره و جاسیه و حکله و حلاجیه و صوفیه و سر فرقه شده اند و اصلیه و حلویه و اتحادیه و شامیه
 و نظریه و وزیر و زرافیه و شمراخیه و سلیمانیه و نیزه و ابن ابوالاد جابره غرض مذاهب پارس است که ذکر
 آنها باعث طول کلام میشود و هر کس که خواهد با قول صاحبان این مذاهب پارس است
 رجوع نماید کتاب تفسیر العوام سید رضی راضی یا کتاب تل النخل محمد بن عبد الکرم را معرفی
 ایشم است که تمام کند مقالات در اینجا ثبت است تمهید چون بیان مذاهب معتزله این است
 که قدری که از امام سابقه مانده است در میان است چون امام سابقه باز است دعوت حضرت سابقه
 بیان نماید صاحبین جماعتی اند که عبادت بخوم می کنند و اقرار بصانع و بعضی از معتزله اند و بعضی گویند

دین ایشان میان مجوس و یهود است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زور میخوانند و بعضی گفته اند که
 دین ایشان شنیده بین نصاری است و قبله ایشان جهت جنوب است که کعبه است و در مشرف النصار
 می ایستند و بعضی گفته اند که بر دین نوح اند و بعضی گفته اند که اهل دینی اند و در جزیره از جزیره معلوم شد
 که لا اله الا الله میگویند و ایمان بر رسول دارند و بعضی گفته اند طایفه اهل کتابند و همتا اجازه
 داده اند که جزیره از ایشان عنوان می گرفت و نزد فقیر مطلق گویند استان از انساب و ماه
 و شعری و سهیل صاحبین اند زنادقه مشهور است که این طایفه مسکت بشر یعنی نشده اند و محقق
 عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته اند که زنادقه قومی از مجوس اند و ذوالعین و بعضی گفته اند زندق
 ماخوذ از زندق است و زندق کتاب یهودی است از زندق است و بعضی گفته اند که زنادقه قومی اند که در
 اسلام پیوستند و از اصحاب عبد الله صبا اند و ابن عبد الله مردم را طلب خون عثمان بر آن
 و جمال پشانه یعنی شیعیان را کراه کرد و بخدائی علی قایل شدند و در مخالفت علوم گویند زنادقه
 طایفه از ان توریه مجوس اند و اصح در قاموس گفته است که زندق معرب از زندق است بود
 از امت حضرت موسی اند و این طایفه مشبه و مجید اند و فرق ایشان بسیار است قبلی و سامری
 و یهودی و بنی اسرائیل بلخی و غزنی و دودی و جالوتی و یهود و خذلم التدر باب حکمتی
 استنداد از توریه میآوردند و آیات چند از توریه وضع نموده اند و قابل فیسده که نزول توریه از آسمان
 شده باینجهین ده آیه طور را آسمانی میدانند و آن این است آتونی آذونا و بیخا اشرحی تجامی اکیا
 مغزای می بت ادا می لوی نحا الوهیم اهریم ایانامی و میگویند باقی توریه را ناد و بها که عبارت
 از مغزبان باشد آنچه خواستند از او امر و نواهی و قصاص و محرمات داخل کرده اند و در همانند
 که بنا دیها الهام شده و میگویند تمام شد مثل حال بودن شراب که ناد و بها بر بنی اسرائیل
 مساجح کرد و ذوقی که بخت النضیرت المقدس را خراب کرد و توریه باز نخواست بخو که صد سال توریه را
 کسی نبرد و نامش در میان نبود و با وجودی که فائزند که حق تعالی شراب را حرام کرده و
 اسرائیل خطاب کرده که شراب مجوزند که من حرام کرده ام و شراب در شکم داخل میکند و آب میشود و آب میشود

ایشان است که در باب حلیت شراب کرده اند یمن و شحار الله انما و او سخ با این تسبیح بود
 او شش و لطم بود او شس میخا ذ و کونید اسطر الله حضرت لوطا با د خورش زنا کرد و این نیز
 داخل توره کرده اند در باب تحمیل باری تعالی است شها و از توره می آورند و میگویند موسی
 گفته است که خالق بنی اسرائیل را دیدم بر صورت مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق بنی
 اسرائیل در وقتی که بنی اسرائیل از مصر برون رفت و این است از وی اش طمانا و دومی است
 تابه آخر یعنی دیدم مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق بنی اسرائیل را بصورت مسافر
 و جای دیگر در جای دیگر در توره میگوید دیدم خدا را خوا سپید بود و کف پای او از صفا مثل فرزند بود
 یا الماس که محمود جای دیگر میگوید که خدا را دیدم چیزی بر پیشانی بسته و عصا بر سرش از او بر آید
 وی چیزی بسته بود در باب ایوب میگوید نموده نهایت انما دیها این نام را پیدا کرده اند
 و گفته اند این غذا بها جفا شد که است در ظاهر گفتند و بجز بعضی از انبا قانند حضرت شعیب را
 کافر میدانند و غیر این شریار اهر خدا میداند که گویند بهر این یعقوب را بر عرس خود حرام کرد
 و حضرت یوسف بت را سجد کرد و زلیخا در خانه خود بت می پرستید و او میدانست و او را
 و هر دو با قاق سامری بنی اسرائیل را کوساله پرست کردند و گویند چون عزرا این قبض
 روح موسی آمد آنحضرت توره مینوشت و قلم فولاد در دست داشت و یک چشم عزرا
 کور کرد و هنوز کور است و یک چشم دارد و حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم دارند
 و گویند خدای تعالی در شب ارادشش روز از فرزند در روز مهمش آتش بود یعنی شنبه بود یعنی
 بیست خوابیده بود و پابر روی پاکدشته که از کوفت پرده این است که شنبه کار حرام است
 و چون دجال پدید متولد شد او را پنجم میداند و چون خروج میکند او را خدا میداند و عدد او
 صد و هفت و چهار هزار است و بعضی از ایشان را پنجم میدانند و بیوتت بنی اسرائیل
 عیسی قابل میشد و نسبت پنجم بود در توره به حضرت صاحبیت میدهند و از کوفت
 ایشان بر خند کل اخضا رموز نصاری ختم لطم الله شد کف رند و موند با صبر

در کوفت

در کوفت
 در کوفت
 در کوفت

دینی در جو الی بیت المقدس و مراد عیون یا نند جمل نصاری گویند معبود و جو پرست از اقنوم کشته
 یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبادت از ظهور باری تعالی است که در دو کل از دست و پا
 و این روح القدس اشاره با دست و اقنوم و آب مراد و جو دست و اقنوم این مراد
 علم است و اقنوم روح حیوة است و اقنوم آب قدیم میدانند و این را گویند که است و این
 سیم روح القدس است و گویند معومات یا جوهر بود یا مرکب و نشاید که حق تعالی عرض بود لا بیانا
 که جوهر باشد و گویند شاید که حق تعالی عرض بود لازم بود که جوهر باشد بود چگونه ممکن است
 الا و حی ناطق پس واجب باشد که خدای تعالی و حی ناطق بود و عیوه طو البف ایشان
 سه فرقه اند که از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی بسبب خدا قایلند بیک ذات که باری تعالی
 و در نفس مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و با خدا و حلول چنین میدانند و اگر فرقان و ادیان
 و اراد و با جاد و کار ایشان و مصدران و لوتران و طیر و ایهان مل و درومی و کیش و این
 دو نکال و بنا سبب این طریق رفتارند و طایفه دیگر فطوری اند و عیسی را میداند و بعضی
 و بعضی از ایشان لیسان بزمب شکایت نیز دارند و بعضی گویند معنی بسبب بودن است که خلق بود
 بنامند و روح القدس است که دینی به او زنده شود اگر پرسند چرا عبادت عیسی واجب است
 گویند از بجز آنکه عیسی واسطه است میان ما و لاهوت و گویند معنی لاهوت اگر روح خداست
 و تن او بشه اوست و یکذ است و شخص مثل عکس شخص در آینه و این بزمب ارامند
 و تمامت نصاری ایران و کجستان و طایفه دیگر لیسان از حبش و سودان و سبب دارد
 و بلغار و هشرخان و سکا و اهل ولایت لر و سکان سواحل رود حادل و قاضی و
 جنوب و شمر نو که عبارت از نیک دنیا است و آن در مغرب خطا است و انانیک در جو الی
 خطا است میاشند و سکه که بلور و در غستان و طایفه چرکس و او نا و غنسیای یعقوب ایشان
 گویند اتحاد بذات بود از ناموت و ناموت شده و این قول فاسد و باطل است نیز که نزد
 ایشان لاهوت جوهر لبط است و ناموت جسم مرکب است پس اتحاد صورت بندر که

یک ذات و دو شخص داشته باشد و اگر صورت داشته باشی لازم بودی که کلاهوت بر
شدی یا ناسوت لفظ این هر دو بی اصل است و بعضی ایشان نظریه گویند میان ایشان
سماجیت نبود الا آنکه کلاهوت مسج را به کل کرد ایند پس عیسی دو جوهر است و دو افروم
بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند آنجا بود که کل در مسج
گنبدی آنکه نقل کند و این طریقه مختار میبویان روم و بیت المقدس و ارزنته از روم و
دریای عمان و برنگال و نایبکه در بحر منب و اضا بوش ساکنند و بعضی از انجلیس و فرنگ
و لنده و فرنگیس و ابل کوه و دودنیک و دیو و دوسو اصل و سیلان و بعضی از ابل
و حبش و سودان و نیکان و نایبکه در زرخه است و در محموده سیام و بک و بایند
از نند ساکنند و مقالات بر نصاری آن است که گویند که بر دست مسج چنان کرد و
کل ایجاد است مثل ارکلی خاصن ساشن و زنده کردن و گویند ایمان و ابریم با حدی
که پدر است و مالک بهر چنان است و بر رب واحد که مسج بر خداست و از خدا پدید آید چون
ابتدای کاری کنند بسم الله لاب و الابن و الروح القدس الرحمن الرحیم الله واحد و کتابی
آسمانی را پیست و چهار دانند که برست و چهار پیم نازل شده و پس و سمن عدد از مکران
فاتیله حضرت موسی و او و باقی انبار با یوسف ربمان میدادند و گویند کتاب نقل
از آسمان فرود نیامده بعد از عروج عیسی بر آسمان چهار نفر از او این الوفا و تمی و یوحنا و
توشند بفرموده آنحضرت و اینک در میان چهار انجیل است و جزوی در آنجا از حال و حرام و
سنن و ابر و دینی نیست بلکه جن احوالات آنحضرت و ما در او از ابتدای تولد و ششم شرفین
و یکجانشین و چه خوردن و قتی که با عفا و ایشان او را کشند و بچار منج کشیدند و در ارزند
و در قبر کشیدند و در سب آنحضرت گویند که مریم زن یوسف نجار شد چون او را آنجا
استن بود و پرسیدند که این حمل از کیست گفت یمنند انم یوسف گفت از حمل خداست
سرو روز یا چهل روز در زنان بادشاه فیماطوس و بعد از آن زنده شد و بر آسمان رفت

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب

اصلا در آنجا شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت موسی و احکام توراته و مسائل عمل میکردند
گویند مسیح نیاید که دین موسی و طریقه بود در ارجح نزد بگه آمد تا تمام کند نو و کند دین موسی را
و هم چنین نصاری از افاتیم خلاف کند بعضی گویند که خاصه با صفات و گویند از جوهر خیری
شربک او باشد و بعضی میایی از احوالات آن است که آنکه پدر داشت اولی مرتبت
از وی تعالی الله عن ذلک علقه کبر و اینکه کلمه ذهب نصاری ترکستان و فرغانه و
و آج و خجکال و نصاری و دیوان دباشی اوج و مکهاب و قیاق و نصاری و قن و کان
رودخانه آق و کیز و فزا و کیز و پرتال و اهل مغرب و اسکندریه و بیت المقدس و اجد و حجاز
گویند این ذهب داشته اند و بعضی از سلاطین مغول و بعضی گویند بیت شکری نامی وضع
این ذهب داشته اند و در ایام سلطنت چنگیز خان بوده بعد از اسلام او را
و عفت و جمع نصاری آن است که بر نهیها از برای کفاره پدید خود ابوالبشر آدم که کرم
بود در جنت بودند عیسی آمد و کلدزد و جنت را خراب کرد و ایشان را بجات داد و هنوز جنت
و اعمال و اجبی و مطهرات و نجاسات و استیحا کردن و جمادات مفروضه از رسوم
و اعمال سستی در ذهب ایشان نیست و نماز واجب کفاتی میدانند هر گاه که در
شود و آنیکه در پرون انداز ایشان ساقط شود و بفر از طلاق همه اعمال توراته عمل میکنند و در باب
و اکثر شریعات نیز متابعت مذنب ما میمانند و در باب حضرت رسالت و این دین چندان
دند و کفر اند و کتابها بر او این دین نوشته اند که همان یقینان کرد و کوشیشان ایشان نیست
بگرد همان میفرستند بچهر کسی که زنده بود و هر کس از آن دهر و کنای میبکند و نزد عطا و پادریان
خود میروند و اظهار کنای خود میکنند و او را می بخشند و گوید در عوض کنایه بر نیز کن و چند روز
نمزد اگر شرمات را حال میدانند مثل قمار و شراب و ساز و غیره و هم چنین گویند عیسی
دام خردن شراب کرد و این نیست خداست و من پسر خدایم و پدرم در سانسنت و کلمه حضرت
هر کس شراب خورد و خورند از او در دوا او متحد می شود و کند ری در کباب میوزند و میگویند خدا را میزند

تعالی الله عن ذالک و کفر و زندقه ایشان بسیارست بدین قدر گفته شد و هرگز از حد
 هر چند بجلای اظهار بدین خود نمی کنند اما گویند صاحب عالم است و گویند و نایبگنا الذر و آسمان
 ستونی دارد که نامش بنام آدمی بر او میخورد و میخورد و جگر گویند و شصت صحیح و موسی و علی
 و غیره صلح نمیشد و بگذرد لیکن هر مس و بر ابوس و افلاطون و سقراط و بطراط و ارسطاطلس
 پیغمبرند و این قوم نیز گویند که ارباب است کنند و گویند دنیا قدیم است دلیل بر آنکه آنچه را میگویم
 که جوهر میشود و آدمی را میگویم که از من میسر میسر و مسبب را نمیگویم زیرا که بقول درست نمی آید چه
 عقل را در بنیاد حکم بوجودش نمیکند پس دنیا چنین بوده و چنین خواهد شد و اسال و اوجی بر ایشان
 واجب است و انحرار احوال میدهند و گویند و علی در زندقه مردمان بر اجنبی حلال است زیرا
 که شوهر صیغه بر فرج خوانده است و زن محاربت و زواجر ایشان حشر و میعاد نیست و محمد و ایشان
 طبیعت و عناصر اربعه قابل شده و در کتابی از ان ملعون دیدم نوشته لا اله الا الله المکتب
 البین بر صفحه این قول نوشته بود و در کلام کذ است بود و انش و با دو فک و آب
 و از قران استشهاد آورده بود با ثبات طبیعت و عناصر اربعه و تمام آن کتاب کفر و زندقه بود
 بر ائمه فرق ایشان بسیارست و بعضی از ایشان بنیوت حضرت ابراهیم و خضر قابل اند
 و قبلی از ایشان از انجای عجم قابل اند و بر همین مندی و اتباع او گویند صاحب عالم نور است
 چون نور نامی دیگر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه بر عجم باری تعالی قابل اند
 و بر شایع اعتقاد دارند و گویند اول انبیا آدم بود آخر شیب و بعضی گویند موسی نیز بود و اکثر
 بوجود و نسبت قابل نیستند و گویند بعثت انبیا قیچ بود از بجه که اگر انبیا چری فرزند که موافق عقل
 باشد خود کفایت و اگر خلاف عقل بود انجم هیچ پس حسن و قبح نزد ایشان عقل است بر ابر که گویند
 غضران بر ایشان بیدان علامت ایمان است و چون ابراهیم را در آتش اذ حشر غضران کسرت
 خداوند عالمیان آفرید و کاشیده فرستاد تا آنحضرت پیر او را میخورد اینست که کشتن کا در نزد ما عظیم
 و عبادت عناصر اربعه و عبادت می کنند و مومنی خود را میخوانند که اگر نگاه پاک شوند چون امیران خود

میدانند بنور خدا و او را اصل می کنند و قابل مپا در روحانی روحانی و جسمانی هیچکدام نیستند الا
 که مپا در روحانی قابل اند و گویند ارواح معذب میشوند بجه که بیدان حیوانات دیگر داخل میشود و هر
 که بد و سرکش است اگر در زیر قطب شمالی میدانند با هم سر ما که فراتر است و اگر در قطب شمالی ماند
 مثالم که ما میشود و همه شایع قائلند و کشتن هیچ حیوانی از حیوانات ناموزیات و پیش را خوب
 نمیدانند و در زواجر ایشان حشر و میعاد نیست تا شیخی جگر فاسد و بیشتر نصاری و کل فرق بر ائمه
 و کوار و سواد و راجوب و صاحبین و طبیب چون از حکما و بعضی از نینان و بعضی از فرق مسلمانان
 و ملاحده و اسماعیلی و جمال اهل تصوف و حکمای شایع قائلند که بنده شایع چهار نوع است شایع
 و دفع در سطح پس فتح در جسم آدمیان بود و دفع در بهایم و ظهور و سماع و انواع حیوانات
 و دفع در انواع دو آب و حشرات الارض و در سطح در انواع اشجار و نباتات و گویند که اینها
 در اصناف چهارگانه مسخ کنند بقدر مراتب ایشان و بجهت میکردن از جنبه بجدی دیگر و گویند عالم دو است
 و بر این عالم سراسری نیست و حشر و نشرو قیامت حساب همه محال است و قیامت را گویند چهار است
 از پروان روح انبند و در فن بیدان دیگر و ایشان را در جسم هم دیگر است بود و هر شقیقت بسبب عمل جن
 و شرف هر روح که در جهاد انسان بود در رحمت و لذت بود هر که در دور اول مرد حال نیست و هر که
 در گذر کسرت در این دور کشته میشود و هر که در ان دور زنا کرد در این دور با او زنا می کنند
 و مقالات ایشان بسیارست به قدر گفته نمودم و محسوس که مراد کبر ان باشد اگر چه خود است
 باست حضرت ابراهیم میسند و گویند این کتابی که داریم صحیف است ایشانرا عقاید آن است
 که عالم را دو صانع است برزوان و اهرمن برزوان خدا را گویند اهرمن شیطانی گویند و گویند
 بریخیالی دو عالم را آفرید و اندیشه کرد و گفت بهما و امر صندی باشد که هر چه من بگویم ایشان
 از ان اندیشه پدید آمد بعضی گویند برزوان تحسنا بود او را حشمت پدید آمد اهرمن پدید آمد و اهرمن
 در هر دو عالم بود از سوراخی نظر کرد و برزوان را بدید در جهاد و منزلت او حسد بر او شورش و فساد داد
 پدید آمد برزوان عالم را پدید آمد که لشکر وی باشند و خود با لشکر اهرمن که شایعین شدند جنگ کرد

و جنگ میان ایشان دراز کشند چون بزوان شوست وضع اهرمن کرد با یکدیگر صلح کردند
و شمشیر را در پیش قمر گذاشته و بعضی گویند پیش ناگه گذاشته بشرط آنکه مدت معین اهرمن
در عالم باشد و چون مدت باضر رسید اهرمن از عالم بیرون رود و غیر محض باشد و گویند بزوان
و اهرمن برود جسمند و بعضی گویند بزوان جسم است و اهرمن زوزوان مطبوع است بر خیر
و شر ثواب کرده و اهرمن مطبوع است بر شر و خیر ثواب کرده و افریدن صورت است و شر است
و شر را از اهرمن در دلیل گویند چون در عالم خیر و شر است لازم بود که عالم را دو خالق بود
و ما نویز این عقیده و دارند و گویند خیر و نور را بزوان آفریده و ظلمت و تاریکی و شر را از
اهرمن است و بعضی مبدعه نور و ظلمت است بعضی گویند بزوان و اهرمن هر دو خالق دارند و از
ابتدا بر خیزد و قومی از ایشان گویند جسم را دو خالق است و بعضی گویند نیست جسم را هیچ
خالق الا که در خارج دو خالق باشد خالق خیر و خالق شر و جسم خیر و جسم شر را زود پیدا شود و گویند
پدر خالق یکو مرت است و گویند روبا جمشید است و کشتن کرک را حج میدانند و کشتن
حشرات الارض و موزیات را ثواب میدهند و وجود هیچ را عجب میدهند و گویند
نا فریده است یعنی اهرمن شش رده و بزوان نا فریده و زود است را بنی میدهند چون عقد
می کنند زن و مرد را بر منده می کنند و زود قاضیان خود که تجارت از طالبان خود باشد هر چند
قاضی دین را می بندد و هفت سنگ میگذارد اول عروس میاید و بر روی سنگ است
و شانش کل و بر او می پشندنا هفت سنگ را با میگذارد و پیش می آید و بعد از آن است
میکنند بر روی هفت سنگ می رود و قاضی باز شانش چها شده و اما هفتم بدین دستور
این عقد ایشان است و زنان حایض را از خود دور می کنند و در ایام حیض نمیکند از نزد
بر کاسه و کوزه بگذارد و در دوران خانه آخور با ساحت از زنان دهن می بندند و در ایام حیض
در آنجا می نشینند تا پاک شوند و با سدر غسل می کنند و مرد های خود را در دهن میگذارد
و کوبها بر نزد مرع پیشت میجا بانند با جامهای پوشیده و سکه سیاه را همراه بر نزد و تا

بالای سر و پائین با می اندازند سگ از روی مرده میخورد آن را میخورد و این عمل است
ایشان است بدین چند کلام اطوار ایشان نمود اهل خادین ایشان بدین محوس شکر است
و عقده بلوفان نوح مذکرند و بعضی از هندوان و زبر را دو محوس نیز با این رفته اند و تیار را
قدیم میدهند و اگر ایشان بطریق بر اجمه اند و لکن رستم پرستند و در تقاضا صورت رستم را
کشیده اند و بطبیعت قایلند و بتان هم دارند که عبادت می کنند و متمسک بشرفی نشده اند و کما
در میان ایشان بسیار است و احکام نجوم و ضابطه آرا خوب دارند و بجزر و معاد قایل نشده و نوبه
این طایفه نیز از محوس اند و اصحاب مانی نقاشند که در زمان شاپور این اردو شیر هم رسید
و دینی احداث کرد و میان مذهب کیران و ترسایان که آن بود و نه این و به پیغمبران
حضرت مسج قابل بودند و میبخت موسی پیغمبر نیست و عقده او این است که عالم مرکب است
از دو اصل قدیم یکی نور و یکی ظلمت و هر خرد خوبی را از نور میدهند و هر شر بدی را نسبت
به ظلمت میداد و میبخت موزیات حشرات ظلمت آفریده است برای آنکه حکمت خلق بخیر
بیند است و گمان میکرد که خلق اینها عجب است و در اینجا منصف نیست و حکمی باید بنیاد
خلق کنند و عیب کرده مونی را که در پشت زار و زین برعل میروید و میگویند که اختلاف او ان اشکال
در پروبال مرغان از جهت اخلاط بدن است بدون تقدیر مقدر قهیر و انواع حوادث و چار بیاد او
و آفت غدا را وسیله با غار خلق کرده اند و گویند اگر شکم آدمی بهیات قبا بود بهتر بود
که هر وقت که میخواستند بخشایند در امتداد او کنند و در طی محارم را حلال میدهند و گویند
هر دوشی که با آردوی بجزدن میوه آن تو اولی تری از دیگران و گویند هر فرزندی که از پدر خود
بزرگتر آید بچسب تر است از پدر و خا و کناح را فایده نیست الا آنکه میدانند که از کدام خانه بر میاید و که
او را تر قپ کند کفر و زندقه ایشان بسیار است طبعیون بطبعیت مشهور قائلند و گویند شبها بخوابند
خود مشکون میوزند الا در او نهان میگویند چون نطفه در رحم مادر افتاد در میوزند از جهت که در وسط
حرارتی که در رحم است تصبیح می باید و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود و هر طبقه مجط نام دارد و بعضی

نظایر است و محیط میاورد و در سطح اولی نظیر مقرر میارزد و آنچه در زیر سطح اعلاست و متصل سطح
 و آنچه لطیف و کم است بالا گرفت بدین چهار طبقه بنویسد و مرکز که در میان آنهاست سوگویند
 و سوگویند خشک است و طبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افشا و طبقه دریم را طبع گویند و طبع سرد
 و طبع آب دارد لاجرم بجای آب افشا و طبقه سیم را که محیط است خون میگویند و طبع
 هوا دارد و هوا گرم و تر است لاجرم بجای باد افشا و چهارم را که محیط است صفر میگویند آن گرم و
 و طبع آتش دارد لاجرم بجای آتش افشا و در هر نظیر چهار عناصر و چهار طبع است بجز سائیدن
 در یک ماه بود بعد از آن مواد سرد گازه که معادن و نباتات و حیوانات باشد پدید آید و
 اندوختی پیدا شود و اول نظیر در قی طبع است و بعد از آن مضعه بنویسد در میان مضعه عظام و عصب
 و عروق پیدا می آید و در اول چهار ماه که نوبت آنهاست آغاز صورت بنویسد و بتدریج حرکت
 در وی پدید می آید و لوج روح گویند همان حرکت خاص است بجز صفر و ماه که نوبت بیشتر می رسد
 بدین عالم آید و آنها را گویند طبیعت می شود بدون تاثیر خالق کبر و هم چنین گویند در آسمان
 و شهاب بخار دهنی گویند که بگویند پدید می آید و باران هرات آنهاست که منگنک در آید
 می شود و باران می شود و چون بگویند همسیر بر سر در صین نزول برف می شود و زلزله بخار زمین است
 که آنرا مضطرب و متحرک میگویند که پدید آید و آب مرق زمین است که چون جمع شد زمین را منخرف
 میگرداند و پدید می آید و نس و قرح هکس آنهاست فلاسف عالم را قدیم میدانند و بعضی
 محنت را می گویند و صانع را بعضی علت اولی خوانند و گویند عالم معلول است علت اولی است و هر دو
 بودند چنانچه قریص قایب و نورش گویند اولی جزئی که از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن غیر از
 دویم است و علت اولی در حد و در قدم و از آن عقل کلی و فعال خوانند و گویند این عقل است
 که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تا بر این نفس بچون تاثیر قلم است در لوح و گویند نفس از لوح است
 که در قرآن یاد کرده شد و نفس را ستم خوانند و در حد و گویند عقل جزو ستم است و در آن نیک آید و نفس از
 براند و قوت است از قوت های نفسانی کل و گویند عقل ساکن و حرکت می کند و نفس در عقل بالاست

دویم است و عقل چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک است و گویند در عالم عقل چون
 مشتاق علت اولی می شود بواسطه علت عقل علت اولی رسد و گویند علت اولی و اندک عقل
 معلول اول است و جز این هیچ نماند و گویند جاهل است آنچه بر بالای ویست زیرا که بحال است
 هم چنین جاهل است آنچه در زیر ویست از بجهت آنکه نفس خود را به ازان شناسد و گویند هر چه
 در زیر فلک قرم است معلول طبایع و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت
 اولی و بعضی از ایشان گویند زمان محیط جزئی را می نامند و نفس محیط عقل و علت اولی
 عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند که در جمله موجودات برآمده و بعضی گویند که مبدء عقل
 اسفل عقل عاشر است یعنی فلک قرم و عقل فعال و او همب الصور نام او است اما بیشتر برینند
 که عقل عالم علوی هرده خالند و هرده مبادی عقول و نفوس عالم سفلی اند از این جهت
 که عقل از عالم علوی و تمامی که او یک دولت و سیار است و کارکنان عالم سفلی اند و سیار
 میان ادومی از اجزای خاصیت از منزه میدانند از سعادت و شقاوت و بلاست و زیر
 و محبت و خاست و دوریشی و توانگری و عزت و خواری و درازی عمر و کوتاهی و پائین
 از عقول و نفوس عالم علوی و اثر کوکب و نباتات و سیارات بیانشند و گویند در آن
 باری تعالی بذات بنویسد و نسبت و گویند عالم معلوم و علم هر یک از آنهاست و علت اولی
 جز از صانع بودن هیچ صفت نیست و گویند از عقل مجید و عقل دویم و فلک نجم پدید آمد و عقل
 دویم عقل ستم و فلک ثوابت پدید آمد و از ستم عقل چهارم و از چهارم عقل پنجم پدید آمد و عقل
 پنجم عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل
 و عقل هشتم پدید آمد و فلک عطارد و از عقل هشتم عقل نهم و هم پدید آمد و فلک قمر بس عقول ده باشد و فلک
 و گویند اینها بخودی خود پدید آمدند و علت اولی از پدید آمدن تحقیق و حکما گویند خدای تعالی
 بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محسوس است و ملکوت عالم معقولات را عالم غیب
 و عالم ارواح علوی و امر گویند و چون موجودات ملکوتی بر دو قسمند قسمی آنست که با عالم

جسام سبب بر تعلق و تصرف و تدبیر اندر ایشان که در بیان و کردنی بر دو قسم است که عالم
 و عالمیان اصنافی اندر ایشان را عالمی که میگویند و قسم دیگر آنست که ایشان را حجاب بارگاه
 انو بیت اندر محبت فیض ربوبیت و این صایفه را با اصطلاح حکما این جبروت گویند و روح القدس
 در وصف اول این طایفه است و در ظاهر اعلی روحی از ان عظیم تر نیست و بیک اعتبار قلم
 و بیک اعتبار عقل گویند و همین عقل است که اقبال کرده این عقل در وصف این صایفه است
 و روح القدس که از اجزای نسل خوانند در وصف اخر این صایفه است و قسم دیگر که از موجودات
 ملکوت است که تصرف و تدبیر می کنند ایشان را روحانیان گویند و ایشان بر دو قسمند قسمی است
 که در سموات تصرف می کنند ایشان اهل ملکوت اعلی اند و قسم دیگر بر تصرف میکنند
 و ایشان اهل ملکوت اول اند و چندین هزار از ایشان بر معادن حیوانات و نباتات
 متعلقند لاجرم بر هر موجودی ملک متعلق باشد و گویند تا هفت ملک بنا شود و خدای تبارک و تعالی
 بر کی بنا فرید در درخت و زبده ملک اسفل مرکب است از دو عالم جهانی و روحانی و او کل موجود
 و مقصود همه فرشتگان است و ارواح ناری که ایشان را جن نام نهادند اندر شیطان خوانند
 متقسم اند بر ملکوت اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب و وحی الهی اند در معنویات
 و نباتات ایشان را اخلافت بسیار است و عالم جهنم بر دو قسمند نباتات و ارضیات
 اما سموات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیار و کواکب سبب و اما ارضیات چون ابط
 حفصی و انار طلوی چون رعد و برق و ابر و باران در کمبات چون معادن و نباتات چون
 بحر و بر اگر نباتت نیست و گویند اول چیزی که باری تعالی آفرید جوهری بود که از اجزای کبریا گویند
 و هماده و پیوسته بخودی خود آفرید جوهر اول را روح اضافی و عقل اول را عظیم در روح محمد صلعم
 گفته اند و بزرگوار می جوهر اول را کسی نداند بخیر الله تعالی از جهت آنکه بغایت شریف است و لطیف و دانا
 و مقرب است و بغایت حاضر و مشتاق و همیشه در اشتیاق خدا بیغالی میباشد هر که کلمه الحین
 از آن حضرت غایب نیستند و پیوسته جوهر اول فیض را از مبداء قبول میکنند و هیچ چیز این قدر

جوهر اول دارد و خدای عالی را خطاب و کلام با اوست و او را خطاب با تمامت موجود
 و خطاب باین جوهر آمد که بنویس که مفردات عالم را و مفردات عالم عقول و تفویض و افلاک
 و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را بنویشت خطاب آمد که کمالات را
 بنویس و کمالات عالم حیوانات و نباتات و معادن و در مبداء انکار معاد و از این قول
 ظاهر میشود تمام شد اولین مقالات فلاسفه و مشرعیان ایشان و چون طول بسیار دارد کلام
 ایشان محض نموده اهل کجوم تقدم عالم قائلند لا قبلی از مسلمانان و گویند قسمت تقوی
 دارد تا چهار طبایع بروج بروشگر و حیوانات پدید نیاید بلکه ابتدا اهل کجوم کند و گویند و از هر
 هزار سال شمس قسم حمل بود و بروی حایل بنود زیرا که حمل برج ایش است و بیک حضور
 حاصل نشود و در هزار سال نیز قسم نور بود و نور را رخنی است و بدان مختصر هیچ حاصل نشود
 و زیرا که یکی گرم و یکی خشک و سرد است و بیشتر از سال قسمت جزا بود و جزا گرم و تر است
 و چون در قسم طبیعت پدید آمد سرد و خشک گرم و خشک گرم و تر نباتات پدید آمد و در این
 هفت هزار سال بود و هفت ستاره در این دور با وی شش کس هزار اول زحل است
 و چون در سرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام شد حیوان پدید آمد و هم چنین
 رسد و هزار آخر شریک قمر بود و گویند چون این دور تمام شود و آسمان منطبق شود عالم آخر
 شود و زمین به آب فرود و در دور که سبب زمین است و اسد هیچ حیوان نباشد و چون دور
 به عقرب رسد حیوان پدید آید در قسمت بروج آبی حیوان پدید آید پس بقول ایشان هر سی هزار
 سال عالم خراب شود و هفت هزار سال آباد و همیشه این ترتیب باشد تا آنگاه که باز
 خراب شود و در ربع مسکون را آب بگرد و طوفان شود و چون خواهد که آباد شود در آن ربع
 مسکون که آب نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود
 و ایضا سلم باب دوم در احوال خیر مال حضرت فاطمه زهرا سیدة النساء حضرت صدیقه زکیه
 حضرت خاتم الانبیاست و ما در آن محصور حضرت ام المؤمنین صدیقه کبری فزت خود یلد

در هر هزار سال
 یک بار
 یک بار
 یک بار

این نوبت ابن عبد الغفری است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدیقه کبری و صاحب
 و مبارک و ظاهره و زکیه و راضیه و محمدیه و شمس و بتول و عذرا و سیده نساء العالمین و نام آنحضرت
 در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه یعنی بریده باشد از بهر باره و شیخان خویش
 از ائمه و در کتب جاما سب حکیم و کتاب زکات شاه زمان و در حدیث برین
 حق تعالی نام او را نور فرموده و در توره عابده بود و در انجیل حمزه و در کتاب زوهر بود
 تاج لیس و در کتاب بر اسم شمس کبری و در کتاب یونانیان حبشه الله و در کتاب طبع
 مسطور است که حدیث میکند ملک با دختر اعرابان بچا که با هم با در مسیح سخن میکنند
 مظلوم است و ستم رسیده و دشمنان او در کتب است و خداوند عالمان دشمنان صلوات
 او را بدماغ چهار کرده که نام و مراد از کتب نام چشم است که معرب کرده اند و شش کتب
 آن حضرت من المتوکلون بود بدانکه احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه متواتر است
 بر جلال و فضیلت و عظمت و طهارت او و بسکه سیده زمان عالمان بود و در کتب
 جهان و اهل بیست است و از آدمیان و عوربان و جلیان کسوف و بزرگواری او
 زیاده است بر زمان حضرت رسالت پناه و زنان اسپا و زنان ائمه معصومین و دختران
 ایشان و کسوف از ام البشر و اولیای و عتاق بنان آدم و سایر زمان حضرت
 ابرهیم در اجل و بیار زمان حضرت یعقوب دیو خا وید ما در موسی دام کلثوم خواهر بزرگ
 و زینب زین بوسف در بنا و شمس آنحضرت و سید بنت مریم زن فرعون و حسن بنت
 فاطمه و بن سید زید و عمران ابن سامان و شیباع زو جبر زکریا و ابر حنه و دختران لوط
 و استاره و دختر ابن یعقوب و یقین بنت شرحبیل ابن الهداد و زوجه حضرت سلیمان و هم
 مادر صبی و نامید ما در ذوالقرنین بود و او را از هر ابعثه این میگویند که چون در محراب است
 میایستاد و در نماز صبح از نور روی او تمام خانه های مدینه سفید میشد و در طرچون نمازی
 ایستاد تمام مدینه و خانه های آن روز میشد و در طرف محراب میخورد و بتول عذرا

ابو جعفر
 در حدیث

بجز این میگویند که آنچه زمان حضرت کفایت میدهد و نمیدهد و بجز حضرت و دختران آن
 انبیه و در ایضات بود و ولادت سعادت او در سال پنجم بعثت حضرت رسالت است
 واقع شد و مر و بیست که در شب معراج رسول خدا صلعم از سبکت ربی تا اول فرمود
 و در حضرت خدیجه کبری مقاربت نمود و حق تعالی فاطمه را از آن پافزید و بعد از حضرت
 رسالت پناه ملائکه با او سخن میگفتند و حدیث میکردند با شما سید معصومه مر و بیست که بعد
 از وفات حضرت سید المرسلین چون آنحضرت مغموم و غمگین بود حق تعالی خیریل را فرستاد
 و قصص اخبار گذشته را از روز قیامت با آنچه این است میکند و خواهند کرد و آنچه واقع خواهد
 تا آخر شدن دنیا و آنچه منتهی این است می کنند و خواهند کرد و خلفای جور از بنی امیه
 و عباسیان و غیره از سلاطین کفر و اسلام که در تمام جهان خواهند همه را فرمودند
 و حضرت امیر المؤمنین میفرستد و این طواریت که مصحف فاطمه میگویند و نزد حضرت صاحب
 و مشهور آن است که در وفات آن مصحف بوزان است و مفتاح الفکر و قیمت و صاحب کشف غیبی
 و فخر زاری و غیر کتبشان تمام در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع این چهارده حرف است
 مراطاطی حق مشکه یعنی راه علی است و بان مشکه است ام و این کتاب نیز مثل صحرای صحیح است
 در وفات مفتوح صور قرانی است و القرآن الراء الم طه تم لم یکن یس حق و القرآن
 ن و العلم سبحان الذی اسری کتبه مروت است از سلمان فارسی ره که بعد از وفات حضرت
 بره روز از خانه پروردن آدم و در راه حضرت امیر المؤمنین را ملاقات کردم فرمود که نزد فاطمه
 سخته از پشت برای تو آید و میخواهد تو فرماید تا چهل بخدمت او شمام فرمود که در روز در زمین
 موضع نشسته بودم و عجب بودم و فکر میکردم در منقطع شدن وحی الهی و بنام ملائکه بوی
 ناگاه دیدم که در گنبد شد و سر در شتر باندون آمدند که کسی بحسن و جمال و طراوت و تزاکت
 و خوشبویی ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را دیدم بر خواستم و سئوال کردم که شما
 از اهل کورید یا از اهل مدینه جواب دادند ای سر رسول خدا ما از اهل زمین هستیم ما را برورد کار

غرت از بهشت جاوید بیوی تو دستاورد و بسیار مشتاق تو بوده ایم ازینکه که بزرگتر بود پس
 که نام داری گفت مقدوده که هم بچه سبب ترا مقدوده نام نهادند آنکه گفت بچه او از برای مقدوده
 این اسود خلق شده ام پس از بگری پرسیدم که تو چه نام داری گفت فزه نام دارم و نام این
 پرسیدم گفت بزرگ از برای او ذر خلق شده ام حضرت فاطمه پرسید از سیم که تو چه نام داری
 گفت سلی از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای سلمان فارسی آزاد کرده پدر تو خلق
 شده ام حضرت فرمود که از برای من ربی چند آورده اند مانند نامهای کردی بزرگ از برای
 سفید تر و از مشکت خوشبو تر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه از آن رطبه جانم و او فرمود
 که مشب باین خطار کن و فردا صبحش را از برای من بیاور پس آن رطبه را گرفت و بهر
 که از اصحاب حضرت رسالت پناه میگفتند می پرسیدند ای سلمان که مشک همراه داری
 میگویم بی پس چون وقت قطار شد شاول کردم صبح صده نهند روز دیگر حضرت
 زخم و عرض کردم که صده نهند فرمود که چون صده نهند باشد و حال اینکه این رطبه
 هست که حق تعالی در بهشت فرس نموده تعیین مسلوک آنحضرت در دنیا آن بود که اگر روز
 روزه بود بلکه در روز و سه روز که سینه بود یا روزه بود و شبها بجهت بر میخواست و اگر ایام
 نیمه از نبود میکرد و میراثت و اجرت آن است جو بود قناعت میکرد و دست مبارک
 آن صدیق را بسیاری دستاس مجروح شده بود و پند آید دست و تسبیح فاطمه زهرا که در میان
 امت مشهور است متعلق بان جناب است حضرت رسول شفقت فرمودند که بخواند چون بسیار
 محنت می کشید از خدمات خانه و بطریق شیعی سی و چهار آیت که در سی مرتبه آنکه الله و بی
 سه مرتبه سبحان الله و عامر بر عکس میخواند که اول سبحان الله و اعز الله اکبر است و در پیش
 گو کوب دارد شده است که از حضرت رسالت پرسیدم که وصی تو کیست فرمود که هر کس
 در خانه او فرود آید وصی منست و مشهور است که ستاره رهنه بود که چون شب ستاره
 از آسمان نزل نمود حضرت فاطمه سی و چهار مرتبه کبر فرمود چون بخانه امیرالمؤمنین فرود آمد

کرب

سی و سه مرتبه آنکه الله فرمود از شکر این نعمت عظمی چون بگشت سی و سه مرتبه سبحان الله
 فرمود صحابه کشته آن حضرت از غایت محبت که با علی دارد گمراه بود و حق تعالی نور چشم را
 فرستاد و تا وصل صاحبکم و مانعوی رد بگشت از اصحاب و لباس آنحضرت از بهیم خشن بود
 و چادر از بهیم بر سر میکرد و پند بر جا در میزد و آنچه بدست او میآمد از دنیا بفقرا و مساکین
 میداد و هم با بنام و بوه زمان و ذخیره جزئی نگاه نمیداشت و در ردی پوست کوسق می
 و میخاپید و نماز میکرد و درفش او از پوست بود و بالیف خرماباش او نیز از لیف خرماباش بود
 و با امیرالمؤمنین در زیر یک لحاف میخاپید و باندک قونی سدر حق میکرد و در ظرف سفال پر
 و کدو و حب طعام میخورد و در شایده و مصایب دنیا فقر و تنگنای آن صبر میفرمود
 و اصلا بدینا لذات و بنا در نیت او بایل نبود روزی قلاده از نقره در بر داشت از طلا در کون
 کرد در در خانه پرده او بخت و قاعده حضرت رسالت آن بود که هر وقت که بفر میرفت او را
 دیدن میکرد چون از سفر میآمد اول به خانه فاطمه تشریف میبرد و او را میدید و بعد از آن بر خانه
 خود تشریف میبرد و در وقتی از سفری برگشت شنیدند یا اینکه دید پرده او پیش آمدن او نیست
 و حضرت فاطمه سبب را دانست فی الفور قلاده پرده را در راه صدق کرد و حضرت رسالت
 از او خوشنود شد و مدت عمر بر ضای القی کاری نکرد و حضرت امیرالمؤمنین از خود و لیکر نکرد
 و آن حضرت هرگز از وی در ختم نشد و غضب نکرد و مرتبه آن حضرت ام امین بود و آن
 بنت عیسی و یک کینه داشت فضا نام و خدای سوره بلاتی را در شان او و شوهرش فرستاد و چنانچه
 و موالف در شرف و جلال و عصمت او غلافی دارند و جمیع اهل تسنن نیز سوره بلاتی را
 در شان او و فرزندان و شوهرش میدانند عدد اولاد از کور حسین بودند و حسن نام
 که شش ماهه سقط شد و فرزندان امانت زین کبری و ام کلثوم کبری بود و عمر شریف آن
 حضرت هجده سال و هشتاد و پنج روز بود و تقوی بعد از فوت حضرت مهشاد و پنج روز و تقوی
 صد و هشت روز بطریق مخالف شناده در حیوة بود قالی آن حضرت خلیفه ثانی بود که در خانه

بر شک او زده از سوراخ در کار در شک مبارک آن حضرت زد و هفتاد غلام او تازیان زد و
 مبارک او شکست و در ایام غضب خلافت و هفت کرد حلیق با بی بکر آن معصوم و بجا
 ایندی از حال نمود مرده مطهرش چون آنحضرت از منافقین این است از بسیار خست
 پشمار کشید که از آنجا فک را که هفتاد نام بخش فک را در بند و دشمنان نسبت مر فهای
 بود و از اهل سنت این حکایات را در صحاح مستخرجه بطریق متعدده به چندین طریق مخدود
 ایراد نموده اند و آن حضرت پیش از احوال نکرد و وصیت کرد که بر خیزد آنحضرت حاضر نشود
 و نماز کند و بعد از این با امر اعامه مفضلا در تب و ثوبت و ضبط نموده اند و بطریق متعدده
 چنین روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود فاطمه پاره از من است هر که او را بچاند و آزار
 کند خدا را آزار کرده است و خلفای نه و با مع ایشان قابل بوده اند که هر که فاطمه را آزار کند خدا آزار
 کرده است و فضیلت و بزرگواری او را امید است و عاقبت او را زنده و بشام دادند و سینه
 که او را با اهل بیت بود از آن وقت او را غضب کرده او را بخاری و زاری کشید و در عرض
 هر دو خلیفه خواسته که پیش از اجل و غوغا کند قبول فرموده از پیش آن زنده از دنیا رفت
 و در کتاب فغانم مسطور است که محمد بن ابی بکر گفت که پدرم این ابی قحاذ در وقت زین العابدین
 در حضور خاهر م عایشه و برادر ام عبد الرحمن و خلیفه ثانی که محمد و علی آنجا حاضر شدند و مرا
 بدو زنج نوبیدند و صد و سیصد در دست محمد است و محمد نامی دارد آنجا ایستاد بر من بخوانند
 و بسکوبید مرجع و مقرب بود و عثمان و معاد بن جبل و سالم مولای خلیفه ابو عبیده و جراح او را
 عمر گفت آنده یسوع را از ابرکس بگویند تا بنوا شتم شهادت نکنند پدرم چشم باز کرد گفت عمر
 من بدان میگویم نه من در غار با محمد صلوم بودم و او گفت در جبهه کشتی جعفر را می بینم که در دریا
 جاریست من کفم یار رسول الله من نیز میجویم به منم اوست چشم من باید من نیز پدرم
 بعد از آن در مدینه آنحال با تو کفم تو کفمی ساحر است چنانچه بخاطر من گذشته بود اما اکنون
 بر من روشن شد که بسبب این عفا و فاسد بود ظلمی که بر اهل بیت او کردم و معصیت

المنیر

و معاقب خواهم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر به خنیز گفت بر بیان میگوید بر خواسته
 با برادر ام عبد الرحمن بیرون رفت پس از رض ایشان من کفم ای پدر لا اله الا الله گفت بخدا
 که گویم و بخیر و کفم گفت که در دوزخ و تابوت لبیکه از مذکفم چه تابوت گفت تو نمی بینی تابوت
 بر طبقات دوزخ دود و انزوه کس در می نیم و بجای آن عقیق است و از شدت حرارت عرق
 تا پیده میشود من کفم با به تنزی یعنی ای پدر بیان میگوئی گفت و الله ای بدی یعنی بخدا
 میگویم خدا انصاف دهد عمر که باز داشت مرا از ذکر بعد از آنکه مآب آمده بود یعنی از قرآن در آید
 او را محروم ساخت در روز زمین نهاد و زاری میگرد و دو ایلا و ابورا میبخت تا بدرک و کس
 پس عمر عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه میبخت من آنچه شنیده بودم کفم عمر گفت بیان
 گفته است ز شمار تو با علی و بچاکس کوه که موجب شهادت نشود و ابوعسان ملک ابن اسمعیل
 سندی روایت کرده است که محمد بن ابی بکر گفت در وقت زین العابدین در بدترین حالی دیدم کفم
 ای پدر ترا بدترین حالی می بینم گفت ای پسر کسی را بنزد من مطلق است که اگر حلال کند است
 نجات هست کفم کیست گفت علی ابن ابی طالب کفم اگر کوئی نزد او روم التماس کنی نجات
 پس نزد امیر المومنین رشم و عرض کردم که پدرم بدترین حالی است و بدی عاقبت را بجهت
 ظلمی میداند که بر تو کرده است و حق که از شما اشراع کرده من ضامن شده ام که آنحضرت
 التماس کنم که آنرا بجل کنی فرمود که گرانته لکت با محمد به پرت بگو که نزد تو اعتراف کند
 که امامت حق او بود و بناحق اشراع نمود تا من او را بجل کنم پس من نزد پدرم و ما را
 کفم گفت اگر گویم مردم تا قیامت بر من لعنت کنند و این ابی را خواند و حاجت سکنه گوئی
 با حق و آنک ما گنت من بخند پس آبی کشید و گفت کاشک با فاطمه خانه او را کار کنی
 و کاش فغانه سله را با تش نوشمی و کاشک خواهر خود را با تش این قسم داده بودی
 پس ویل و شور میکرد تا بجهت وصل شدن این قبه که از کشتیان بزرگ ایشان است
 نقل کرده که ابو بکر در مرض موت میگفت یعنی گنت از ترک بیت فاطمه یعنی کاشک آن روز

الکتاب

خانه فاطمه و نوح و نیک علی قوی من عرض جواب شده که چون محمد بن ابی بکرش کرد علی بن ابی طالب
از برای خوش آمدن حضرت ابی جعفر را در باره پدر خود که عرض امیرالمؤمنین حضرت را
بشبه و فن کرده و تا بوقت زاین است بنود تعظیم اسماء بنت عمیس بود که در جبهه دیده بود
تا بوقت از برای آن مصحوب ساخته و در سه موضع کلمات قیر برای او گذاشته اول
ما بین قبر و قبر و یک علامت رو بروی حضرت رسالت پناه صلعم و یکی در بقیع و نزد علمای
شیعه نزد قبر و غیره است بار پیشتر در او از برای آنکه احادیث بسیار و ائمه بر این میکنند
که در آنجا دفن است و اگر هر سه موضع را زیارت کنند از برای زیادتی ثواب به نسبت آنچه
در او است از آنست که پناه امیرالمؤمنین کینت حضرت ابو الحسن و ابو جعفر و ابو تراب و ابو اسحاق
و ابو محمد و اقیاب حضرت قریب با نصد میرسد چون فاروق اعظم و صدیق اکبر و امیرالمؤمنین
و مصعب الدین و قائم الزمان امیرالمؤمنین و لیث و عقور و خاضع و شیخ ابی جعفر
و حیدره و قنوره و اسد الله و شیخ و طبر و سیف و خلیفه الله و رضی و حق و عدل و ید الله
و قدرت و نام مبارک او علی است و در توبه اسم او ایلیاست و در قرآن ولی و صالح المؤمنین
و در انجیل ارمانه الی و در انجیل فرکان ارمانه کشتیها و در انجیل روس بر او در کتاب انجیل
ابو العلی و در کتاب هندیان شن و در کتاب نزد جوسان بیلا و در جاماسب نام عبد الله
و در صحیف ابراهیم و بر و بیت دیگر خلیل و بر و بیت دیگر قیث حر العین و در کتاب با جاره
پولده یعنی شیر سنگار و در کتاب زردشت بت سکر و در کتاب شیعیان نبی صاحب
و در کتاب ارتزنگ حق و در کتاب شکوش لوقا همانند او در کتاب بر ابر خدا دوست
و توانا و در کتاب پامکل زرتشت و در کتاب زکریا الی و فرکان الی را بعضی زیوتون گرفته اند
که زیوتون نام آن حضرت است و اشاره بایر یکا و نهج یعنی با در میان فنک تغییر زیوتون
بر آن حضرت کرده اند و در کتاب فرقی شاح است و در زیور سیدرت و بر و بیت دیگر او را در بعضی
از کتب فرسپان فرود است و چند جا بدشت آن حضرت را برین یاد کرده است و در آن حکم الله

الکتاب

و جن شناس بر دن میاید و دشمنان او را ابو تراب میگویند و در صحیفه آسمانی حاوی و در کتب
بو بنیان بر مس اعظم و کبرجیان ارسطامیو اند و در آسمان اشما طیل و در زمین جیحان طیل و در
قدم و قبر مصوم و بر عرش معین و بر جرفانی با طلیس و بر بانی سرجیل میگویند و نزد
بندوان لکنک است و در وحی بطرا الیسا و نزد ارمینی فریق و در صقلاب فیروق و در و در کتب
فیروز و در نزد مکران راج و در جبهه نریک و در نزد جنیان چنین و فلا سفیوش و در نزد شیاطین
صد و در نزد مشرکین موت احمد و در زمان تقیه عد اسم آن حضرت را موافق لفظ نیک یافته اند
که نمک میگذشت و الحال در میان عوام الناس قسم نمک میخورند و منظور آن حضرت است و ارواح
مؤمنان صاحب الهیضا میگویند و کبریا با وجود دوری از دین میگویند ما کاروان علی هم دور
کتابهای آسمانی آن حضرت سیصد نام دارد و آنچه مشهور است نصد و نود است پدر آن حضرت
عبد مناف است کنی با طالب که طالب پسر بزرگ تر او بود این جز با طاب است و در کتب
فاطمه بنت اسد این عبد مناف است که جد حضرت رسالت پناه و آن جناب باشد و آن حضرت
نومنه بود و لکن آن حضرت الملهک له و ابو احمد القهار بود و جبهه مبارک آن حضرت مبارک با او بود
و در کتب چشم و از فرق مار سگ شاه موی پشانی اصلح و شکم مبارک آن حضرت سیمین و در کتب
در از و حاکس مبارک سرخ مو و پشانش بود و خندان بود و ولادت آن حضرت در در حجه
یازدهم ماه ربیع بعد از سی سال و بقولی هشت و هشت سال از زمان ولادت حضرت پسر
در اندون هر کس در روی رخساره او آفت شده و بر و بیت دیگر در روز هفتم شعبان که شب
بود متولد شد و بچکن از آب ساد او میادش از آن حضرت و بعد از آن حضرت باین رتبه بنده مرتبه
ارجمند سرفراز شده که در هر کجبه متولد شد و مخالف و موافق در این اتفاق دارند اگر بگو
این معاذنی در سنا و خود لعل نموده از ام عماره بنت مالک ابن عجمان ساعدی روزی
در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بود و یک ابو طالب غمناک بود پرسیدم که چرا غمگین هستی فاطمه
بنت اسد بر دو وضع حمل گرفتار است و بعد از آن می رسیده از و چون سوال کرد بمان جواب نید

در کتب

بعد از آنکه فاطمه سید و ابوطالب دست او را گرفته بدرون خانه برد و بعد از آن با همه حاضران
 که از درون خانه برآمدند فاطمه را لطیف در دست داشت و ابوطالب گفت او را علی نام کردیم
 محمد را بر داشتیم بخانه بر ابوطالب رفتند و صاحب کشف الغم نقل کرده که در کتاب شهاب
 المصطفی سطور است که بزید بن نخب گفت با جاساس ابن عبد المطلب و جمعی از قریبش در راجه
 کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمد و طواف خانه نمود و بر اثر وضع حمل بر او ظاهر شد
 بدون رفتن از مسجد نیافت روی بناز در گاه ملک فی انباز آورد و گفت ای صاحب خانه
 و معبودی که من ایمان آوردم تو دینت رسولان تو در عقاید و دین تابع عبد خود امرت
 به حق این خانه و بجزمت با فی خانه و بجزمت فرزندی که در شکم من است از تو گران
 ولادت را بر من هسان کن بزید گفت چون دعای فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت فاطمه
 منقش شد فاطمه بدرون خانه رفت از نظر فاطمه شد و در او احوال اول برکت بر تبه که شکاف
 نمود و بعد از آن فاطمه این امر غریب حضار را بگوید و مذکور که در خانه یکشنبه چند سنی کردند
 فتح ایماشند و گفتند که در منیت و از علی خالی نه در روز چهارم دیدم که فاطمه بدون آمد
 علی را بر سر دست داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمله جمیع زنان سابق افضل
 هر که خدا مرا در خانه خود در آورد مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد چون فرزندم
 شد از آن لقب یعنی ندای لاری شنیدم که گفت این را علی نام کن که رفیع القدر است و من
 او را از نام خود منقش کردم و غامض علم خود را با او گرامت کردم او درین جا با کبر استقام
 خواهد کرد و از آن خواهد گفت البته بزید گفت که رسول خدا بجایت مسرور گشته محمد او را نزد
 فراسش خود گذاشتی و در خواب بر جبینیدی و سخنانی که اطفال را بخواب کند گویی
 و فرمودی این برادر دلی و ناصر و صفی و شبت و پناه و وصی و خلیف و رفیع کردی من است
 او را بر دوش مبارک نشاندی در کوچه ها که بهای که کرد ایندی صلوات الله علیها
 و الحول و کوبد تولد آن حضرت در شب یکشنبه است و بیستم ششم جمعه بود آن حضرت در آن

اول ناسمی بودند که پدر و مادر ایشان ناسمی بودند و تولد آن حضرت بعد از آنی بود که شصت
 سال از سلطنت پرور گذرشته بود و در ده سالگی و دو و اندوه سالگی نیز گفته اند که ایمان
 بر حضرت رسالت مآب آورد و سی سال در حجر رقت سید ابراهیم بود و بعضی می گویند
 گفته اند در چه دم شهر دیکه سنه خمس ثمانین هجری که در چهارشنبه و نوروز پنج بود
 بخلاف نشست برادران آنحضرت که غالب بود بزرگتر از همه و در حدیث معراج
 از جابر مرویست که حضرت رسالت در شب معراج چهار نوزدید در زیر بر سر گفت
 الهی این نوز با چه است نذر سید که یکی عبد المطلب است و یکی ابوطالب و یکی عبد الله و
 طالب و دیگران برادرانش جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما بودند و حضرت بعد از آن
 حضرت ایمان آورد و عقیل از طلقای بر رست و در اینجا مسلمان شد و هر یک از این
 برادر چهار گانه ده سال از یکدیگر بزرگتر بودند و خواهر آنحضرت اتم بانیت و حضرت
 رسالت از طفولیت آنجناب را تربیت کرد و بکسوف مصابرت خود خصائص داد
 در خدمت آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال نیک می نمود و آنچه نازل میشد از آسمان
 از علوم و احکام الهی و او امر و نواهی جمع العظیم او نمود و از آنجا صدوقی است از نبوت
 که نزد آن حضرت بوده که علم پسران و اوصیاء علماء گذشته بمرد در آنجا مضبوط است
 و آن را جبرائیل میگویند و آنچه از حضرت رسالت پناه صلعم یاد کرده یا وصیاء او است
 خودش تقویض نمود و بعد از حضرت رسول صلعم علم او سایر ائمه معصومین چند فرغ
 بود که ای صدای ملک می شنیدند و گاهی روح خلقت عظیم از همه ملائکه از جنات و کائنات
 و سایر ائمه باو القا میکرد و گاهی با الهام حق تعالی در آنحضرت و سایر ائمه نقش میشد
 و گاهی صدای ملک بکوش ایشان مانند صدای زنجیری که بر پشت فرود آید میرسید
 و دیگر از علوم که حضرت رسالت صلعم باو عطا فرمود جبر جامع است که علمای خاصه و عامه
 فائده که با آن حضرت است و آنچه احوال در میان است است و شصت نوزده است و هر مرد

پت و پشت صحیفه و هر صحیفه است و پشت خانه طول و مویش او در عرض
و در هر خانه چهار حرف از حرف سنی است و از اینغیر از اولیاء اللہ کسی دیگر نمیداند که
از نامه مصحوبین تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علی است که از اهل بیت میبرد و در
نوشته بود و در راه ابن مسلم و جمعی دیگر از محدثین از آن نزد صاحبان دیده بود
طول بمشاهدت در عرض است که سفید و چون سجده میشود بعضی از آن
شتر است و این کتاب سنی است بجا مع در آنجا مسطور است بر صغالی و عراقی صحیح
ارشاد خدایان بدن و در باب و در آیت و دیگر خبر بعضی چهارده خبر است و هر
چهارده خانه طول و عرض و در هر خانه چهار حرف است بر موز و عامر این علم است بسیار و از
او هم وحسن بصری و معروف کوفی میدانند و در کتاب ناموس است که بسیار است و در
صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیر المؤمنین صدوقی که کوفی است
بعد از نماز فرمودند که ایوم بر من تکلف شد همه خبری حتی این است و این دو روز و در
علم شدیم علم حضوری و جمع کثیر از آن کتاب اسم خود را بافتند و در آنجا اسمی شریف
خود مخلصان ایوم القبر نوشته شده است و دیگر مصحف حضرت فاطمه و در احادیث بسیار
واقع شده که حق تعالی اسم عظیم خود را در این است و پنج عدد و تعلیم آدم نمود و نوح مبعوث
میداشت و حضرت ابراهیم شش اسم میداشت و جناب موسی چهار و حضرت عیسی
و صف بنیامک در رسول خدا هفتاد و دو اسم میداشت اسامی را از تعلیم آنحضرت نمود
و مرتبه و جلالت او بمرتبه و جانی رسید در نزد حضرت رسالت پناه که بفرز نبوت در همه
کمال آنحضرت مساوی شد با آنکه خطاب محکم بود و مک و وحی و انان علی من نور و
بگوشش پیش او رسانید و انانیتة العلم با با و در شان او فرموده و در کتاب
اثری بجز مسطور است که پرده چون بشیند در دیوان علم که مراد علم نام
مبارک حضرت رسالت پناه پر شود و اسمها در تفسیر از او در نور بود و

بگوید

مسکویه که در موم چون چنانستین شود اول او از انانی و حق منی از دیبای دینار کتر
باشد و از آن کن که مراد ماکو باشد در بان او باشد و انانی را پس کند خدا کلام را
بشود و آنچه خواهد بود و عاقبت آنچه در باره مسیح گفته اند باره او گویند و دشمنان او را خوا
و دوستان او را نیز گفته و او پروا نکند از طعن دشمنان و در دریای علم و صلوات باشد که آن دریا
کنارهای آنها آسمانها باشد و پایان نهشته باشد و پستانیان و مقدر و منیان بر خاک مالند
که مراد نصاری روم باشند این ناصیه را و مت المقدس را در بر اندازد که مراد بهر دو است
و نشتر شهر خوار کند و خمس مال آدمیان بر او لاد او که دانا و بشمارانند حال باشد و باز نوزده
از اولاد او مثل اولاد هرون باشند همان راه یا حق گویند و عدالت کننده و عجز از
است و در کتاب زکیال بجز مسطور است که چهار هزار علم الهی که در جهان است که بعضی
دانستند و بعضی با دربان و بعضی را حکیمان بمردگشت دانا و بجز از آن باشد و چون
مردم بمالند و خبری علم از او قرار گیرد و دشمنان او را چون مسیح دشنام دهند و تهمت ایشان
در صدد باشد فرزند آن او حجت خدا باشد بر بندگان خدا فقام شده است چهار آسمانی
بر ایشان و خبری مانده است که نیامده باشد و در کتاب ذو مسطور است که علوم الهی در پنج
خدا که از آسمان موسی رب علی و شالون آید یعنی موسی و از بهرون رسید و از بهرون
بفرزندان او تا رسید با یلیا و صی نمود و نادی خدا یعنی محمد بفرمود و دیگر نبی است
صاحب علم بخوانند بود تا اینکه قیامت بر پا شود از شومت ابر بخا و بر و شالم خراب شود
پس قناعت و سخاوت و شجاعت و مردوت و قنوت و عفت و تقوی و برین کاری
و علم و کمال و هنر و سخاوت در خدا شناسی ملازم رکاب هدایت است آنحضرت کرد
و مخالف و مؤلف و مومن و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق و اقران و خصم و برادر و
او نمودند و دشمنان با وجود عدالت ریا در دوستان کتابها در مدح او نوشته اند و قدی
مناهیقین و دشمنان خدا و رسول خدا و علمای فرق هر مسلمانان از ایشانان و چنانگان

و جمهور لوک سلاویان و بنی امیه و عباسیان و یغیان آمان و قضای سنیان چون
 خیزد و شاکردان و ابراهیم نظام و شافعیان و حنبلیان و ده لیکان و شاعر و مشر
 و مجرب و خوشایان و سلاطین روم و عربستان و عظمای آل عثمان و لوزان ایشان
 و حکام و ولایت عربستان و رومی عظم مندوان و اطالیقون و خوانین گریستان
 و طرای و قابل خانی تورانیان و در قباک و در باقین و اربابان ایشان و اقبالیان
 و احشامات و قباکبان و فرمان فرمایان مصر و شام و مغربستان و پادشاهان آن
 و عربستان و کرمان و کرمان نیم روز البستان و خدیوان کبلی و سبانی و
 یمن و حیران و نجاشی حبش و زکیان و حکام اطراف جهان از چکریان و مغولان و تاتار
 و خوانین خطا و چین و ماچین و شاهان غرق و بدخشان و سالاران بدان و گردان
 و دغستانیان و صاحب ملک و ارزوم و مر و شاه جهان و امیر غزنویان و سلجوقیان
 و تاتار تورانیان و ایمان و اشرف آل بود و سرداران و بزرگان کیسان و
 مازندران و کردستان صفاریه و سلجوقیان و قاطبه لوک ترکمانان و تیموریان و
 ابرزد و دشت ممان و امانی سدزی و قرظین و سج طشکان از کچکان و اعز و خوارزم
 و خردوان زینر باد سر اندیز و هندوستان و دوجوه صناید و شهران و ایلان
 و عقلا و بزرگان جهان و که خدیایان دانات و کلان تران برابر و جنگیاد کوه یار و اوادی
 جهان و مالکان و ولایات عرب و عجم و ترک و دلم و صحرانیان و نجار و سمرقند و
 قاطین و ولایات خبر بره عرب و موصل و بغدادیان و سلکان و ولایت قسطنطنیه و روس
 و تاتارخان و کولتوان قلاع شام و اسکندریه و سند و آبان ممالک مغرب زمین
 و بیت المقدس و بنی اسرائیلیان و بلک فرکان ارما و ماجار و آلمان و لصار و اوکال
 و مصر و ان و عیوبان حبش و نوبه و سودان و جمهورانام و عوام انیس از صالحیان
 و فاسدان علمی و جاهلان هر صنف از بنی نوع انسان من المشرق و المغرب و هر

از قدیم الایام الی الان خاصه امان اهل سنن مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج
 قشیری و محمد بن عیسی ترمذی و ابی داؤد سیمین ابن اثرب السیستانی و احمد بن حنبل
 السنائی و محمد بن ادریس الشافعی و احمد بن حنبل و مالک ابن انس و یوسف کوفی
 و متابعان آن و مقلبان ایشان و قاضیان مسلمانان و اهل غلات و خراجان
 و پروان ایشان چون شیخ خوارزمی و بهقی و خرکوشی و نیشابوری و سمعانی حکمانی
 و نظری و اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردودیه و ابن زعفرانی و ابن ماجه و خطیب صدر الاثر بلادی
 و ابو اسحق نعیمی و واحدی و واقفی و سیبری و ابوالمظفر سبط جوزی و یاقینی
 و زینب و محی الدین حنبلی و ابن شاپور و سیوطی و اقصی الصفات و اردبی و بخاری و نصرالدین
 بجنادی و احمد کبیر و شهستانی و ابن ابی الحدید معمری و قاضی عیاض و غزالی و ابن حجر عسقلانی
 و ابن عساکر و عثمانی و مردانی و علی قوشچی که اصرار دارد در امامت شیخین و قسطنطین
 نصاری و ابن جریر و ابن عقیل و خطیب دمشقی و حافظ ابوالنعم دلمی و ابن معادن و ابن ابر
 طری و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی ابو بکر خطیب و اسکندرانی و باقلا و غزالی
 و قاطبه اهل سنن و ائمه زیدی و اسماعیلی و غلات و خوارج و مجید و ملاحده و مشرک و ضعیف
 و بزرگوار و عدالت او نمودند و بر مفسران و قراء سبعه و محمد بن عمار و ابی اسحاق
 و اهل سیر و تاریخ و معاذین صحابه و تابعین چون عمر و عاص و برادر ابن عاص و ابن
 ابن مالک و معاذ بن جبل و عایشه و ابی ابن کعب و سعد بن ابی وقاص و ابو هریره و غیره
 جنذب و زینب ابن ارقم و معاذیه هم قابل به کلمات و استعداد ان جناب بوده و دیگر
 مشایخ فضلی ابی بصیر و بزرگان ایشان چون سفیان ثوری و حسن بصری و مولانا
 جلال الدین محمد رومی و مشاهیر شمس الدین تبریزی و فرید الدین شمس عطار نیشابوری و سایر
 بسطامی و معروف کرمی و حمید بغدادی و غیره و خطای ایشان علوم صرف و نحو و کلام
 و حکمت و استدلالات عقیده و میر و ساکنان و در ایشان از هر طریق از هر نسل جمید

و جلالیان و مولیان و کتاشان و فادریان و شال پشان و سقی خانان و صحران
 ذکر و فکر و اوراد و سوره صوفیان و عباد و زناد و شب خیزان و دیگران مثل این
 خدان و دهریان و طبعون و علمی این عبارت و ساره شناسان بلکراتان
 و کاجنان و ساحران و اعدایان و غریمت خوانان و افنون ادهن و جلالیان
 اقرار بجلوشان و سموگان و جلال ان مخدوم جهان طاع زمین و آسمان
 نموده اند بلکه اکثرشان کفر و ریح سکون خصوصاً فنک دروم صورت سیمیه
 در عباد و گنایک شیده اند از اساطین ایوان سلطنت و قبضای همیشه خود را نام او
 منقش کرده اند و قاطبه ملکوک و علم صورت حضرت را در شمیره ای خود به خط و خط
 و تمبر کشیده اند و در شمیره الب ارسالان و شمیره ملک شاه پیش صورت حضرت
 خلاصه با اینک معاندند با دین ما و اهل ما با آنکه مکر نبوت اندیم ان حضرت یک شیخ بود
 داشتند و هر طایفه از فرزندان از نسبیه و سفید و سبزه و از ادواج و اصحاب و مکر ترا
 و نام او را میداند و در شدت بلا و سختی بناه با و هر دو علمی برقت با و مجا میشود
 و فضیلهای هر نذیب در مشکلات خود با و رجوع نمایند و شجاعان و بزرگستان روزگار
 با و مینازند و زبیران تقرب بقبر او میجویند و صالحان و صدیقان با و پناه میبرند و بجان
 دوای از او میطلبند و چارگان و دربان دکان از و چاره میجویند و قلندریان در وقت
 شامی او ایوانه دارند و جلالیان او را خدا میداند و شیخان او را خدیو الله و امیر
 و قدرت الله و اسد الله و خلیفه الله میگویند و هر مسلمانان او را بنده مقرب الله میدانند
 و خلیفان مدینه با و مینازند و کافر و مؤمنان هر کس معرفت بحال او دارند و آنچه بعضی
 و فضیلت آن جناب از اهل سنن جمع کرده اند از صد هزار حدیث مستدرک صحاح است
 و آنچه دشمنان ضبط نموده اند از دوازده سانس است و آنچه ممالکان ثبت نموده اند
 ربابه از دستان است فرد کتاب فضل از آب بر کائنات که نر کند سر است

صفت شماری و آنچه از کتب که منقول است و جماعت است و هر یک از این
 میداند و از غیر مسلمانان بنظر رسیده که در اینجا اراحدیث احمد مختار است در فضیلت
 حیدر کرار فرموده اند بعضی از اسامی ایشان بنام از اینجا که کتاب تغییر فخر رازی
 و کتاب تغییر لغبی و کتاب تغییر واحدی کتاب تغییر کشف کتاب تغییر نبتا بوری کتاب
 تغییر در سبوطی کتاب تغییر قاضی مضادی کتاب دارک نفسی حنفی کتاب تغییر واقعی
 کتاب تغییر شفق کتاب تغییر سدی کتاب انوار التفسیر زبدة الائمة زیدی کتاب
 مجمع البحرین عبد القادر بن بزیله دمشقی الاسماعیلی کتاب فقه فلام کتاب سخته الابرار
 کتاب استی المطالب فی مناقب ال مهتالاب ابن جوزی شافعی کتاب منساج
 مضادی کتاب محض ابن حاجب کتاب شرح عقاید سعد الدین کتاب عقاید حنابل
 کتاب معراج السالکین کتاب فیضه حسن ابن یوسف المرادانی غسان ابن طاهر
 مرشد الملحون النعمانی المسکدی البخاری کتاب زاد المسافرین خطب ابن سید الفکر
 الاسماعیلی کتاب فخر زهار بن معاد فی شافعی کتاب نساب الصحابه طاهر ابن عبد
 الرحمن الاسکندرانی الغالی کتاب زیئه المؤمنین سعد ابن و مر الفالی الزهراء کتاب
 الکندرانی الکوفی کتاب سباب النزول واحدی کتاب سبتیاب عبد البر ابو عمر و یوسف ابن
 ابن محمد عبد البر کتاب فضایل نظری کتاب محاضرات غیب صفی کتاب شرف السنی
 خرکوش کتاب در النظم سنی کتاب مناقب حافظ ابو احمد ابن موسی ابن مردود
 کتاب غنیه عبد القادر جلالی کتاب فضایل الصحابه ابو المظفر سمعانی کتاب بحثه الغریب
 ابو العباس فضل ابن بزیله باقلانی کتاب صحیح بخاری کتاب سنن ابی داوود سنی
 کتاب صحیح ترمذی کتاب سنن بسانی کتاب موطائی مالک کتاب صحیح مسلم کتاب جواهر
 القرآن محمد ابن ادیس شافعی المشهور کتاب حیا العلوم غزالی کتاب ریح الابرار ابو القاسم
 محمود ابن عمر الزحمتی کتاب شرح نهج البلاغه احمد ابن ابی اسحق کتاب ملل و نحل محمد ابن

عبد الكريم الاثر الشمرستاني كتاب دجلة ابراهيم بن ابي العدي اليربوعي كتاب فروع
الخيار ابن شبرويه التديلي كتاب جامع الاصول ابن ابراهيم كتاب صحيح الاثار ابو يوسف
اشافعي كتاب صواعق محرقة ابن جرير كتاب ما نزل من القرآن في علي بن ابي طالب
كتاب طعن البرد فضل ابن جلابي ملكي الحلي كتاب غرائب القرآن بجاني كتاب غرائب
فخر رازی کتاب معتل امام سمعيل البخاری کتاب ثواب الشهداء ابو القاسم الحکامی کتاب
ابو بکر کتاب اربعين فخر رازی کتاب نيف كمر فخر رازی مناقب ابي بكر
اشافعي الفقيه الاصولي كتاب صدائق الخائفين كتاب صفين نظر ابن فرج كتاب مقال
ابن ابي النواتب القاضي البغدادي العباسي كتاب مناقب موسى ابن سعيد السابلي
مفتاح العلوم نجم الدين حسن ابن طوان ايجار دود البصري كتاب در المنطق كتاب عام
وران ابو بكر رازی کتاب کشف الغر فی احادیث اهل السنة علی ابن حمیس الاربی الرزبیری
کتاب کشف الاسرار نجم الائمة اليربوعي كتاب رؤس الاشهاد سعد ابن عبد الله
كمال الدين ابن طه اشافعي كتاب مقالات يحيى بن علي بن الحسن بن بطریق كتاب العارفين
غزالي كتاب اربعين موفق ابن احمد بن مكي معروف عندهم بصدر الائمة خب خطا خوارزم كتاب
كاشف الخفايق عثمان ابن مرشد ابن شيرازي فروع اخبار كتاب درية الظاهر محمد ابن
حماد بن الاضاري المعروف بالدرواني كتاب كفاية الطالب محمد بن يوسف ابن محمد الحلي
اشافعي لابن من المعروف ابن ربوندي كتاب تدوين يا فني الفروني كتاب عين البصير محمد
المستوفى الفروني كتاب حساب الصحابة جلادري كتاب شرح السنة ابو محمد ابن محمد ابن
مسعود البغوي كتاب مناقب ابو حنيفة دينودي كتاب صراط المستقيم ابو الحسن عمر ابن يزيد
البغدادي كتاب برائة الراضه على قوشجي كتاب حجة زكريا قاضي الاستبوني كتاب فضائل
الاصحاب ابو افضل جعفر ابن حردان ابن حمود المشغ الاوزاعي كتاب البوفيت في
الزهد العثاني المرواني كتاب الال ابن خالويه كتاب السمرشد كتاب بشائر المصطفى

كتاب روضة الصفا كتاب تاريخ محمد بن جرير الطبري كتاب شكرة الاثار كتاب مصباح العمى
كتاب محمود بن جابر البخاري الطوسي كتاب مناقب ابو المؤيد فخر رازی
كتاب غرر ابن هروي كتاب مستدرک يحيى ابن حسن المذكور كتاب نهاية ابن اثير كتاب
معاذ بن محمد بن اسحق كتاب احمد ابن حنين بفتح كتاب سفينة فضل ابن عقيد الماكي المازندراني
كتاب در باب مسعود بن ناصر السبائي در باب احاديث عزيز از صد و هشت نفر صحابه روايت
کرده و آن کتاب مهند فخر دست کتاب ولايت عقده حافظ احاديث عزيز بصدر و پنج خط
روایت کرده کتاب البرود علی آخر قصه محمد بن جرير الطبري احاديث فخر بن بشاد و پنج خط
روایت کرده کتاب المنزه والي كتاب فتح الباري ابن حجر در شرح بخاري كتاب كثر
خوارزمي كتاب المنزه من الضلال غزالي در لعن در دشت كتاب مطالع الاثار مسعود الدين
نقاراني كتاب معرفة ابراهيم بن مسعود اشعري مقبول الطرفين كتاب مسند ابو يعقوب
كتاب مسند ابو علي شيباني كتاب فضل ابن شاذان بطريق مخالفان كتاب بلاغات ابن
احمد ابن ابي هريرة كتاب ساس البلاغ زكريا كتاب رجال نجم الدين زكريا ابن علي
كتاب مروج الذهب مسعود بن نفي الصباغ كتاب فضائل احمد ابن خليل كتاب اعلام
الدين ويلي كتاب ارشاد الطوب ويلي كتاب نجات السالكين زكريا ابن سعيد كوفاني
اشافعي كتاب تاريخ علي ابن عبد الكريم المعروف بابن اثير كتاب اصحاب ابن حجر ناصبي
عقلاني كتاب فضائل علوية كتاب معالم العترة النبوية عبد العزيز ابن الاكخر خبدي الخليلي
كتاب معجم البلدان يا قوت ابن عبد الله احموي كتاب موايد اهل البيت ابن خشاب
كتاب صفات الائمة الراضية ابن مردويه كتاب فضول حمه في اوصاف الائمة نور الدين
علي محمد ابن احمد الماكي كتاب رجال عامه كتاب دلائل ابو العباس عبد الله ابن جعفر كوفي
كتاب نصاب الائمة كمال الدين ابن طه كتاب جواهر الحيوان ديري كتاب نفاخ الجواهر
كتاب محاسن كتاب نور و برهان ابو القاسم ابن صباغ مكي و كتب سير و تواريخ و غير

از عرفی و فارسی و ترکی و فاکتبت مشایخ تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند
 و سلفیات شرافت محافلین از غرب و بحج بسیار است که نوشتن آن باعث طول کلام میشود
 تمثیل عجب دارم از علی قوسچی و نقیض لاسجد الدین که میکویند امیر المؤمنین را افضل
 و از بدو سنی و اعلی و اشجع و اهد و اوسع و اصحیح و اشرف و اتمنی کل خلائق مبدییم بعد از
 خدا اما اجماع صحابه بر فضیلت ابی بکر و عمر شد و ایضا سعد الدین که میکویند ذکر کرده است
 لعن بر زید و اصحاب او و لعن بر کسی که با اهل بیت رسول التذکره کرده اند و بعد از آن
 گفته است که پس هر بعضی از علما منع کرده اند لعن را از ظالمان اهل بیت تا تعدی نکنند
 با علی اما میکویند چون پیشوایان و علمای ما برای رفتن از راه لازم است که بر وی ایشان بنویسند
 از عقب ایشان برویم اما شجاعت آنحضرت از اقباب روشن تر است در جهاد و با فکر که ملاک
 عظام بحج میوزند از ثبات قدم او در معرکه و انداختن خود را در محالک چه در غزای بدر
 که در اینه عظیمی گویند و اول عمری که مسلمانان بان جنگا شدند چون نوفل ابن خود را میکویند
 حضرت رسالت صلا علیه و آله که او را دید و فرمود که اللهم کنفی نوافل یعنی خدا شرف نوافل از آن
 باز دارد چون حضرت اورا افضل رسانید باز فرمود اللهم العذی ما اجاب دعوتی
 و در روز احد ملاک میکشید لاسیف الا ذوالفقار لافعی الا علی و اکثر اهل تسنن چون خوارزمی بود
 قطنی و ابن حجر و ابن اکبیر در کتب خود نقل نموده اند و شمر او عرب هم بنظر آورده اند و در روز
 عرفی نزارند اما در روز بدر بعضی از اهل خلاف اکار نموده اند که ذوالفقار نام شمشیر عثمان صحاب
 بوده و او در روز بدر با مسلمانان جنگ کرد کشته شد و شمشیر او بدست رسول خدا صلوات علیهم
 میشود که هنوز در دست او باشد ملاک میکشید لاسیف الا ذوالفقار لافعی الا علی و اکثر اهل تسنن
 پغرا ذوالفقار و نسبت در جهان مردی الا جواب آن است که خوارزمی در مناقب بسند خود
 از جابر بن عبد الله نقل کرده که در روز بدر از رسول خدا شنیدم که میفرمود که جزا رضوان ملک
 من ملاک الله بناوی لاسیف الا ذوالفقار را میکشید واضح آن است که ذوالفقار را

الله

از آسمان آمده صرب آنحضرت در روز خندق با عمر و ابن عبید و مشهور است که چون او را
 بنحاک مذلت انداختند و سر او را بر زمین صلا الله علیه و آله فرمود که حضرت علی یوم الخندق افضل
 من عباده العقیقین یعنی ضربت شمشیری که علی بر عمر زد در صرب خندق نواب و فضیلت او
 زیادتی دارد بر عبادت و بندگی پرمان و ادیمان در روایت دیگر اسی یوم القیامه و در روایت
 که رسید سعدی نزد خدیجه بیانی رفت گفت یا ابا عبد الله اگر از علی چیزی عمل میکنی اهل بصره میکویند
 شما در باب علی افراطی کنید هیچ حدیثی در خاطر هست که من آنرا نقل کنم تا زبان او که تا بشود
 خدیجه گفت بر آنخانی که جان من در دست اوست که اگر عمل تمام هست محمد را در سر ترا زد
 بکند از او عمل روز خندق علی را در سر دیگران عمل علی زیادتی خواهد کرد پس رسید گفت ایضا
 ازنا که میشود خدیجه گفت چون نشنوند حال آنکه من و عمر دانی بگرد و جمیع اصحاب پیوسته
 حاضر بودیم که عمر مبارز طلبید عمر بریزد ما گفتند و قدرت جواب نداشتیم بفر از علی که در روز
 او رفت و او را بدو رخ فرستاد و الله که عمل او زیاد است بر عمل اصحاب پیوسته تا روز
 و عمر و ابن عبید و در صرب با همسوار سوار برابر میکوشید که زیاد تر بود از خدیجه تا آنکه
 میکشید که گفت من در راه شام با عمر رفیق بودم و تجارت میرفتم و بعضی از منازل هزار نفر
 در وان بر ما تاختند و ما جمع کثیری بودیم همه که بکنند و دست از مال و جان برداشته بودیم
 ما کاه عمر و دوید و شتر بجزا گرفت سر دست سپهر کرد و شمشیر کشید و بر آن جماعت خست
 و جمعی بر گشت و باقی را که بریزند قافله سلامت گذشتند گویند شترها آمیده را
 عمر حنان شمشیری زد که از کوهان او گذشت و دستهای او را قطع زد و جاک گشت
 و از جگر شجاعت و جان فشایی ان حضرت است که در لیل انبار در فرشت رسول انبار
 خوابیده و ان شبی بود که جمیع صنایع عرب و بزرگان قریش و همه قبایل عازم بر قتل
 حضرت رسول شدند و خدا یغالی شمشیر از کفایت کرده با جبرئیل و میکائیل صبا میکشید
 که پیشیند علی چگونه جان خود را فدای رسول من کرد اند و جبرئیل بالای سر حضرت ایستاد

و مکان در یابن پای او حضرت رسالت صلعم چون منوچهر بن نوره ابو بکر در است
انحضرت را بغار برد و اهل قسطن بر دین ایا بکر را بغار از جو فضایل بزرگ او میدهند
و محمد بن حریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده است که ابا بکر بخدمت علی علیه السلام آمد و از حال
رسول خبر گرفت علی فرمود که اگر ما او کاری هست خود را برسان که منوچهر بخار نشود
و ابو بکر سرعت راهی شد چون شب تاریک بود حضرت رسول صلعم از دیدن او مکان
که کوهی از کفایت خاست که شد نزاه رود نخلش را بر شد بخت پای مبارکش بسنگ آمد
بشکافت و خون بسیار رفت و ابو بکر با او رسیده از خوف آنکه اظهارش کند سیرایش را
بشکنی گفت است بنحو انسان من لایملاهم یعنی گاه است که بغر دست صحبت با کسی که طایف
بخت اتفاق می افتد وقت صبح در غار رسیدند یکی از ابا بکر گفت است که اول دم سخن من
رسول الله بعد الهجره خنابه الی بکره الوالد استم صبح یکی در کتاب وز و بران از محمد بن اسحق
روایت کرده است که گفت رفتم در کعبه که از اصحاب رسول خدا را دیدم که با هم گفتگو میکردند
از آنچه کی حسان ابن ثابت بود که ابن عمارت را بگوش خود از زبان او شنیدم قام رسول الله
علیه قمام فراش و خشی من ابن ابی قحافه ان یدلهم فاضده من و مضی الی الفاربعی امر که در رسول
علی را که بجای او بنو اید و رسید از سر ابو قحافه که مباد ایشان در او را بخار و بگوید که
بجاریت هر کسش بر دو منوچهر شد و آنچه در غار کرد از پی تابی و کبره و بهانه ظاهر است و دیگر
از شجاعت انحضرت آنکه چنانکه ضربتی بر جبهه اش می زد که از شک مرکب او در رفت و درین
رسید برین را فرمان رسید که شمشیر بر دم تیغ او برید که مباد از ضربت گادامی را برود
از آن ضربت جبرئیل برانور آمد از تعجب سر بالا کرده و گفت سبحان الله دیدم که میخایل ازین
او را در دو که اگر میخایل گاه میزند است معلوم بود که ذوالفقار را کجا میرفت و آنچه در جنگ خبر
کرده است محمول الوالاباب از آن در تیغ اندری که چهل مرد از شجاعان می شدند و میگویند
کویندوزن سی و سه سزار من بود و در من من مشیت دیدم بخت مبارک حلقه در دست

و کند آن در او چهل ذرع از پشت سر با نظر خندق از جهت و مهاد و نفر از برستان
مش عمر و خالد و ولید و غیره آمدند که آنرا حرکت دهند شمشیر در آن جنگ هر ضعیف
سردار شدند و علم را گرفتند و تاب مقاومت در جنگ نیاوردند بر کشیدند و حضرت امیر
در کارزار بدر واحد کرد و عبرت عالمیان است که از زبردستان عرب و کردستان
و اقوام و عشیره خود را چه قدر گشت عدو قتل بر متفق علیه خاصه و عام است که از زبردستان
قریش و شجاعان عرب در بررسی و شناسی کس را گشته که بر یک رتم وقت بوده اند
ولید ابن عتبیه بن ربیع خالوی معاویه و عاص بن سعید بن عاص ابن امیه و عتبیه ابن عدی
ابن نوفل سرد قرضالت و نوفل ابن خولید ابن همد که از شیاطین قریش بود و او را طلحه
ابن عبید الله گرفت و بر هم بست و بانی بکر سرد و زنده ابن الاسود و حرث ابن ذمعه
نضر ابن حارث ابن کله ابن عبد الدار و عمیر بن عثمان ابن کعب ابن تیم عم طلحه ابن سعید
و عثمان و مالک سپران عبید الله بر طلحه و سعید ابن امیه ابن مغیره و قیس ابن فاکه بود
و مغیره و حذیفه ابو قیس ابن ولید ابن مغیره و حنظل ابن ابی سفیان برادر معاویه و عمر ابن مخزوم و ابی
ابن قاصد و مسیح الحجاج البقی و عاص ابن عبید و علقمه ابن کلد و ابوالعاص ابن قیس ابن
عدی و معاویه ابن مغیره ابن ابی العاص و لودان ابن مغیره و عبید الله بن ابی اسد ابن
مغیره و حاجب ابن سائب ابن عویم و عوسس ابن مغیره ابن لودان و زید ابن یحیی
و عاصم ابن ابی عوف و سعد ابن وهب حلیف نبی عامر و معاویه ابن عامر ابن عبید القیس
و عبد الله ابن جمیل سائب ابن مالک ابو الحکم ابن اکنس که ابو جهم است و هشام ابن
امیه و اس ابجعی عدو قسطن احد طلحه ابن ابی طلحه ابن عبید الغری و عبد الله ابن جمیل
ابو الحکم ابن خنس و ابوصباح ابن عبید الغری و ابوامیه ابن مغیره و اباسعد طلحه و صواب
جنتی مولوی نبی عبد الدار و غیره و آنچه در جمل وصفین و نردوان بانا کین و مار قیر و طین
گرد پوشیده نیست و در تیر العلم است طین و زبردستان عفاریت و شجاعان امیران

خلق بسیاری را گشت چون رعد این مرزبان و کعب ابن میمون و قحطاس و سراج
 و طیفور و امیر جو امسکو و طهور و عفریت پسر لار و عمرو ابن خلیل ابن قیس ابن اطمین
 که از تقیه قوم عادی بود و طوالیف بسیار از جن چون مسودی و بنی طح و بنی رشید و بنی
 بیگل را مسلمان کرد و ایمان آوردند و حضرت ابن شراح و ججاج ابن جلال ابن امی القضب
 ابن سعد ابن شمع ابن علق ابن دهل ابن صعب که او نیز از بقیه قوم عادی بود که ایمان آوردند
 با پیغمبر و آن حضرت شاد و موز و عبد الرحمن را پادشاه کرد و بر دیت صحیح آنحضرت در
 مسایل پرسید و نام ابن میمون ابن لاقیس ابن اطمین ملعون که از اعظم مومنان جن بود درین
 گشته شدن باطل در سخن بود و بجزمت همه بسیار رسیده بود و دین و علوم و کتاب انهم
 ایشان اموخته بود و بجزمت حضرت رسالت آمده بود و تعلیم قرآن از امیرالمؤمنین گرفته بود
 و در شب یلته احرار حضرت آنحضرت با لشکر معادیه جاود کرد تا شهید شد آنحضرت او را
 با ماتم دو دایه جن مقرر کرد و این مسلم است نزد مخالف و مؤلف که بنای اسلام و اصلاح دین
 ایمان و اظهار کلمتین شهادتین از ضرب ذوالفقار حیدر کرار غیر فار علی عالیه بعد از عقیقت
 اجماع است از ابو بکر انبیا مروتیت که او در کتاب خود آورده که روزی خلیفه ثانی در مسجد
 که جمعی تراود کرده حرف علی میان آمد یکی از آن میان بگوش آمد و گفت حاجت مغرور
 و محجب عمر او را منع کرد و گفت علی را کسی باین صفها نسبت نکرده و الله که اگر شمشیر او نبود
 نمود اسلام استقامت بیافت او حاکم ترین است در دین سبقت او است و حساب
 شرف و بزرگی در دوت چون انقضی امین را از عمر شریف گفت پس چرا او را مقدم
 گذاشتی گفت یکی بجهت کسی است و دیگری آنکه بنی عبدالمطلب را دوست میداشت و دیگر آنکه آن حضرت
 سابق بود در اسلام از هاجم و انصار بهشت سال بر دایه سال پیش از آنکه اسلام
 آنحضرت نماز میکرد و در این مراتب نیز خلاصه غنیمت میان است و دیگر
 مرتبه بود که چون عایشه روز جمعه است یافت و مردان ابن حکم و عبدالمطلب ابن مردان

که گفته

آنحضرت او را ابوالاکشیر اربعه گفته بود عبد الله نیز در سایر اعدای که امیر کرد بسیار از بقیه
 نفرمود و چون بر سر ری خلافت متکلم کرد دید بر جماعتی که بر او غلبه کردند و حق خلافت در
 گرفته بود و بنی امیه را عمل بسیار از او بعد از آنکه غالب شد و فدک برت او آمد و حضرت
 و خارج و با قین آنحضرت را علانیه لعنت کردند و دشنام میدادند بجهت بر نیاید و در پیش
 و اصلا از سخنان ایشان تغیر در احوال او هیچ بر نیاید و زهد آنحضرت بر تبه بود که رسوله
 حلاق داد و از عمر ابن عبد العزیز مر و سیت که گفت ما علین احدکان فی ذمه الله بعد
 البنی از بد من علی ابن اخطابت یعنی بنی نهم و بنی شناسم در این است بعد از رسول الله
 که زاهد تر باشد از علی ابن اخطابت و مشهور است که شخصی سوید این خطب نام که بر حدیث
 امیرالمؤمنین آمده بود دیده که کاسه از دوغ شتر که اشیر در طعم و بوی آن بگرسیده باقی
 جوی که از آن زمانه چیده بود و پوششهای او بر روی مان ظاهر بود خشک شده نزد آنحضرت
 و بر حمت تمام از امی شکن دیان دوغ شاد دل بنیاید سوید که بیدیم مرا تخفیف بود که هم روز
 فرمود که از رسول خدا شنیدم که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد و دروزه او را
 از خوردن باز دارد و در مانع آید بر حق تعالی لازم است که او را از شر آب و طعام مشرب کند
 و پاشا ماند پس بجز آن حضرت خضه نام که آنجا حاضر بود کفر ای خضه از خدا غیر کسی که این
 آرد و پاک نموده و بخانه و بسوس او را جدا نموده و نان بچینه گفت پر و ما درم فدای او
 او را امر کرده که با آن نخاله نان به نرم و از پاک کردن نمی فرموده در حدیث دیگر وارد
 که هرگز از نان جو سه روز نمی درنی سیر کوزد تا بخوار رحمت ایزدی پوست و علی قوس
 در شرح تجرید از عبد الله ابن رافع روایت کرده که روزی بجزمت آن حضرت
 دیدم که در وقت نهار که بر محرم حاضر گردید در آنجا آرد جو بود بان اظهار نمودم
 یا امیرالمؤمنین چرا یکبار بر سر حاضر کرده اید فرمود که حسین بر سرم از فرط محبتی
 که بمن دارم روغن یا شیر منی داخل کند باین سبب محرم میگردد و لغزش از لبش فرما بود

دجاس را کاهی پوست و کاهی پلیدی فرما پند نیز دو جا در کجا در هم بخورد کمی را بر هر صداد
 و دیگری را خود می پوشید و اگر حیانا استن حاسر در از بود از دست بخا نیا نش از اجزای کج
 و می گفت این زیادتی با را دیگر می آید و اگر در کتابت قرآن میفرمود از برت قریب
 بعد از آنکه از او کرد آنچه بدستش است آمد بستانم و پوه زمان میداد و اگر ایام
 نفس مبارک خود را چهر می ساخت و آب می کشید از اولوای بزرگ و برت از کف
 و غیره امیله بود دست مبارک او را بسیاری صل واری و آب کشیدن فر کرده بود و مجروح
 بر کرا نظام سیر کوزه در دست خود و آن خود شش با هم بخورد و غفلت که روزی در این حالت
 مردی طلق صوای فرما از برای آن حضرت سید آرد و آنحضرت از خوردن آن با کرد و فرمودین
 امیرالمومنین من خود را این آلوده میکنم ز حال آنکه میدانم جمیع در هم سبک من از این بخار شام
 خا پیده اند و پشام میخواهند این از مروت دورست و من بخورم از این صواد و غیره کف
 پوشید عبد الله عباس کو بد روزی داخل شدم بخدمت آنحضرت و او گفتش و در این روز من
 ای سید عباس بخدمت ای که گفتم ای امیرالمومنین اینس من بروی زده ای من خجالت میکنم که شما
 این را در پامی کنید فرمود ای سید عباس و الله که این گفتش را بیدم به این ما را که گفتم
 و گفتش و شما من داده ای که گفتم که در این گفتش که هستم بخوی که کم که حق را
 از باطل جدا کنم و او مظلومی از ظلم بستانم و در سر خود خشتی در بالای خشتی نهاد و آجری در
 بالای آجری گذاشت و عقیل برادران حضرت تاب سلوک در بد و شاعت آنحضرت را زیاد
 زیرا که حضرت روزی دندان چهر برای او مگر سخت او با این ساحت و ختم کرده نزد
 سعاده رفت بشام مدتی در اینجا بود و عاقبت شبمان شده برکت نزد آن حضرت آمد
 و حضرت جمیع مفاصل او را هضم کرد و خونهای که از طحالهای معاویه در عروق او جمع شده بود
 کشید و هرگز جزیره انزای خود و عیال شما دختران و بیت المال را تصرف نکرد و مخرج
 زیاد از عیال آنحضرت و کبابی در راه داری و مفاصل شاری و غیره عیال که بعد از سفر و قبل از راه

اصول

احداث کرده بودند بر طرف کرد و رسم و طریق و سلاطین را بر انداخت و بعضی در دین و ملک
 احداث کرد و مال کسی را بر زور گرفت و خانه کسی را تان کرد و عمال خود را مثل عیال خود
 و کسی را بناحق نکشت و واجب و در بان مذمت مثل معویه و شیبه که بجزایران نمودن
 در هر وقت رجوع با و دشت حتی اطفال و پوه زنان پمانعی به خدمت او می آمدند و
 لباسهای خشن و پشمهای درشت و شال می پوشید و لباس ملوک و فرامندی پوشید و تن
 عجب دارم از ابل تنش که میگویند را انضیان مدعی آنست که ذوالفقار از آسمان آمده در آن
 که این غیاث شما میگویند در در کجا بود که شال پوشید تا که در آسمانها شال پوشیدند بنا
 در جاتی که پیش ما باشد این نیز می باشد و طعام آنحضرت نان خالی بود چنان خوش بیان
 و سر که با ملک درشت و کبابی فرما شاول میفرمود و کبابی پشیر و دوغ شما انکشاف نمود و گوشت
 کاه کبابی بود و بلا و محنت او زیاد از او صیامی سخن بود و آنچه عرب با و لاد کرده اند
 معلوم است که بر پنجکس از بنی آدم این قسم ستم واقع شده شعر جن و پسندیم ملک
 ابل قاف جود در اندر کاش اعتراف علم آنحضرت ثابت است نزد خاصه و عام و همه
 فرق مسلمان و جمهوریست بلکه نزد اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ فتنه و جمیع صحابه و تابعین
 که آن حضرت بعد از رسول اعلم بود از همه خلائق و ابن ابی اکتدید در اول شرح نهج البلاغه
 میگوید جمیع علوم با حضرت قسمتی میشود چه مقرر که اهل توحید و عدل و فکر و ارباب نظر اند
 و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد اصل این عطا اند و او شاگرد ابوبانیمت و ابوبکر
 محمد حنیفه و او از پدر بزرگوار یاد گرفته اما اشقره با ابوبکر اشقری میسرند و او شاگرد ابوطالب
 جیاست و او یکی از مقرران است و معلم مقرر آنحضرت و اما امام میردینیه خود ظاهر است
 که علت آن بجزرت است میرسد و اصحاب ابوحنیفه احمد ابن حنبل از شافعی انیم ابوحنیفه
 بر میگردد و ابوحنیفه از امام حقی ناطق جعفران محمد صادق و علم آن حضرت بان جناب قسمتی است
 و از صحابه از ابن عباس فقیه تر نبود و او انهمش کرد آنحضرت بود و علم تغییر قرآن را هم از راه

شاه علی از کجا و این چنین دانسته اند از این کتب

که بر زبان عکس برسد و از حضرت المومنین شنیده بود و کسی با این عکس گفت که
 نیست علم نوبیا برکت می علی در چه مرتبه است در جواب گفت همچون نسبت قطره ببحر محیط
 و علم برکت و جفت خود خاتمه است که غمش آنحضرت است بر شمس و یارند بطایع و سری
 قطعی و معروف کرخی و سفیان ثوری و حسن بصری بر شاگردان و خادمان او و سالیان
 بوده اند و فرقه صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب خاتمی و برادر شدی که بود
 برسد و علم که در غیر آنستحق اند و میباید که از شاه دست و ابوالاسود و سالیان
 آنست که آنحضرت با فرموده که تدوین بخوانم من کن و آن از آن حضرت جمعی شنیده که کل
 قائل مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور و تفصیل آید و در زیاده و اما
 علم کلام بر از دست دانا قرآن و سایر کتب بنامه و فحاش آن مفرده بود و مثل آنکه را
 چنین فرمودند الح م و دانا قرآن حضرت مرکب کرد آید و از این عباس روایت گشتی
 در خدمت آنحضرت بودم از اول شب تا طلوع صبح در باب اسم الله سخن میفرمودم و تمام نشد در علم
 فصاحت و بلاغت جمیع فصحاء و بلغاء کلام او را سخت کلام خانی و فوق کلام مخلوق میداند
 و خط کوفی آن حضرت تعلیم ابن مغلاستاد یافت مستحکم نمود و بگفت که الحال در میان
 مسلمانان مشهور است قرار داد و در صحیح مسلم مسطور است که فرمود سلطونی عن طرف التمام
 فانی امر ف با من طرف الارض یعنی سوال کنید زمین را بسا و کجای آسمان را بدستی آسمان
 و انما تر از راههای زمین و محقق و فرقه نایب را میر و اکثری از مسلمانیان آنست که آنحضرت
 علم و فضل بود از آدم و با پل شریف و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل
 و اسحق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و یارون و یوشع ابن و کالوب ابن و فغان و غیر
 و ذوالکفل و ایلیع ابن محبوب و ارمیاد و انیال و غیره و ابوب و فرس و یونس ابن منی و شعبان
 و اشوش و بناد اسمعیل صادق الودع و خضر و ایلیاس و دود و سلیمان و ذکریا و یحیی و یسوع
 و منی و عیسی و صفوان و سمعون و یحیی و خالد و حنظل و جبرئیل و ذوالقرنین و سایر پناه
 عظام

عظام و در ابراهیم و آدم بعضی بوقت کرده اند برای مرتبه ابوت و هم چنین اعلم بود از
 پنجمین علم مثل حی افرازم و جاما سب صاحب کتاب کوسب و مر آباد صاحب کتاب
 و سائیر و اردین ذریف و از دهشتک و شتابی کلبه و یاسان و سولان و ازلی
 و در کمال و سفینا که نصاری و عجم ایشان میباید و بنامش و شامول و شمول و سبیا
 و یحیی و صبی و سپینا و مجا و بول و زینا و حوق و نادی که بنامش میباید اند اما در
 اهل اسلام اسامی ایشان غیر مشهور است و اعلم بود از نهمه او صیای سغیران و نقباء
 نبی اسرائیل و حواریین امام سربان و از جمیع مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
 و دانا بمان جهان از قطعی در وحی و علوانی و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
 و خواه بر ماطل و خواه بر حق و اعلم بود از آنصاف بر خیا و اسلون و اسطاطالین و فیلسوف
 مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
 و سقراط و بقراطین و سیمرخ حکیم مرئی و استان سام و طابلس مطلق و اکناس مطلق و مکتب
 و ذی بقراطین و جالینوس و سیاق و بطلمیوس صاحب کتاب باقی مکتب که مکتب مکتب
 و ابو زر جبر و دهر مندی و هر سن و اسلیقوس و ذوالجانش کلبی و بانلیوس و کسیریا
 ابو علی فارابی و علم آینه و حال تا روز قیامت با او بود و علم نصیایا و بلایا و منایا و اجال اند
 و اعمار خلیق و حکام سعادت برت از اتم سابقه و علم مکتب آسمانها و خلیق و مکتب
 العرش و مکتب الثری و علم حیات و حیات خلیق و علم خدای شناسی و مکتب و معاد
 و احوالات برزخ و بهشتیان و دوزخیان و سعید و شقی و علم حکمت و مکتب و مکتب و ریاضی
 و هیات و طب و طول و عرض و بنا و مسافت آسمانها و زمین و عدد و ریاضیات
 و قطرات باران و کبیر و وزن و مثقال آب در بنا و صحرا و کوهها و معادن و مکتب و مکتب
 و خراب و آباد و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
 و شمالا و شرقا و غربا و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب و مکتب
 عظام

در سطران اهل کتب

در ترجمه تفسیر بطون قرآن و علم مصحف و تفسیر در نور و تخیل اسمانی و احکام آن و علم حکمت
 و بلاغت و در علم تفسیر و تفسیر و علم غریب و علم الارض و علم اللسان و علم السبب و علم البصره و علم
 و ظلمات و بیابان و تاسیل و مناظر و سحر و افسون و تیرک و علم صفت و صفت و علم
 و عاقبت و مستقبل احوال و خبر ارض و جامع و جوامع و خافیه و صفت فاطمه و احکام شریع
 و کتابها و صحنهای آسمان بمسئله او بود و علم قرآن و معانی آن که بوجه تفسیر قرآن و التماس
 و اعراب و لغوی مضامین و معانی و جهات آن و تفسیر بطون آن و سبب نزول آن اخبار
 و قصص و آثار و حدود و احکام و طلال و حرام و فروع و اصول و مقبول و مقبول و مسموع و مسموع
 و وعید و امر و نهی و مثل و خیر و حکم و عقاب و ترغیب و ترهیب و بشارت و انداز
 و ناسخ و فسخ و مفصل در جواهر و مطلق و مفید فاصح و عام از امید نیت علم شامش
 و کافر و منافق و فاسق و فاجر و عیاد و طهارت و طالع و اهل اعراب و بودی با او بود
 و علم صرف و نحو و تجرید و حدیث و سنت و تقدیر و قیاس و کیاست و قیاس و فقه
 و حدود و قصاص و دیات و سیاست و سجاج و جراحات و ارش و طلاق و کفاح
 تمام میدانت و علم زهد و سلوک و تصوف و درویشی و اوار و تقیب و تقدیر و مجاد
 خاصه و لغت و تفسیر اخلاق و ریاضت بمسئله او بود و اینها کلا از فضیلت نامشایی
 الهی بود که با حضرت عطا فرموده و آنکه فضل الله تو تیر من شایه و الله ذو الفضل العظیم و پس
 از نبی آدم را بعد از وفات حضرت رسول اکرم این همه بزرگوار می و جاه و جاهال نیست
 و در آنچه کفیم و حکم از امت خلائی بدشته اند و آنحضرت محارت تمام دانست در احکام
 قضایا و سواج و خوارت و مسائل بدیده و از آنچه دوستداران ایشان بنیاد اول مشایخ
 در کامی نیز میگویند و شرح آن نیست که زنی خدمت آنحضرت آمد در وقتی که با می مبارک
 در کتاب میگردید و گفت یا امیر المؤمنین بدستی که برادر من فوت شده و ششده شرفی
 از نامه از ارث او یک شرفی بمن داده اند پس باید دادم سبانی فور حضرت

فرمود که از برادر تو دو دختر مانده است از آن گفت بی پس فرمود که ما در برادرت مانده
 زن گفت بی حضرت فرمود رسد دو دختر و دوشمال است که چهار صد شرفی است
 و رسد مادر او سدس مال اوست که صد شرفیست پس فرمود که زود برادرت مانده است
 گفت بی فرمود رسد زود من است که هشتاد و پنج شرفیست پس فرمود که زود برادرت مانده است
 هست گفت بی حضرت فرمود که رسد هر یک از برادران دو شرفیست در صد تو بخ
 حق خود را فریاد و عورت برشته آن جناب سوار شد دویم غریبه میگویند که حضرت در خبر
 کو فرمود مردی بر ایستاده گفت یا امیر المؤمنین بدستی که داماد من مرده است در صد
 دختر من از ترس و کات شوهر من است تع به او داده اند پس سوال میکنم از تو انصاف را
 حضرت فرمود که پدر و مادر او دو دختر از او مانده است گفت بی فرمود که انصاف را
 پس سوال بطلب ارث کن متوقف گوید که این دو سواد کرده در بدیده اعجاز فرموده
 لکن محمول بر تقیه است و تقیه این دو میراث بطریق سینان است که شرح قاضی در کوفه
 کرده بود و آن حضرت او را مغزول نمود از تقضا بمقتا و دو دختر از مغزول او که شش سال
 گوید به جماع و مجرم عام آمدند و گفتند و اعزاه ما شرح را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که او را عمر
 منصوب کرده و عول و نصب را او قرار داده است ما سنت او را بر هم نینزیم و حکم
 که فتنه برایش بود باز تعیین فرمود و بکران حضرت لغات بنی آدم را از نهند و شام مردم
 و فرس و فرنگ و عجم و حبش و ترک و ددیلم و زنک در دستار امید نیست مرد نیست که در
 شهر با نوبت یزدجرد و شهر بار با ساری عجم آوردند بوی در خلافت عمر و شهر با نور انجلیس
 و یکیک صحابه را بر روی کرسی می نشاند و شهر با نور اعرض میکرد که هر کس را خواهد آورد
 جنمت صحابه بگذارد و شهر با نور این را منافی عصمت خود دانست که او را بگنجان رسانیدند
 مردم را بر عرض میکنند طبعت جوی حسود بر وزیر را که جدا بود و نفرین کرد که هر نامه
 پیغمبر را پاره کرد و سبب از نشدی که سبب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی و مضمون کلام

۹۱
 او این بود که فغانش باره که در ابد بندگی کفن یعنی روی بر روی سیاه شود که نامش میر
 پاره کرد و من بر بنده کی افتادم عمر قیاس کرد او را دشنام داد گفت او را بنده جناب
 امیرالمومنین فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نغمه بجز خود کرد پس غضب خود را فرمود
 حضرت بلغت پیوسته رسید که چه نام داری گفت شاه زمان حضرت فرمود بل صفت شهبانو
 و او را عقده امام حسین نام نمود و دیگر شیخ بزرگوار عبد الله قطب الدین را وندی در کتاب
 خراج و جراح نقل میکند از عبد الله بن مسعود که مردی از اهل اصفهان بخدمت امیرالمومنین
 آمد بعد از احوالات چند آنحضرت فرمود که اهل اصفهان را پنج خصیت عیاشی است سخاوت عیاشی
 امانت و غیرت و دوستی اهل بیت گفت با امیرالمومنین زیاده این نفرمانید آنحضرت
 بزبان او فرمود که اردت این دس یعنی مردان بس است ترا و طایفه زنگی که بنده است
 بهما و نفر در بصره آمدند و بزبان هندی بعد از مکالمات بسیار فرمودیشی کسان یعنی زحمت
 که شما میگوئید من بنده خدایم و اها دیش که بغایت متفرد نکلم کرد بسیار است و خلفای مذکور
 در ممالک و در طایفه پناه با آنحضرت پروردگار مکالمات مسایل بسیار اهل میفرمود تا آنکه هر چهار
 مرتبه گفت لولا علی لکان علی بن ابی طالب و در یک استوال گفتا میفرمودی
 سه نفر آمدند نزد عمر گفت ما سه نفر شریکیم و بنده شتر فریده ایم کلین لصف شتر را پروردگار
 و دیگری تسبیح مکی و حال آنکه میخواستیم همه یک شتر بپاره شود و تو حکم کن میان ما
 عمر چون این سخن بشنید در جواب حاضر انداختار گاه کرد تا تمام شرح اینها پس رجوع
 بخدمت جناب امیرالمومنین نموده گفت یا ابا حسن نفریادم برس و حل این مسئله کن پس گفت
 حال شد فرمودند این سه تن است فی الحال شتری از جهت المال آورده اند و داخل آن شتران کرد
 و تسبیح آن شتران که نفر بود یک شریک داد و شتر زده نفر ماند و شتر آن شتر بود یک
 شریک داد و نفر شتر ماند نصف بجهت نفر زده نفر بود یک شریک داد و نفر یکی ماند
 جهت المال فرستاد و هر صفا که گفتند عمر گفت یا علی روزی که در میان ما شش شتر بود که تو نزدی کن

۹۱
 آن حضرت بر همه مسلمان و شیعیان مابین است که سابق بود در اسامی از جمله و اخبار و اخبار
 بحال خضوع و خشوع عبادت نمود و دیگر برای طبع مشیت و خوف جمیع عبادت نکرد با کمال انصاف
 لوجه الله بود و هیچ از واجبات خدا نخواست و اگر روزی از روزها و شنباه تجرد بود و هر وقت
 که بای مبارک در کباب میگذاشت تا سوار میشد یک تخم قران میکرد چون استو بر نماز میشد
 از خوف و خشیت الهی از خود خبر نمونو گفت که روزی در غزه خندق تیری برای مبارکش آمد
 پیکان در استخوان نشست جراح ثلثت او را شوال است پروان آورد بخدمت رسالت عرض
 کرده فرمود که چون نماز می استوار از پزند آن در ذمه نماز سجده و سایر بر او اقل را ترک نکرد
 که از وفات شود عمارت گوید که در ایام آنحضرت سوار بغل شهبانو بود و در زره پوشیده بود و من
 در عقب سر آنحضرت سوار بودم و بیشتر دم که با لصد و شتاب و خج کتیر میکن و بهر یک که در اختیار
 بکار میبرد در نفرز میبکشت و هزار رکعت نماز میکرد یعنی نماز مغرب و خود را بر آن حضرت نشانی
 داخل نشد که حق الله و حق الناس را از نفس در گواهی و سایر حقوق در ذمه او باشد که او فرمود
 باشد خصایص و جوارق عادت و کشف کرامات او از خود و صبر و ولعت و مناقره و فیض
 از حد حساب افزون و در صفی و جوارق عادت که با حضرت رسالت بود با او بود و اسباب
 و آثار رسول خدا از عامه و اکثر در داورزه داد و دوازده و طایفه و ناقه غضبنا و اسباب
 ذوالجناب و بغل و شهبانو و حمار آنحضرت که بعبور نام داشت و خود همیشه قران و صحیفه
 آسمانی در نهاد خود و اسم اعظم با همه علوم آنحضرت با او بود و اضافی بر اینها نیز عطا فرمود
 عسی آدم و تر که شبت و مجموع بود و صحیفه ای شبت و سفر آدم و دید و بعضی آیات و عیسی
 و سنگ آن حضرت و الواح تورات و اکثر و تاج سلیمان و تابوت سینه و صندوق
 درنده و او دو پیراهن ابراهیم و کمان اسمعیل و مصحف و توره و زبور و کتبهای آسمانی و دیگر
 کمن داد و میراث جمیع انبیا صلوات حضرت یوسف و راز و کل شعبه صفات حمیده آنحضرت است
 که بر کتبت بر رسید و سجده بت کرده و عامه بر این اتفاق دارند بلکه بر فرق مسلمان و این جهت

که اهل تسنن در تعریف آن حضرت میگویند که آن حضرت هر چه که نام آن حضرت میگویند یا مذکور
 بشود و آنچه در جا به جا است که در آن گفته شده بود و ذکر کرده و مستفاد بوده بخداست و در کم ذریع بود
 و عطا بخشش و انعام در نعمت و مروت و انصاف و محبت و شجاعت و ادب و مهربان و دیندار
 و تقوی و وسیع در زهد و صلاح و سداد و حیا و عدالت و اعانت و دیانت و راستی و وفا و غیر
 و وقار و سکینه و نشان و بزرگی و بجزاری و نرمی و خوش خلقی و دانا و درسی و علم و بردباری
 و شفقت و رعیت پروری و حسن و خلق و حمایت و جلال و ایثار کردن و مهربانی
 با فقرا و اخلاق ذمیر فاضله و عامر دشمن نعل کرده اند که او مستفاد بوده با آن صفات بوده
 باشد از اول عمر تا آخر از حد و حد و کینه و دشنام دادن و بازی کردن و خنده و غم و غم زدن
 و بر چنین و عدالت و بیعت و عزت و قناعت و کذب و دروغ گفتن و بیعتان زدن و غیر
 و ترس و حین و بددی و از دشمنی که بخشن و دردی و خیانت و سوگند دروغ و در سر و طمع و زنا کردن
 و خوردن و با کوشش و کوه و غل و غش و فریب دادن مردمان و انعام و لواط و شمار و حسرت
 و نوازش سار و خاندانگی و خوردن شراب و دست بازی کردن و کج و اسراف و تنبیر
 و عیب و ربا و سمعت و شک و تقاض و دریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم ازاری و شمش
 و عیب جوئی و منفرد و غش و کفری و سفاک و پر حرم و خفا و عالم و خدار و شر بر و چشم
 و کج خلق و بد طبیعت و کره ر و در رعیت آزار نمودن و صلوات الله علیه و اعاده الامور و سلطان
 و دیگر از کمالات آن حضرت است که ساد جبر نیست و اگر ملاک عظام بفرمان او بوده
 و سلطان اهل عالم و خواجه نصیر الدین محمد الطوسی ره در کتاب شان الکرام فرموده که در
 جبرئیل آن حضرت را دید برخواست و شرایط تعظیم بجای آورد پس حضرت رسالت ساد
 فرمودند با جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون حکم که او را بر من تعظیم
 برسد که چگونه تعظیم تو فرموده گفت در وقتی که خالق چون مرافق کرد از من برسد
 که تو کیستی و من کیستم تو چه نام تو چه نام من چیست من در جواب متعجب گفتم بودم در مقام

در حدیث
 از حدیث

تیر که این جوان حاضر شد در عالم نور و مرا تعظیم نمود گفت بگو تو پروردگار رحیمی و نام تو چیست
 و من بنده ذلیل و نام من جبرئیل است چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس از او پرسیدند
 که مدت عمر تو چند باشد گفت یا رسول الله ستاره است که هر سی سال یکبار طلوع نمود
 من او را سی هزار بار دیده ام و از غرائب حالات آنحضرت مرویست که حضرت رسالت
 فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مردی از قاضی چون نخل خرماد داخل مسجد من گفتم
 این شخص باید از اول آدم نباشد اصحاب کعبه یا رسول الله غیر از اول آدم کسی نمیشد
 فرمود بی این کی از انماست پس نزدیک آمده سلام کرد و جواب شنید پس رسول خدا
 فرمود تو کیستی گفت یا رسول الله نام این نوح بنیم این لاقیس ابن ابیم فرمود میان تو
 و میان ابیم دو واسطه است گفت بی درز ما بنک باهل ابن آدم برادر خود و قاضی گفت
 من طفل بودم در عرب کرده کافر داخل بودم تا اینکه در دست حضرت نوح مسلم شدم
 و بعد از آن بخدمت رسیدم و با او نماز کردم و از او تعظیم صحیفه نازل نمودم و در آن
 یاقم و بخدمت پدر تو ابراهیم رسیدم و مرا تعظیم نمود و در آنش این او بودم و بعد
 از آن بخدمت اسمعیل و اسحق و یعقوب رسیدم و در جاه و دزدان موسی یوسف بودم و بعد
 بخدمت برادرت موسی رسیدم و تو را به امواتم و یوشع ابن نون و داود نبی را خدمت
 کردم و در جنگ جالوت اعانت او کردم و در جنگ صف ابن حنیبل مشغول شدم
 و برادرت عیسی را خدمت کردم و جمیع منجیان خصوصاً عیسی ترا سلام میرسانند پس بخدمت
 که بر جمع نسیب و کس و برادرم عیسی رحمت و برکات الهی با ما داد امیکر بنین و آسمان بانند
 و بر تو که حفظ و صیحت و امانت نمودی اگر حاجتی داری بخواه نام گفت حاجت من است
 است خود را امر فرمائید بطاعت و فرمان برداری و صبی خود نبی نمائید از مخالف او که
 ملاک امم ضایع را در نافرمانی او صیبا دیدم پس آنحضرت گفت ای نام تو وصی من است
 گفت یا رسول الله چنانچه در کتب الهی خواندم و از بهیبا شنیدم اگر او را به نیک خواهم

فرمود که آنرا مجلس ملاحظه نما که در این میان هست یا نه پس نام نظر با طرف دو آنکه
 گفت یا رسول الله درین مجلس منیت حضرت رسالت امر فرمود که باسلان حضرت
 عظیم را از دسترسید که با نام بود صی آدم که بود گفت و صی او شبت و صی شبت کوشش
 یقینان و او را محمد بنی و او را محمد و او را بنی مرسل از پس و او را مشهور و او را
 و بعد از او در از ترین اسپا و رسل در عمر و پیش ترین اسپا در شکر و عظیم ترین محمد در ام
 پدر تو فوج بود و صی او سام و صی او ار محمد و افرا و غار و شال و او قانع
 و پسران او شروع و او را غر و بنا و او را تاریخ بر بنی و صی بود و او را صلب او ابرام
 خلیل الرحمن بود آمد و بعد از آن حضرت اسمعیل و قیدار و بنت و اسحق و یعقوب
 و یوسف و یوش و او او و سلیمان و اصف بر تپت و ابا و اسپا بود و ذبا بعضی
 و یک یک را آنحضرت پرسید که صی او بود گفت فلان تا با نجا رسید پس فرمود نام صی
 مرا چه در کتاب آسمانی دیده گفت بل با خدائی که ترا راستی بخلق فرستاده که نام تو
 در نور ایزد میدید و نام صی تو ایما و در انجیل نام تو حمیا طاد و صی تو فار قلیط است و صی
 میدید طلب طلب است و معنی حمیا طاد مصطفی و معنی ایما صدیق اکبر و معنی فار قلیط
 یعنی صیب پروردگار از نور نام تو باح یعنی جو کفنده کفر و شرک و نام و صی تو میدید
 یعنی فاروق اعظم فرمود که و صی مرا بچه میثاسی گفت صفت او معتدل قاسم در
 و پسر سینه بزرگ چشم و سطران و بار یک ساق و عظیم البطن سوسنگ چون صفت
 با نهار رسانید آنحضرت از برابر پد اشک گفت با بی انت و امی بزا هو یا رسول الله بذا
 و ضییک پدر ما درم فدای تو با و این است بجز او صی تو میاید ز نهار و صیت کن
 که خجالت او نکند و اگر نه هلاک خواهد شد چنانچه آسمانی گذر شد ترا بجا گفت
 هلاکت رسید فرمود که من مکرر است خود را وصیت نموده ام و آنچه هست لغوام
 اگر حاجت دیگر داری بخواه گفت یا رسول الله دوست دارم که از قران خبری من

ع

تعلیم نماید و از دین و شریعت خود و مسایل ضروری بمن یاد میدهد از نماز و عبادت سما
 بهره مندی با بلم پس بر خواسته تعظیم و تکریم حضرت ولی الله را بجا آورد پس حضرت مصطفی
 علی مرتضی را فرمود که آنچه لازم است بیا داده آنحضرت سوره فاتحه و توحید و معوذت
 و آیه الکرسی و بعضی آیات از سوره آل عمران و اعراف و انفاس و بعضی از سوره
 کوچک با یاد داده و از رسول الله حضرت یا فقه امیر المؤمنین را گفت در کتاب دیده ام
 که سر شما اصغر است حضرت پیش سر را با و نمود فرمود بل پس آنحضرت را نیز و او را کرد
 رفت و در شب بیدار بگریخت آن حضرت صبح در خدمت او جهاد نمود و غایب شد
 اصبح ابن نبانه گوید بعد از مدتی احوال او را پرسیدم حضرت فرمود نام گشته شد و او را
 دعا فرمود و بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری مرویست که آن حضرت از آبای خود
 و از حسین بن علی روایت نموده که در صفاد راجی آمده بجزرت امیر المؤمنین سلام کرد
 گفت چهار صد سال است که در این مکان به بستن و بتبیل و تجید و تجیر حق تعالی مشغول
 و عبادت او میکشم نزد فرمود که درین مکان طعام و شراب نیست در خدمت چون زندگان
 کرده جواب داد ای مولای من بحق آن خدائی که این نعم ترا راستی بخلق فرستاده و ترا و صی
 کرده که هر گاه گرسنه شوم شیعیان ترا دعا کنم و هر گاه تشنه شوم دشمنان ترا نفرین کنم
 رفع کسب و تکلی من شود پس این دو بیت خواند ایها السائل عما دونه الخ العلی
 ان ما استجرت عنده و اوضح الارجل خیر خلق الله من بعد البیتین العسلی و بقاد البوالی
 و به صل الغوی و دیگر عزرا یثیل ابفران او قبض روح میکند و تا حاضر نشود فرزند متولد نشود
 و ساقی جوش کوز و قیوم بشت و دوزخ است و معرف و مؤذن اعز است و لوی
 صمد در و قیامت در دست و مومن و کافر او به بشت میفرستد و خدا او را امیر المؤمنین
 نام نهاده از پیشینان پسینان کسی موسوم با بن اسم نموده حتی از مقرران در گاه احد
 فرد هست تمت بر علی چون بر همان نام خدا بر کسی بخیر از تو اطلاق امیر المؤمنین

موجز از این آیه

تفسیر آیه

و معجزات وی از حد و مبرون است از آنچه مقبول بنی رازند و در ذممت آنحضرت بود
 تا در صفین شمشیر شد و دیگر که اندک آفتاب است دو مرتبه دستک حضرت موسی است
 که در چین بر آورده آب از جوشیده آتش که او بر آب شند و اجبار از جنات آینه داده
 بود و او لالت می نمود و در شید مجری و قهرزه و ازین قسم بسیار است و مخالفین بر همه آن
 اتفاق دارند بلکه زیاده از شیعیان قائلند حضرت آنحضرت از آیات قرآن مجید بسیار است
 که خداوند عالمان در شان او فرستاده است و عاود اتفاق دارند که در شان آنحضرت
 نازل شده و قریب سیصد آیه است آیه اما و لیکم الله آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
 من ربک وان لم تفعل فما بلغت رساله الله لعلکم تعقلون آیه اما انت منذر
 آیه و نفوهم انهم مشولون آیه فل لا استعجاب علی صبر الالمودة فی القرنی آیه آمنوا بالله و کونوا
 مع الصادقین آیه و معتبرین الله آیه و من اتقا من شری نفسه آیه و کفی الله المؤمنین القتال
 آیه فالیوم اذین آمنوا من الکفر یضحکون آیه ام حسب الالین بقره استیبات آیه
 و انت بقولک یاقون آیه یا ایها الذین آمنوا عملوا الصالحات سبحان الذی انزلنا
 من السموین رجال صدقوا آیه ابرنا القراط المستقیم آیه در کوا مع الراحین آیه الذین
 ینفقون اموالهم باللیل و النهار آیه و اسئل من ارسلنا آیه یا ایها الذین یحکمون
 آیه کفی بالله شهیدا آیه هذا خصمان آیه ان الذین لا یؤمنون عن القراط
 فیکون آیه ان کان مؤثرا آیه و الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون
 آیه فان الله هو مولد و جبرل آیه یوم لا یخیر فی الله التبی آیه اولئک هم خیر البریه
 آیه و تو اوصوا بالحق و تواصوا بالصبر آیه فاستوی علی سواد آیه الم حسب الناس آیه
 و شاق الرسول من بعد ما تبین آیه و نزل کل ذی فضل فضل آیه ان من بعد اذ انزل
 الیک آیه فانقلبوا بنوعه من الله و فضل آیه فی هوت اذن الله آیه لا تحرم طهات
 ما اهل الله آیه و اجعل لی لسان صدق آیه و احمرق الانسان آیه ان الذین

بغت

سبقت لهم منا الحسنى آیه و لغیر نعم فی سخن القول آیه من جاء الحسنه آیه فاذن مؤمن
 آیه و مقصدی آیه و لما ضرب ابن مریم آیه یقولون آمنا بالله و بالرسول آیه
 هو الذی خلق من الما بشر آیه و اولو الارحام بعضهم آیه الیوم اخلصت لكم
 آیه و اذان من الله آیه طوبی لهم و حسن آب آیه فاما من بکت آیه فینما یخرج
 آیه و نادى اصحاب الاعراف آیه و نرغنا ما فی صدورهم من غل آیه اجهدتم سبعا
 آیه انما یرید الله لیزیب عنکم الارجس آیه بل انى علی الانسان آیه و اقام الصلوة
 و ایتاه الزکوة و الموفون بعهدهم آیه و من بطع الله و الرسول آیه لیس الیربان
 البیوت آیه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن آیه و اشققتم ان تقدوا آیه قل هذه
 احو آیه فاذکرو نعم الله علیکم آیه قل یا کون لی ان ابدل ایسأل سائل فی اعداء
 آیه الیوم ینزل الذین کفروا آیه و لقد صدق علیهم المیس ظن آیه و یعلم الذین ظلموا آیه ام
 یجدون الناس علی آیتهم التدم من فضل آیه و لقد عهدنا الی آدم آیه فادحی الی عهد
 ما اوحی آیه و البهم اذا هوی و احادیث که متفق علیه عامه است و جمیع مسلمانان
 از همه فرق با هفاده و جوارح بنام آن حدیث الکشافینا یند از برای سهولت تجت
 باشد و الله یعلم الحدیث غیر نعمه فخرج مودت ح منزلت ح طایر ح حجاب
 ح سد الابواب ح البیوت ح البرایح ح الاخراج ح الفضا ح البیع ح المواخ ح حرب
 الاربع ح فضایل ح الولا ح رسوخ الایمان فی قلب ح خاصف النعل ح حکمت ح
 ح انا و علی من نزل و اوحی انا ح ریزه العلم ح انا دار الحکمت ح انه اقرب الناس الی
 رسول اللج ح استفسار عمر فی امر الحکلا ح الاغاش ح الرسوخ ح المولج ح الاضرة ح
 النوع ح السلم ح الشجر ح اللوح ح مخاطبه با امیر المؤمنین فی عهد رسول اللج ح بقدره
 ح المارقین ح المباح ح القاسطین ح الناکثین ح اشتیاق الجش ح المعراج ح حجاب
 الله تعالی ح فی لسان صدق ح الاخراب ح ضربه عروین ح بدو ح برح ح کتب ح

تکلیف

العزیز ح الرزق ح العلم ح رد الشمس ح الکلیح انزع الحیح فیل مقارح کمال
 الدین ح وقام الترح وصف الشیخ فضیح اللوح فیما یجوز و الترح سقاہ الکریم
 ح در قوت ح مواخاة الملائک ح علم الناس ح التبیح نوم النوح ح بان حب علی
 ح بان بفضیح بان اول من امن ح فرد ح عایشة و کلاب و جابح از فضل الکریم
 ح اول من صلی القبل ح ایضا مخاطب با بر المؤمنین فی عهد رسول اللہ صفة اسلامیة
 ح فبعت با قوت ح مودع از فضل الایجاب خلافة اللوح المهدی من دلوح الرب
 ح الاغایح الیایح بعض الکواکب رسوخ الایمان فی قلب شیخ ح از سید السیدین
 شیخ عم الغایح ح از لقران مع علی ح از فضل الاحباب ح از غیر البریح علی ح حشر
 ح لا یذولون الجنة بمغضیح ولد الزنا بمغضیح الزهر فی مع کت ح یوم وفات النبی و مخاطب
 با تخلیل ح حجة یوم الثوری ح قاضی دینی و ح صی ح کس استام ح تعلیم ح حشر
 یوم المنور ح نام ابن یهم ح غرقه الحیح ح حریح الحیح و در کتاب کشی مسطور است
 که جابر بن عبد الله الصاری در او از عرصاتی بدست گرفته بود و در کوهی میریدی
 کشت و میگفت عاشر البیرومن الی الله کفر معاشر الاضار و اولادکم علی حب علی
 ابن اخطاب فمن الی فلیظن الی شان امر علی امیر المؤمنین حمید بعد از حضرت پیغمبر صلعم
 از سایر مردمان بهتر است و هر کس از قبول این معنی بیا کند کافر است و هر چند خطاب
 با کرده بضرار نموده میگفت ایضا را و اولاد و فرزندان خود را محبت امیر المؤمنین
 پرورش دهد و بزیر و دوستی زمین سازند هر کدام از اولاد که از محبت آن حضرت
 سر باز نهد تحقیق حال مادرش بایستد که آن حضرت و از آنجا است یعنی ولد الزنا است
 و اما دیش بسیار که از خود او از درین باب گذشته واقعه شده که هر افزوده دشمن
 آن حضرت است و دشمنی آن حضرت علامت کفر و نفاق است و دشمن آن حضرت و مغضیب
 او اگر با عمل هزار معجزه آن بجهت سرودد هر که آن حضرت را با اهل بیت او و شیعیان آن

حشر

کتاب سخا نده
 مجلس شورای ملی
 نوبه ۱۳۲

دوست نزار و البته مادرش بچخانه خال رفته در باب سیر عمل کرده اذکره بود و لعل
 محلی که از امر او نماند است و غلو او بر تبه بود در شیخ که روزی در مجلس میگفت که هر که در شیخ
 غلو نازد ولد الزنا است و پسرش با مصاحبان خود میگفت که من در شیخ غلو نازم
 چون انحراف باور سید گفت البته اگر راست میگوید منکه مادر او را خبر دیدم استبرائت
 و با او مباشرت کردم هر از ادکی او از آن است فردا امام حق کسی دانند علی را که اندر
 دانند خطایست و فاجران بیخ و تورا میان و هر از ادکان مادره الهی با وجود یک خود را
 از سنبلان روم و بند و عرب بهتر میداند و تغزیه جناب امام حسین میدارند و در باب
 عاشورا نیز در این زیاد و عمر سعد میگوید بعضی ایشان با امیر المؤمنین نسبت بسیار
 بیشتر است و تقصیر ایشان شدیدتر مشهور است که در زمان سلطنت صاحبقران
 امیر تیمور کورگان متعصبان مادره الهی محضری کرده بودند که بر مسلمانان و بدست
 علی را که بمقدار دانه جوی در دل داشته باشند هر که فتوی بقتل عثمان داده بود از امیر تیمور
 توقع داشتند که فرمان داده در حال کش و راج بدهد و میگویند امیر تیمور چون محقق شیخ زین الدین
 تا پادی بود فرمود تا بر من درین کاغذ خط منهدن حکم این امر فرمان نکاهم داد پس آنحضرت
 بخدمت آن بر بانی فرستادند در حالتی که دست در گل داشت و بجز خا خا مشغول بود
 بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را پاک نمود و پشت محضرا نوشت که ای عثمان که
 مرضی علی فتوی بقتل او داده است امیر تیمور قهقهه زد و آن متعصبان را تنبیه بیخ نموده آن
 صحبت بهمین گذشت گویند این بیت را هم شیخ پشت محضرا نوشت پس چگونه در کتابت
 یا امیر المؤمنین در کتاب تو میهنود و قبل از مسطور است که ایلیا و صی او و او تو بتا از آنکس
 پند از دوست در از کرده قرص افشاد بدست او آید و دیگر بت پرستی و بت فرود
 در میان مردمان طرف کند و هر که او را دوست دارد و هر که او را دوست داشته باشد
 در کتاب پیوسته مسطور است و در کتاب زود غیبت ترکوم نوشته است و کتب بای عیون یعنی

از امام حسین است

در آن کتاب قسم از آن داشته است که خمس مال او را بر مردن خدای تعالی حلال کرد
 و هم چنین بر غیر الرمان و اهل قش و دامادش سفق که با نینین ذاتان و عمران و کراته
 که بدیشان است موسی باشد خمس را از ایلیا و فرزندانش ببرد و دشمنی او و اولادش را
 در دل گیرد و محبت او را برودن گفتند دشمنی ایسا را همین گفته در میان مردمان ناز و زلفت
 خدای موسی هر دو بر دشمنان او لعنت کند و کتاب پر سپه پو نوشته است که هر کس
 نظاره او در حیض است و دشمنی لغاطین و اولاد او است و دشمنی ایشان در دنیا عار است
 و در اوت خار و عذاب ناز و خواری بر ایشان است و از فضایل آن حضرت است که
 تبار را از کعبه زدخت و پای بر کتف حضرت رسالت نهاد و این حکایت در روز فتح
 بود چون حضرت رسول از طواف خانه فارغ شد متوجه سکنستان تبار شد که در طواف
 خانه چیده بود و قد جمای آن اسکال را در زمین محکم کرده بود و در چوبی در دست داشت
 بقدر نصف نیزه بر زمین میبازدخت و میگفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
 زهوا فان تبار را با آنکه لعل و سرب و کج بر زمین محکم چسبیده بود و با اشاره حضرت
 بقامی افتادند و اشاره از نهایی هر کدام که میکرد بر روی میافتا و در وایتی که میفرمود
 به چشم تبار میخاند تا کفار را بداند که از آنجا نفع و ضرر مصور نیست و چون بعضی تبار را
 بلند نصب کرده چنانکه دست کسی با بنای سید امیر المؤمنین عرض رسانید که پای مبارک
 بر کتف من گذارده انرا افروا گفتند آن حضرت فرمود یا علی ترا طاقت نقل نویست
 تو با بر کتف من نه و از این ثواب بهره مند شو امیر المؤمنین من انما لانه با بر و در آن حضرت
 نناده تا از بر زمین میبازدخت در این حال از پرسید که یا علی خود را چگونه می پایی
 گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجابها کشوف شده و کوه با سرم بساق عرض رسیده
 و بهر دست در از کتف دست در آید فرمود که ای علی خوش بجال تن که با بر حق میگشتم
 و در وایتی گفت یا علی رسیدی با بنی میخواستی گفت بلی بخدا اینکه ترا بر راستی بگشتم و نناده
 کرد

از آنجا که در این کتاب

که اگر خواهم دست با سمان تو انم رسانند پس چون همه را بر زمین انداخت و در نزدیکی میرسد
 از جهت شفقت بر رسول الله در عابت ادب خود را چون از جای بلند بر زمین انداخت
 و المی بن رسید و حضرت فرمودند چگونه الم نور سده حال که محض تر ارد است و در جمل
 و بهر مثل فرود آورده محققان بیان نموده اند که در شب معراج میان محب و محبوفات
 معنوی تحقق یافت و در منزل قاب قوسین او ادنی با اختصاص مکالمه و ادای راز و نیاز
 مخصوص گشت و دشمنی و بیتی زیاد در روی داد و حرارتی بی اندازه از آن حد و پیشتر
 که اگر دست رحمت الهی بر کتف آنحضرت رسیدی شدت آن حرارت را طاقت نداشت
 چون محل اثر دید قدرت انحرارت از قدرت کمال بزرگانی میل برودت نمود بحسب اتفاق
 حضرت ایلیای مبارک که کتف حضرت رسالت بر آن اثر نهاد که رحمت الهی بر آن
 کرده بود و حسان این ثابت با انکه صفا اعتقادش مرقوم رقم لفاق و شقایق در فرقه
 آن جماعت است که با معاد چه شمر خواهد شد ان قسم جوهری را در رسته و انجمن
 که امتی است عظیم که حق تعالی آن مظهر سلطنت را با این شرف کبری اختصاص بخشیده
 و تا حضرت رسالت از جانب الله مورا بان نشده باشد و در کتف او نگردد
 و الله یعلم و بزرگواری و فضیلت آن حضرت را ملاک و پربان و آدمیان از حصای
 آن حاضر اند و شاید بشما هزار حدیث صریح مسند مشهور در میان است هر چه در ظرف
 اهل سنت باشد در بیان صفات جمیده آن حضرت این رباعی را شایسته نقل افشای
 ایشان گفته است شعر لوان المرئی ابداحمد لاضحی الناس طرا استجداله و کفی
 فی الفضل مولانا علی و قویع اشک فیه ان الله و مات لشفاعی و لیس بیری علی
 ربه ام ربه الله حاصل این نظم است که شافع میگوید بیدانم که علی برود کار است
 یا الله تعالی علی جبهه قسیم النار و الجنة و صلی المصطفی حقا امام الانس و الجنه
 و کتف این بیت در جنب بزرگواری او بجو است اسامی جماعتی که امر او آن

حضرت بود و صاحبان سر و از جمله مردان کامل و بنده استمانه سناه و ولایت نشان
 بود و با صلاح قلندران هفده که رسیده میگویند اما ایشان را نکسانی اند که ایشان میگویند
 سلمان فارسی رضی الله عنه ابو ذر غفاری معاذ بن اسود الکندی عمار بن یاسر
 جابر بن عبد الله انصاری خذیفه ابن الیمان ابو ابوب انصاری قیس بن سعد
 مالک اشتر و سلیم بن قنقول بجالی کبیر ابن زبیا دخیل عمر و خرافی عمارت پسران
 خزیمه شتاب قیس بلالی محمد بن ابی کریمه ان الله عبده و بطریق دیگر بحری سعد بن حنف
 حجر بن عدی طراح ابن عدی اندوخل اندوخل و ابی دیکر سلمان فارسی ابو ذر غفاری معاذ بن اسود
 الکندی جابر بن عبد الله انصاری مالک ابن اشتر الخنقی ابی سقر الخنقی محمد بن ابی کریم الخنقی
 عدی الکندی عد بن حاتم الطائی عمر بن حنظل الخنقی عروة المرادی عمار بن یاسر الخنقی
 ابن الصوحان العبیدی عمر بن واصل الکسانی خنق ابن قیس نامی عمارت ابن قنقول
 خالد بن عمر السدوسی خلق دینار و جود شریف آن حضرت چهار طایفه شده اند اول فرایط و
 در حجت او غلو نمودند و او را خداوند است و طایفه دیگر که طایفه ثموده اند و تقصیر در حق او کردید
 و در انام از کعبه و طایفه دیگر از راه عبادت او را هفت دادند و در مرتبه چهارم امامت داشتند
 و طایفه علییه شیعیان شیعیان و او را با فاصله بعد از پیغمبر نام داشتند و او را مفضله میگویند که الله
 و کذبت کار را با ابعی مثل قسمت کردن از زانق خلیف و حاضر شدن در نزد تولد و غیره
 آنچه میخواهد میکنند و آنچه میکنند و خدا را در آن مدعی نیست سابعه اصحاب عبد الله ابن سبا
 از نصیریان روزی عبد الله با حضرت گفت انت انت یعنی انت اله ان حضرت خواست بگوید
 و بساطه مینرفت حضرت امیر شکری فرستاد و برخی از اصحاب او را بگرفتند و آوردند
 انحضرت فرمودند تا کوه را کنند و در اینجا آتش کردند و بوز آیند و چون ایشان را بر آتش
 می انداختند می گفتند یقین ما زنده شد که تو خدائی که ما را با آتش میوزانی و چون انحضرت را
 کشته اند زنده است بلکه زنده است و در ابروت و در هر دو از او است و برق ما زنده است

و اینها هم از اصحاب است

بزرگ خواهد آمد که دشمنان را بکشند و میدان را بکشند بلکه شیطان را بصورت علی کردید و کشته شدند
 غرابه از خالی گویند خدا بر مثل رابعی ابن اخطاب فرستاد و او غلط کرد و بجز فرزند از آنکه بگوید
 مثل غراب که بغراب شده است استغفر الله لعنت کند صاحب دلس را که بر شربت کردی سزا
 از علی بجز فرزند و بعضی گویند خدا است نیز بغیر از غالبان گویند که خدا بر شی و علی و فاطمه و حسن
 فرود آمد و ایشان خدا بنده غیره گویند که خدا بر علی هست فرود آمده و او خدا است و گویند او
 افضل بود از رسول خدا و این کفر است که در نزد طایفه هزاره و عربان مشح این است
 دارند و طایفه از ایشان بچشم فایده که مراد از سلمان و معاذ و عمار و ابو ذر و عمر بن ابی ذر
 باشند و گویند این بچشم فایده که مراد از جانب علی که او خدا است و اول اینها در بصره
 واقع شد که همشاه و نفر از طایفه زکونید که بود با شذا آمدند و گفتند زبان هندی که تو خدائی هست
 فرمود من خدا بنم من بنده خدایم ایشان قبول نکردند و اصرار بر این معنی داشتند و حضرت مالک
 فرمود که چاه می کنند و ایشان را در آن چاه کردند و کشته شدند و در کتابت بسیار شدند
 مسطور است که گفتند خدا است و ما در خدا امید داریم زیرا که او زنده میکند و میمیراند و آنچه سلبان
 میگویند خدا نیست و غلط میگویند بفرقت او راه نیافرد آنچه عوام الناس و قلدران و
 الارض در ایشان میگویند که آن حضرت همشاه و مرتبه نصیر را زنده کرد ایندو کشت داد
 می گفت تو خدائی بعد از آن خدا را از جانب خدا رسید که با علی کل دنیا بنده کند که او این بنده
 تو باشد محض کفر در نزد است و افر او دروغ است بر خدا و هر کس این را باور میکند یا
 با این دارد کافر است و ابد الابد در جهنم خواهد بود خدا غنی است از آنکه شریک در خدا فی
 و عبادت داشته باشد تعالی التدعن که آنک علو الکرد و آنچه نصیر برای العین از غالبان
 دیدم در سوخ همشاه ایشان است که در راه بغداد منزل مارون آباد رسیدیم و
 میان جنگل فرود آمدیم که غیبان و قهوه صرف کنیم با رقصا در وقت عظمی آتش زده بودند
 در کنار آن سیم قهوه گاهی اصلاح آتش میکردم و همه بر آتش میزدیم مالکاه و ستم سخت مرگ

مردی همراه با او در دم شد با کف دست رسیدی از آنس گفتم کارش سوزانید است از کف دست
 شما دعوی شیع میکنند و آنش شبیه از اینورانه میجو ای تو بنامم که شما شیعیان دروغ میکنند
 و علی را دروغ گفت نگاه آبی کشید این را خاند بار با کف دست دل علی تقدیر باطل
 و سخمای آنش بسیار برداشت و در کربان و سینه خود انداخت و دست در درون آنش در
 آن فرود بگردید با علی با علی میگفت مادت طوبی که آنش در سینه و بغل آن بود و فراموش شد و صفا متضرر
 نشد و روزش بخورد کوب دست او در میان آب بود بعد از آن رو با کف دست داشتند که شما
 بنیت غیر گفتم که تو علی استی گفتم بی من چه بردم از کسی ناگاه خیزی در میان داشت
 کشید ما رسیدیم که بر ما زنده بفرست هر چه تمام ز بسکم و سینه خود زنجیر میخورد و جرحی
 در بدن او بچشم رسید و در و با کرد و گفت شما نور علی را حاضر و حاضر نمیدانید میکشید که در غلب
 مثال است یا اگر در غلب صلی و موافق عقاید شما ریاده الله روز در قبر بنام پس همان حسد
 اصلی یا قالب مثال در حصار بنده گان و تولد ایشان حاضر میزد پس بجای میزد و از فرقه
 که او در بنیت این قدر راه چر میزد این را گفت و برخاست با جمعی مبادگان را در پیش
 و مار او داغ کرد و وقت عدد از و اوج آنحضرت فاطمه زهرا را چون آن سیده زان عالمی
 در حیات بود حرام بود بر حضرت امیرالمومنین که زن دیگر کرد و بر سر آنحضرت شرف
 و جلالتها و این از جمله خصایص است و اگر عاصم و حضرت فاطمه گفتند و همسری نمیداشت که در
 شهری گند و بعد از فوت آنحضرت امامت ابی العاص این رسع که دختر زینب بنت رسول
 گرفت و دیگر از و اوج او ایلی بنت مسعود بنیوی بود و اسمها بنت عیسی خنجر و ام المومنین
 و ام سعید بنت عروه و خنجر که نام او تولد بنت جعفر ابن قیس حنیفیه که چون ابو بکر میگفت
 میباید که از فرستاد و او را گشت حنیفیه را با سیری آورد و حضرت اورا در حضرت اورا مسلمان نمود و او را
 ساخت و بعد خود در آور دو چهار نفر ام ولد بود و عدد او لاد الحسن بن الحسین بود و در و چهار
 و عبید الله و ابو بکر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد الاصفه و یحیی و عباس و عون و محمد الاوسط است

حضرت
 در تاریخ
 ایشان از آنرا در حدیث آمده است

انث زینب البکری و ام کلثوم البکری و ام الحسن زینب البکری و ام بانیه و میمونه و زینب
 الصغری و ام کلثوم الصغری و فاطمه و ام المکارم و ام السکون و ام جعفر و ام هانم
 که در صغیر فوت شد و محسن و شقیق که سقط شد پس حسن و حسین و زینب البکری و ام کلثوم
 البکری از قبول طاهره اند و محمد که از خنجر و عبد الله و ابو بکر از لیلی بنت مسعود است و عباس
 و عثمان و جعفر و عبد الله از ام البنین بنت خرام ابن حارث است و یحیی و عون از اسماء
 بنت عمیس است که اول زن جعفر طیار بود و بعد از شهادت جعفر در سوز او را ابو بکر
 و محمد بصر رسید پس ابو بکر او را طلاق داد و آن حضرت او را گرفت و محمد او سطا ما در او
 بنت ابی العاص است و ام الحسن در طه کبری ما در ایشان ام سعید بنت عروه است از
 که نام بر دیگر از زنان کنجی اند و باقی ایشان از اولاد او در ام ولد است و ام کلثوم زینب
 بر سرهای جعفر طیار را داد و آنچه مشهور است عمر ابن خطاب ام کلثوم را پنج خود در آورده بود
 ابن را وندی و یکی از شرف فضیله شیعیه است انکار این حال نموده و منع صحبت این خرد بود
 و بر او بیت ابی بصیر از ابی عبد الله محمد ابن مسعود از محمد ابن جعفر ابن اسمعیل از ابی عبد الله زینب
 از عمر ابن از بنده که او فرمود که از حضرت امام جعفر صادق سوال کردند و گفتند ای محمد
 و بنو امی ما اهل سنت ما را الزام نمینماید و اسکات نمینماید در زوج امیرالمومنین دختر خود ام
 کلثوم را بعد از این انتخاب و میگویند که اگر عمر رضی امیرالمومنین بنمود پس چرا دختر خود را با او
 میداد و بکنج او راضی میشد و در حالت این سوال آنحضرت تکیه کرده بود در آنست
 و فرمود ای جامعی هستند که میگویند امیرالمومنین واقع شده بود و دختر خود را با او میداد
 بی بعضی را عقدا و صحبت این واقعه است حضرت فرمود که آن کرده که کیش را عقدا است
 از خنجر که گاه نیست اولاد خود و در احاده اند و از هدایت کاطه محفوظ نگذاشتند و دروغ میکنند
 و اینجالت از امیرالمومنین واقع شده و این خبر وقوع نیست و از جمله افترا و بیعت است
 امیرالمومنین قادر بوده که دختر خود را که میداد و بومی از و جو خلاص کند از عمر و یا فرزند خود را

۱۵

بهر نزد که فرمود من این حصه را برای شما بیان کنم بدانید که چون عمر بر سر خلافت نشست
 شد کسی نزد امیرالمومنین فرستاد که کلمه را خطبه کرد شاه اولیا بدان کار با کرد پس عمر
 به عباس که عم حضرت امیرالمومنین بود گفت ای عباس اگر شما هم کلمه را بمن نزد بخوانید
 من ترا از منصب تو عزل کنم و دیگر کسی خواهم داد عباس چون این حکایت بشنید سید این
 حال را با امیرالمومنین عرض کرد شاه اولیا از گفتار او اشاع نمود چنانچه عباس معلوم کرد
 که حال نزدیک ام کلمه بود بجهت سید چون شاه اولیا معلوم فرمود که به صورت واقع نشود
 و عزل عباس خواهد کرد کس بطلب جنید فرستاد از اهل بخران و نام جنید بجهت حضرت
 بود پس چون آنحضرت جنید را طلب کرد آن جنید بخدمت شاه اولیا رسید فرمود که کس
 ام کلمه در آمد و بعد از آن او را بخانه عمر فرستاد و هر گاه عمر میخواست که با او مقاربت
 ممکن نمیشد و در این حالت حیران بود و میگفت ما فی الارض من اهل بیت است که من
 باشم یعنی در روی زمین سحر زود مکار تر از منی باشم اهل بیت و منجاست که حال خود
 با اهل بیت اظهار کند که دست جنید شکم او را پاره کرد و بعد از قتل او مسجدی بنام میراث او
 میرسد از میراث جمع کرده متوجه بخران شد و بعد از آن حضرت ام کلمه را اظهار کرد
 و برد ایت دیگر عباس گفت روز جمعه حاضر شدم که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس انما
 من اصحاب رسول الله فذنی و جوحضی بقدر اطلاع امیرالمومنین و حدیثه فماتم قانون یعنی
 ایرومان بدرستی که مردی از اصحاب رسول خدا را کرده بزنی شوهر دار و امیرالمومنین
 بهشتانی بر آن اطلاع یافته شما هر چه میگوئید بگوئید از جهات او از نیرنگ عمر را
 بگوایه چنانچه نیست اگر میفرماید آن را بی را که بشیم پس از عمر بر نر آمد و با عباس گفت که علی
 و شرف در این نزد ای کلمه کلمه عباس بخدمت امیرالمومنین آمد و مقدمه مذکوره را نقل کرد
 حضرت فرمود من پیش از گفته شما دانستم ولیکن من این کار کلمه عباس گفت او مرد
 صاحب تیز است اگر تو نمکنی من بصورت کلمه که فرود آید بی رفع صورت بشود چنان

خیال

خیال کن که این دختر بوده پس عباس بهر گفت که اگر علی این کار کند من میکم و دم و در
 حاضر کرد عمر گفت عباس عم علی است بوکالت او و دختر بمن میدهد و عباس کلمه
 بهر خطبه کرد و بروایت دیگر ام کلمه چهار سال داشت عمر چهار هزار دینار مهر او را فرستاد
 و او را بخانه برد چون برد امین خودش نشاند ریش عمر را گرفت و سیلی بر عمر زد عمر
 او را بر زمین نهاد و گفت این حمیت از منی باشم است فاضل مندی در کتاب خود
 چنین ایراد کرده که جنید هر شب بفرموده امیرالمومنین در پہلوی عمر میخوابید و ام کلمه
 شاه میخوابید و بعد از این حکایت مثل حکایت سید زن فرمود و لایات آنحضرت که
 مطهر مدینه مشرفه و بخت و تمامه و حجاز و سوادان و بهره و جزایر و موصل و حلب و اعراب
 و الطاب و بخران و یمن و طالیف و مصر و مدین و سیات و نکرت و جبل عامل و دیلم و
 و شوش و جوزین و فارس و بنا در دوزخه و اردشیر و خرد و اصفهان و قم و کاشان و یزد
 و دیلم و طالقان و قزوین و ساوه و استراباد و خوارزم و تمام خراسان و پنج و کرمان و کرمان
 و سبستان و سبائل و غزنین و هرج و مرج و ما زندان و کبکان و اذربایجان و مراغه
 و لایات بران و کردان و اردبیل و مردم بادی و ری و شهریار و طوس و جوان و قبا
 و نهند و اهل فرس و روم و تاتارخان و ارنادت و کرکوک و اسکندریه و دیار بکر و کان
 در بای فارس و عمان و محاب و سعید و مسکد و الحسا و قطیف و بحرین و صحاب و صغافریه و سپید
 و عدن و جده و قادیسیه و نهران و مدین و کنعان بخر اشام و بیت المقدس و ایچا
 و یزد و شالایم و اردون و الطایکه و عسقلان و انیکه که بغوان منصب در تصرف معوی بود
 باقی و لایات معنوی فی الاسلام در تصرف آن حضرت بود سلوک آن حضرت بار خا
 چون زمان خلافت در قبضه اقتدار فرمانفرما فی انهر سهر است بود لایات رسید
 بعد از آنکه بیست و پنج سال در سایه از خلافت خلفای گذشت بود و تمام عمال عثمان
 از لایات مغزول گردانند مثل سعد بن عاص از کوفه عبد الله عامر از عراق و غیر

در این خطبه

ابن پی سرح را از مصر و موهب را از شام دو لید این محمد را از اندلس و مرو است دیگر
گفتی: ابو موسی اشعری عاقل کوفه بود و او را معزول کردند و فخر بن عباس را و ابی بکر
کردند و سهل بن حنیف را و ابی مدینه کردند و ایند عثمان ابن حنیف را و ابی بصره کردند
و بعد از عزل او و ابی عباس را بصره فرستاد و غلیظ او زیاد این امیه بود شعری
قیس کنندی که عثمان او را و ابی ادبها بجان کرده بود تا حدود درای طبرستان و خلوص
عرب و هر حد و در اخذ او را معزول نمود و مالک ابن حارث نخعی را امیر حبش نمود یعنی
پس از زین محمد ابن ابی بکر را فخر مصر شنید که در باز مالک را حاکم مصر کرد و ایند
ابن سلمه بن عبد المطلب مخزومی عاقل بکر بن بود او را معزول نمود و نعمان ابن مجلان را
حاکم بکر بن نمود و مصعبه ابن عمیره شیبانی از اردشیر معزول و باز مالک داد و در
بسلطان فارسی داد و پادشاه مین را معزول نمود که چون شیعه آن حضرت اگر روز
بر بازار میکرد پیاده در آن خود را بر دوش مبارک خود گذاشته و مردم را بضحک میکرد
و از عذاب الهی قهر ساند و در آن روز و کین در مردم را در بازار را در دست میکرد و حدود
جاری میبخت و خود بخش مبارک گوشت و سایر با بخت خود را میخورد و بر دوش بر
میداشت قنبر و سایر و مولیان میکشید یا امیر المومنین باده ما بردارم در جو
ابو اعیان اخیل روزی غلام سیاهی در نزد آن حضرت اقرار زد و می کرد حضرت
فرمود تا دست آن سیاه را برید سیاه دست خود را برداشته از دار الاماره برود
و کینه میکرد و آن حضرت را مخرج می نمود و میکفت مرا از عذاب الهی نجات داد کسی نام
بود مرا از عذاب نجات داد کسی که بیشتر پیشین و پیشانی سفیدان بود یکی از اصحاب
این را شنید آمد و بخدمت آن حضرت عرض کرد که آن سیاه شمار مخرج میکند با وجودیکه
دست او را بریده این حضرت آن سیاه را طلبید و دست بریده را بجای خود گذاشت و
کرد دست او بحال اول حادث نمود و حجاب او آن حضرت بعد از حضرت رسالت

اللهم

الفاتحه در امت که در ایام سلطنت خلفای مکه از زمین مشرف مکت نکرد در ایام خلافت
دی حرب اول آنحضرت جنگ جمل است که از اقبال ناگشین میگویند برای آنکه طلحه و زبیر
برای امارت بصره و کوفه با حضرت بیعت کردند و چون بر آن حضرت نفاق ایشان ظاهر بود
حکومت این دو بلاد را با ایشان نداد پس طلحه و زبیر بیعت کردند و حضرت آن حضرت را
نگه داشت و بجهان عمره از مدینه بیرون آمده عایشه در کوفه بود او را برافشاند و در بصره نهادند
چون بخواه آب رسیدند سگان آنجا بفریاد آمده عایشه رسید این چه است کی گفت آب است
عایشه شیمان شد زیرا که آنحضرت رسالت شنیده بود که یکی از زنان او بغرم قاتل ظلم بود
و در زمین و آب جو آب رسد سگان آنجا بجا برود و حمله آوردند و صد گفتند طلحه و زبیر فی الحال
بجای کس بر یافته آمدند شهادت دادند که این آب جو آب نیست و این اول شهادت بود
که در ایام اسلام دادند و هاشم را راضی کرده برداشته و بصره بردند و عامل آن حضرت را برود
کردند بصره را به تصرف در آوردند و میان آنحضرت و ناگشین حرب واقع شد آن حضرت ازین
مشرف بیرون آمده بصره رسید و هودج عایشه را بر شتر لول که عرب از اجمل گویند بستند
و سوار شدند و نام آن جمل عسکر بود عایشه چون نام شتر را شنید باز نشاند شتر را که آنحضرت
رسول شنیده بود که یکی از زنان من عسکر نام است در بصره بر شتری عسکر نام سوار
شود طلحه و زبیر باز شغف اوست دادند و شاهر جمل کردند که این شتر عسکر نام نیست پس عایشه
در معرکه که سی تا دو اصحاب آن حضرت هفتاد مرتبه شتر عایشه را بی کردند و اطمینان چون باز
شتر آورد و عایشه سوار شد و در کتب بود از کتاب کلومین فرمان مصلحت است که صفورا
بنت شعیب زوجه موسی بعد از وفات آن حضرت با یوشع ابن نون و صبی او شتر سوار
بالشکر عظیم جنگ کرد صورت کتابت امیر المومنین لبوی عایشه اما بعد برستی که تو برود
اندی از خانه خود در حالتی که خاص شدی بخدا و رسول خدا و طلب میکنی امر بر آن که عبادت
و خدا را از تو و زنان دیگر ساقط گردانیده و همان تو نیست که میخواهی اصلاح کنی میان

۲۰۹

مردمان پس خبر ده مرا که کی زمان ریش کنی گردند و سرد اسبابه بنده و کان تو این است
که طلب کننده خون عثمانی و عثمان مردیست از بنی امیه و زنی از بنی تمیم این مرد و زن
بجان و عمر خودم که عارض ساختن طار او بر دوش خود کردی صحبت را و آنچه تو در کشیدی
کنه او بزرگتر است از کنه کشندگان عثمان و بختم در نیادم تا آنکه مرا بخت بد بناوردی و
بچوش در نیادم تا آنکه مرا بکوشش در بناوردی و حال آنکه تو در پیش کشندگان عثمان بودی
و میگفتی قتل عثمان قتل الله تعالی یعنی بکشید این ریش همین را جدا بکشید این ریش همین را تو
اولی بدان و بیت و خون عثمان بودی خدا منی کرده است زمان پیغمبر را که در خانه نشینید
و پیران نیاید و طلب امری که از ایشان نباشد بکشند زمان را بکشند کسی چه کار این است
و فرمی که از تو صادر شد اسلام را هلاک کردی و فرزندان خود را کشتی ای عایشه از خدا سپاس
و بمنزل خود فرستیدین جواب نامه ای پس ابو طالب کار از عتاب گذشت و من با عیال
و فغان برداری تو داخل غیوم پس هر چه میخواهی بکن و آنچه از دست بر آید بقبول کن پس
حضرت محمد ابوبکر را فرستاد و گفت برو و بگو که از این فرمی که از تو صادر شد اسلام را هلاک
کردی دست بردار و اگر ترا اطلاق میدهم محمد که آمد فایده نکرد و بر کشت و جنگ در کشت
حضرت محمد خفیه را فرستاد که برو شتر عایشه را بی کن محمد آه خنجره همراه گرفتند و او دست
که بر شتر عایشه دست بیاورد بر کشت حضرت ام حمیم را فرستاد و حضرت آمد و شتر عایشه را
بی کرد و دولت او را امر ازین کرد و او را گرفت چون بر کشت و بگذشت پسر بزرگوار او محمد
مجلس شد حضرت فرمود ای فرزندم بگیر مباحش از اینکه بر عایشه دست نیامدی که تو فرزند منی
و حسن فرزند رسول خداست و در این تفاوت بسیار است و اهل سنت میگویند عایشه ازین
عمل پشیمان شد و چندان گرفت که کور شد و توبه کرد حضرت توبه او را قبول کرد و توبه عایشه
نزد شیعیان اصلی ندارد و اقرار عایشه بتقصیر خود در غشری صحیح الا بر از جمیع این غفلت
میکنند که داخل شدم بر عایشه پس با کشف که کی دوست ترین مردمان بر رسول خدا و کی غرض

ترین مردمان و گرامی تر بود گفت فاطمه جمیع گفت سوال من از زمان نبود بلکه از مردان است
عایشه گفت شوهر فاطمه چه منع میکند مرا و با زید از آن که گویم حق خدا که اگر روزی بشم من است گفتم
جمیع گفت پس چه برین دشت ترا که با او کار زار کردی پس عایشه رویا که از آن تر کشید
و بر روی خود فرود آورد و کسب گفت آری امری بود که جاری شد بر من که جنگ تمام شد
سی هزار کس از لشکر عایشه کشته شده بودند و بر او است دیگر سی هزار کس از طرفید کشته شده بودند
و چون عایشه را گرفتند شاه جهان پناه فرمود و داخل بصره کردند پس عمار را با سر دما لکت تر
رفتند نزد عایشه بسمات عایشه گفت یا ابا البقضاء این کیست که بر او است گفت لکت است
گفت تو بودی که این کار را کردی و معرکه با عبد الله زید را در ابرغان اقلندی و بخواستی کشتی
ما لکت گفت بی و اگر نه این بود که عبد الله زید بزرگ بود و در آینده او را می کشند و رحمت میدادند
مسلمانان را از دست او عایشه گفت که نشنیدی قول پیغمبر که فرمود که نمیتوان کشتن کسی را
مگر آنکه بعد از ایمان آوردن کافر شود یا زنا کند بعد از آنکه محض باشد و یا کسی بجرام کشته باشد
گفت یا ام المومنین یکی از این سه چیز برای خاطر می کشتم یعنی مرتد شده بود و عبد الله زید را
عایشه بود پس لکت این شتر انش کرد عایشه لولا انی کنت طایبا ما لانا لقیبت
این جنکت یا لکت عینه پدید و آثر حال بخورده با نصف صوت اقیلونی و مالک فطم
تفرقه از دعایم دفنه حدت عید با العجاظه بار کا فحاه یعنی اکل و شبابه و انی شیخ لم کن
مفالات امیر المومنین در معرکه با زید چون صفوف قتال آراسته شدند زید بگریه که آمد مبار
جلید امیر المومنین بگریه که رفت زید بر رسید با امیر المومنین از شمشیر تو اینم حضرت فرمود دل
و بعد از آن گفت یا ابا عبد الله چه بر این دشت ترا که این کار کردی گفت از برای خون
عثمان آنحضرت فرمود که عثمان را تو و اصحاب تو کشتید پس و جب است بر تو که فدیه
خون عثمان را بدهی و لکن قسم میدهم ترا بجزایم که بجز او که فرستاد دشت قرآن را
بر پیغمبر خود و بجز آباء دت می آید از زید که رسول خدا میگفت ترو آیا علی را دوست میداری

تو گفتمی که چه خبر باز میدارم دوست داشتن خردار دوست ندارم و او سپهر خالو گوی
 رسول خدا فرمود اما تو فرمودی چون خوابی آمد بروی خروج کردنی و تو قسم کنده بروی خوابی
 بود پس زبک گفت خداوند این چنین است آن حضرت باز قسم را عاده فرمود که ای امانت
 میاید که آیا رسول خدا از بنی عبدمنوف میاید و تو با او بودی دست ترا گرفت و من
 کردم آن حضرت را و سلام کردم بر او آن حضرت بروی من خیزد و من بروی او
 خیزدم پس گفت ای زبیر و انکار سپهر ابوطالب را هرگز در زمی باشد که تو مردن اتی بر او
 یا زبیر و قسم کنده باشی بر او زبک گفت بی خداوند این چنین است که تو میکونی لکن از تو اطمن
 رفت است اگر این را زودتر بخوانم من می آوری بر تو مردن منی آدم پس زبیر از آن
 برکت عایشه گفت یا با عبد الله ترا چه بر این داشت که برکتی چه دیدی زبک گفت این
 دیدم که خود را در موقف شرکت می نمودم و اسلام نپذیرفتم و من در کار خود نیامدم و شک در آمد خود
 بهم رسانیدم پس صف را نگاه داشت و از میان لشکر مردن رفت و فرود آمد بر کوهی
 از بنی تیم در وادی الصلح پس او را ضیافت کردند و در میان جموع حجازی عفت او
 روان شد او در خواب بود سر او را بریدند برای آن حضرت آوردند چشم جابره و او
 آن حضرت فرمود که از رسول خدا شنیده ام که فرمود بشیر لقمان بن صغیر یا انار این
 خود را از غصه کشت و بر دایمی در فواج نخر و آن داخل شد دوران حیا چشم فرست
 و این جموع زبیر با شکر عایشه بود چون دید که لشکر کشت خود را باز بقتل زبیر افتد فرمود
 زبیر که در کشتن زبیر کمان توانی داشته باشی و برو ای یک چون سبزه را آورد آن
 فرمود که کی بتو گفت زبیر را بگفتی آن ملعون گفت تو بد امیری بوده حضرت فرمود تا کرد
 او را زبیر و زبیر با قاتلش به جنم رفت و شاه رخ بخاری اوالات زبیر را از ابن عبد البرنا
 با چاک کوفه بعد از آن گفته که مردان به عکاش گفت بخدا که چاکس کشتن عثمان هر صحت
 از طایفه بود پس غلام را سپهر خود را ساخت بر زبیر لودی لطف از جنم و بر بطلان خود

بگوش

سپوش مشون بهوش آمد دید که خون از رو است و کارش سخت شده به غلامش گفت
 مرا بجائی برسان غلام گفت نیندم کجا رسانم گفت سبحان الله خون مسیح قرشی را صانع
 از خون خود گمان بچرم کلین برتبت که از جانب القدرین سیده است و زبیر ای تری که
 بر حق او آمد زبیر غلی شد معلوم نبود که آن تر از که بود و دست که روزی در جمل زبیر بخواست
 که حجتی ظاهر کند گفت یا علی ز من از جگه شتره پیا شدم و این همه از اهل بنی مشند حضرت امیر
 از زبیر سید که آن ده کس کیانند پس شروع کرد و ن کس را شتر دو آن حضرت را نام زد
 حضرت فرمود و توه کشتی ذن شردی بار دیگر شتر دو حضرت را داخل کرد پس حضرت فرمود
 یا او که من داخل گفتم بی فرمود تو گواهی دهی که من از انانیم گفت بی فرمود که گواهی میدی
 که من از اهل بنی مشند گفتم بی آن حضرت فرمود بخدا قسم و خدا را گواه میگیرم که من این
 شنیدم که تو از اهل دوزخی و در صیحه بخاری مسطور است که یکی از اهل حبل الله بود که او
 بکره نام گفته در از در جمع کثیر دور بود عایشه را گرفته بود و ذو از زن رسول الله در خواب
 تر و در بچم رسیده چون پادم آمد که روزی در خدمت رسول الله مذکور شد که اهل
 فارس زنی حاکم است آنحضرت فرمود لکن لطف الله تو ما و او امیر امرت یعنی هرگز
 فلاح در ستکاری مباد جماعتی را که زنی مستولی امور ایشان باشد از آن تر و
 خلاص شدم و این کلمه نفع و عجب بهم رساند و جهاد دیگر با قاسطین است که لشکر متقا
 اند و اهل سنت او را در این جنگ مشاب میدانند و میکو بند مجور در جنگ مجتهد
 حافظ ابو نعیم شافعی در تاریخ خود گفته عجز تر از که مسلمانان او را مجتهد میدانند این مقالة
 نه از روی جهنم بود بلکه از روی مبارک و دعنا بود و این جنگ در صفین که موصی است
 در میان کوفه و شام واقع شد سبب انکه امیر المؤمنین او را از انار شام غل
 داد قبول نکرد و گفت سپهر عثمان و اهل شام کرد ایند عثمان خلیفه مقبول بظلم است و
 بعد از او امیر المؤمنین و خلیفه منم در است او یک روایت به مقصد هزار کس و بر و ای

چهار صد هزار کس و کمتر که از آن لشکر از بلاد و امصار و قبایل اعراب جمع کرد و بر
 خون آلود و عمارت را همه جا میکشید و ایندو بهانه طلب خون او میکرد و عرض لشکر او در وقت
 و در آنجا لشکر فرود آورد و بعد از سه روز و سیل بن جانین نهادند و در وصف سبب و لشکر
 چنانچه در سه هزار کس بود و بی نو هزار کس بودند از ایشان چهارده سال دیگر همراه بود
 چون با پی مبارک برکاب گذشت بر پشت درویشگر که در خطاب کرده کان درندگان کرده فرود
 که بخار غمزه آنرا میکشیدند و به طالب شجاع نسبت دادند که من از عمر فرزندان آدم شجاع ترم که در آن
 ایشان را می کشتم ایشان بچشم فریب میدادند و آنچه از من لیت را خواندند و از جنگ در شرب و شرف
 و شرب را بقیه فریب میدادند و سبب که هر جمع هر است و بره که را گویند و سبب که بی شجاع
 که از کثرت لشکر شقاوت از خدا و خلق او من استمانا در پیشگاه او در بر جنگ است
 جیش بود یعنی سپه لاری نامم این عقیده بنانی دفاص علامه بود و او را در حال میکشیدند برای آنکه بسیار
 و تیغ بود در کارزار این حرب نمود و بادیس القری نزه پوشید و بال که معاویه حرب نمود و در آن زمان
 ذوالشعبه او بن نیزه پوشید و بالشکر معاویه حرب نمود و انا در جنگ جمل نزه پوشید و بنمیشد و در
 نیست و در وقت سر آنحضرت نماز بخرد و فرود بود که باقی با امیرالمؤمنین است یا با انظار خند چون
 نماز را سر کشید شد و نیست که با آنحضرت نیز که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که در مکه بود
 و حج با عیال و عیالت القمه الباخیه پس خیزد و لشکر جنگ کرده اند شنیده شد احوالات عمالین با سر نمود
 سال دشت یا در دنیا و در نزه پوشید و سبدان نیت و فریب بیصد و جهل نفر را به چشم فرستاد
 بضررت ابوهاریره می از تب در افتاد و سر او را این خوی سبک برید و در اشت و با ابوهاریره
 میگردد و میگفت من کشتم او میگفت من عود این عاص گفت تا این دو نفر خنجر میکشیدند بر آتش
 این سخن معاویه رسید بعد از آن عراض کرد و گفت چه میکنی جماعتی که جان خود را فدای میکنند
 و جنگ میکنند بی کوفی هر دو در چشم فرود آمدن عاص گفت من میدانم که چه میکنم کاش پیش از این
 بیست سال مرده بودم و دیگر حضرت رسالت فرموده بود که آنحضرت عمار جماعتی را فرستاد بود

لاری

در دنیا بود و آنحضرت شد و در کعبه جماعتی شیری خورد تا بدیدد شهادت رسید و احرامین بیعتی از صحیح
 بخاری نقل میکند که بعد از آنکه سر عود این عاص بر پیش کشت که کشیدد عمار را و تحقیق که رسول خدا
 فرموده بود که عمار را میکشیدند تا بغیر عود عاص میخورد گفت آیا شنیدی که بعد از آنکه سر میکشیدند
 از کس که آمده بود هر کس که آورده کشته است عمار را و این شام نیز چنین کشیدند این سخن بی رسید پس فرمود
 از این قرار رسول خدا قتل محمده است که حمزه با آمده بود و این سخن را نسبت با این عباس میدهند
 که او بخام چنین فرستاد و احرامین جنبل این را در مسند خود ذکر کرده است و در این جنگ از لشکر کعبه سید
 هست و سه هزار کس کشته شدند و کمتر از این هم کشته اند و در این جنگ از امر امامت را آنحضرت است
 اشتهر و نیزه در عمار او سس القری و نامم مغال بشرف شهادت مشرف شدند که سید که چون امامت
 آنحضرت دهن کرد و در آن حالت که بر میگردد و تمیز فرموده از سبب پرسیدند فرمود که سید که سید که سید
 سوال کرده اند از رسول گفت چون پیام رسید سبکی از لشکر کشید و با ایشان انداخت که محبت بر
 میکردید امام من بر بالای سر من بیستاد و خداوند عالمیان علی دیگر فرستادند بکنین که بر کردید که گفت
 حجت خود را میدادند این قول نزه فقیر ضعیف است و اما آنجا از اخبار دیگر ظاهر میشود آنحضرت با
 بیادشابی مصر فرستاد و در آنجا فوت شد و الله اعلم غزای دیگر چون آنحضرت از مکه ای صحیفه
 شد و مقدمات حکمین واقع شد پس که شنیده و در آنروزه هزار کس از لشکر آنحضرت در عابدترین
 و فاضل ترین و قاری ترین اصحاب آنحضرت بودند از دین بدر فرستادند تیری که از کمان بجهت
 و آنحضرت را مواجبه و فلانینا سزاگشته که تو کافر شدی و در هر یک در آن با تو بر باد و جهالت و چرا
 اسم خود را از نامت نمونان اخراج کردی در نوشتن کاغذ از لشکر آنحضرت جدا شدند
 و بطرف کوفه فرستادند و اگر دانات را حزاب کردند و جمع کثیر را کشیدند حضرت با چهار هزار کس
 ایشان فرستاد و بعد از آنکه عاص را نزد ایشان فرستاد و در فدا ایشان کشید علی پیام
 سخن کوئیم پس این عباس بر پشت و آنحضرت بجز که آمد و بعد از آن که او که سر او را ایشان
 بجز که آمد و از آنحضرت امان گرفت و در آنروزه از رفیقان او نیز آمدند حضرت فرمود که هر از این

و سبب دیگری شما چست خداوند تعالی کرد جنگ کردن مجبور را مصححان را بر سر نرفته کردن و در
خوردن ابو موسی اشعری در حکم آنحضرت فرمود که یا این کو این بود شما کفتم که اهل شام با شما
میکنند مبادی عهد السبعین بر دو شاکه نشدند ابو موسی بر دو در اجماعن تقصیری نداشتند
شمارا با شد این کو گفت راست گفتم یا امیر المومنین و با ده نفر از اصحاب خود از درون
رجوع میشد و باقی لشکر متفرق شدند و عهد الله و عهد راسی و بر قوس این در جنگ
بندی اسدی بر کشید و آمد با لشکر خود ان نزول کرد و در خندان موضع است حوالی بغداد
گویند که ما شاکه است و در اینجا آنحضرت ایشان را موعظه کرد و بشت هزار کس ایشان کشیدند
و گفتند التوبه التوبه یا امیر المومنین و از شمشیر آنحضرت این شدند و یکبار رفتند و چهار هزار کس
پی کم دریا و بحر بسته اند و عهد الله و عهد راسی و عهد راسی که با تو میکنیم چه اهم بود عهد
در در قیامت یعنی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس علی بن ارقم و فرمود فل من نیکم الا
احم الا الذین ضل سبیح فی الجوهرة الذی اوهم بحیون صنعنا پس انش حرب بلند شد و از چهار هزار
لشکر آنحضرت نه نفر شمشیر و از لشکر خوارج نه کس بر رفتند و بعضی گویند عدد لشکر خوارج
هزار کس بود و این حرب را قتال مارقین گویند و از آن نه نفر دو نفر کشته شدند و هفت نفر
ایشان مشهورند و دو نفر دیگر کشته شدند و در اینجا وطن کردند و در اینجا نسل ایشان
با باضه خوارج عثمان را با باضی میگویند و دو نفر کشته شدند و با باضه خوارج عثمان را با باضی
کشته شدند و بعد از آن بسیار شد و قلاع و مشهر با ساختند مثل مسکه و جلفار و
و هله و سوز بقیه خوارج در اینجا بستند و وقت بسیار در آن روز کثیر دیگر کجایت و بتل و در وقت
دیگر آنحضرت حرب غطفی با کس نکرد تا از دنیا رحلت فرمود و ذکر ذهاب خوارج ایشان مفسد
شده اند و در و در ارقه و با باضه و بخرات و عثمانیه و کوسیه و تا مینه و مرثیه و عینانیه و بخارده
و صغیره و خفرانیه و بر خوریه و صحاکه و بنی ثعلبه و ابتریه و اصل ایشان خنجره بودند از ارقه و بخارده
و بخرات و صغیره و با باضه همه بخت گویند اما است بشوری بود و در حقیقت است و شب

آنحضرت امیر المومنین و علی و زینر و عایشه و عثمان میکنند و دو تایی دیگر دوست میدارند
که عبارت از یحیی بن یسار است و مع میکند این طبع مرادی را و خوارج گویند اصحاب کبیر است
مشرکند و اصحاب صغیر فاسقند و هم چنین گوید کان اصحاب کبیر نیز مشرکند و مباح بود جن
ایشان از یحیی بن یسار و اما ضمه گویند هر که برخلاف ایشان بود از اهل قبله اموال و سلاح هر چه
در حرب حاضر کرده باشند همه حلالست و عینت بود در فرزندان ایشان و گویند در حقیقت
ایشان در اسلام است الا لشکر کا و سلطان و کوهی مخالف خود را تا اهل و هر که برخلاف
ایشان باشد یا گوید کان خود در جنم نند و گویند که مسلمانان در در آنکه باشد اگر اسلام ایشان ظاهر باشد
کشتن ایشان و کالج ایشان و میراث ایشان مباح بود و در جاد ایشان شوان توهف کرد و کج
توهف کنندگان فرستند و گویند که کان مشرکان با پیمان در جنم باشند با او گویند قتل زانی حاضر لیل
و جب است در جم نباید کرد و گویند خیانت در امانت کسی که خلاف ایشان است حلال است
لازم نبود گویند نصاب در سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار قطع و جب است و قضای میمانند
واجب و اندوشتا گویند و قنوه را حرام میدانند و زنا می غرب و غریب را جایز میدانند و ایام
اغذ که او را و جب میدانند و این ذهاب ارقه است آنچه لغتیم و ارقه اصحاب نافع بن
نخعی باشند و با عبد ابن عباس بسیار مناظره کرده و از شجاعان خوارج است و آمد بصره و از آنجا
رفت و با مصلب حرب کرد و مصلب او را از بصره بیرون کرده با هو از رفت و از آنجا بیرون
کردند و بقراتش شدند از فارس که بان صفرا بینه از خوارج گویند اولاد مشرک را با پیمان
در جنم باشند اما بیرون آیند و گویند از خالفین در آنکه است که در اینجا اقامت کنند که فرمودند
الناس من یحکمنا تا اخر در شان دشمن علی نمیدانند و گویند اولاد مسلمانان کافران
و مشرکان نه ولایت است و بر امانت ایشان تا اوقت که با نفع باشند و ایشان را
با سلام خوانیم اگر قرار کنند ولایت ایشان را لازم بود و الا بر امانت ایشان لازم بود و گویند
تا تک نماز کا و دست از جنم و از علم کافر است و گویند حلال است و علی غلام که در در آن حرب

ایرگنی باو و علی در هر دو مورد جموع و نصاری بخارده گویند اما مست از زن دست است چون قیام بان
و مردان قهتر ایتمند کرد باو هرگاه آن زن تواند با مخالف بود مرد کردن و جهت ترک آن نزد او بردن
عزیزت شایز نام بود بخدات از اول بخد این عامر بن عبد الله که مضمونی اند از نزد سالی او است و در
است کرده در مقابل عبد الله بن زینب علی است که در آن وقت از آن روزی بعد الله کرد بنده در آن وقت
و با یکدیگر مخالف کردند بخد بنابر رفت و نافع بصره و سبب مخالف آن بود که نافع مسکنت
و از جهات و توفیق بخد آن کرد که کفر بود بخد گفت تفرقه و او بخد است که بخد معرفت خدا و رسول خدا
در زن و مال مسلمانان را حلال میداند بخد بخد از آن کرد آن بد آنچه خدای فرستاد است و است
و غیر آنکه کفر که از شرح منقولی شده است آن وجه نیست و گویند هر چه در هر که با جهنم بود و چیزی
حلال کند و حرام بود و است و هر که گوید این جمله محلی است و منوجب عقاب باشد و با کسی که
جایز بود و جتهد را عذاب کند که فرود در غیر از خصیته خواهد بود و گویند میان شرک و ایمان مسکنت
و آن معرفت است و هر که معرفت خدا و دیگر چه نادر معرفت رسول و آنچه تعلق دارد و از او
قیامت و ثواب و عقاب جاهل بود و در کتب شدن بعد از آن بدون معرفت کافر بود اما
نه کافری که معذب بود و بریند از خوارج گویند خدا رسولی از پیغمبر است و از آسمان کتابی بوی
رفت مسند که هر چه باید در آنجا باشد و شریعت حضرت رسالت منوح کرد و گویند است صامیان
که خدا در قرآن یاد کرده است این است بود که صامیان دارند در دست و گویند که گوئی
در این اهل کتاب نبوت حضرت رسالت هر چند که مسلمان نشود و است او را و است
و گویند هیچ محبت نیست خدا بر اخلاق در توحید الاخر با اشارت که فایم مقام خد باشد که او را
و قوف در شریعت بنا شده و قومی گویند خدا بر او الوهت است رسولان اگر ایشان را مقرر بنا
و قومی گویند هر که چیزی بوی رسد که حرام است و قبله کرد اینند و است باید که قبول کند
و استفا و نماید و قومی گویند وجه نیست رفتن چهار جمعه بلکه جماعت و حج کردن و حج
اسباب طهارت الایمن طاعات که معرفت حق است و گویند که کسی عیب مقدس نماز کند در دست

بزرگ آن قبلت و جهود ایشان گویند با عارفانی شود زیرا که عالم را از هر خلق فیرند و خلق
عالم نمازند بر عالم نماز و عود آن مجال است سخا که دو اقیه گویند رو بود که مسلمان که نیز کافر شد
چون در دایره نبوت باشد کجای زن مسلمان با کافر دست بود و بر عکس هر مضمونی شمله گویند در دست
در ایمان و در هر دو زبان گویند و از خوارج است و گویند هر کس که کفر از صا در شود
از آنکه در بر دانی بر ند که در نزد کافر گویم او را بعد از خد کافر گویم که چون امام کافر شود
برعت در گناه نیز شریکند و کافر شود و هر شریکی که اصل او حلال بود چون کسی حذر دست شود
و ترک نماز کند یا چیزی از بسیاری او شتام و در آن مستی کافر شود و در او هیچ توبه نیست
از خوارج خبری اند که در مسلمانان کافر میگویند و در ایشان گویند و مسکری که ترک
آن با راقب کبائر کفر بود شراخیه گویند چون صوفیه در کفر است و در هر گاه حلال خون
مخالف ایشان از در اقیه حلال دانند و غیر شرک گویند صوفیه رضای الهی است و هر زن که عبادان
کجای او حرام دانند و بسیار بن سید رئیس خوارج گویند که خدای تعالی خلق نماید در خد او
جوارح و کشید از خوارج میگویند که آن ذریع که از آب آسمان حذر در آن ده یکت نکو است
که واجب است و آن کسانی که در اطراف مسلمانان باشند و شریعت ندانند معذورند و هیچ
و عیب نبود که لذت اعیان عمر شریف و مقدسی حضرت این مشهور است شصت و سه سال است
و شهادت با سعادت قس در شب جمعه ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت واقع شد
بضرب عبد الرحمن ابن عمارادی بجا رفت در آن ابن مجال و شیت ابن بکره و تحت این
کندی و قطار شیت خضر و کهنی شیت و جمال قرآن حضرت را نقل کرده اند که در شیت
مذوده سال از عمر مبارکش گذشته بود که حضرت رسالت مبعوث شد و چون شروع کرد
به جهاد شانزده ساله بود و چون شروع کرد به جهاد پس چون نوزده ساله شد شجاعان بر او
کشت و مدت سی سال امامت آن حضرت بود چون در شهر را کند شصت و دو سال از عمر
مبارکش گذشته بود و مدت دو سال چهار ماه قبل از آن حضرت ابو بکر خلافت و یازده

سال عمر و دو اندوه سال عثمان و در کتاب فرخ العرفی از حضرت صا و قین حضرت
 پنج سال عمر آن حضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسول مبعوث شد آن حضرت در آن
 سال هشت و سیزده سال در کعبه ماند و در مدینه و بعد از وفات حضرت رسالت
 سال در حیات بود و فرار کثیر الا و انش در طح که در آن غری و قمش که بحال موسوم
 بخت اشرف اما سفیان ترکستان صاحب رخ و بخارا قایل نموده که آنحضرت ساکن است بخا
 و در ترکستان مزار می قرار داده اند بسیار با زینت و بزرگی و خادمان بسیار و میکونیدان
 حضرت در آنجا دفن است و شتر خنایزه آن حضرت را با چاقا آورده و عفت در باریت آن
 حضرت دارند و اکثرها میگویند که هنوز خنایزه آنحضرت بیشتر است و در پابان کوفه میگرد
 و خالیان میگویند که آن حضرت مرده است و آن که عبد الرحمن ابن عجم آورده است شکیلا بود
 که بصورت آن حضرت بر آمد و قایع بعد از شهادت آن حضرت چون آنجا رسید بر اقص قریس
 ارجحان نمود و میان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم گسخت و اساس صلاح و تقوی و خدا
 شناسی از پای در افتاده شیطان و ترنمان خوار و ضعیف شدند و اعلام کفر و شقاوت و الویه ظلم
 و عدوت نسبت بر اهل بیت رسالت بلند شد و خلائق از جاده متابعت و محبت خاندان
 و ولایت به پابان تیره و کمرای و غوایت درآمدند و جهود است و هادم ناس و خلائق از حقا
 و هادم و وضع و شریف و اکابر و اصاغر و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی بلاد و مصارف
 عرب و عجم رو بدگاه مویه نهادند و تقرب به او جسته و ال زیاد و مردان کثیر اوسفیان را با است
 و پشتوانی برداشته و بنی امیه را خدایان خود و کوشند و جماعت ایشان را اختیار کردند و همچنان
 جبهه نمونان و خوانند و چند روز او را جده نمونان و معاویه را خالوی نمونان و این زیاد
 نایب و دو کین خدای جهان خوانند و ایشان را امیر المؤمنین و خلیفه الله و خلیفه الرسول گفته و احقا
 ایشان را با طاعت خدا و رسول برابر میدانند و بدوستی و محبت ایشان فخر و مباحات کردند
 و خلائق همه عبادیه کردند و او را بر سینه زد و چون معاویه بر خلق جهان استیلا یافت و عبادیه را

بجای

و بعضی با دستان شدم مردان صحابه و با تعینی امر نمود که احادیث در مدح خلفه الله وضع نماید
 و ستایش کند بنی امیه را در فضیلت و بزرگواری برای او قرار دهند و بزرگان با بنای جاری سازند
 پس بعد از آن امر نمود که امیر المؤمنین و اهل بیت او را لعنت کنند و اقربا ببنده و دشنام
 دهند و محبت برایشان ببنده لاجرم از عرب و عجم ترک و دیلم این را قبول کردند و او را
 و نوابی او را مطیع و منقاد شدند و جوه عرب و اعیان عجم در میان بلاد و مصارف را
 شمشیر ایدار و ضرر در هم و دیار ذلیل و خوار را مطیع و منقاد کردند و ایندند و رؤس منابر
 و منار را بدو اهنار او را و اهنار اهر صبح و شام و سحر و شتم آن حضرت و اهل بیت او
 کنند و هر کس متهم بدوستی ایشان باشد بکشند و هر کس دشمنی ایشان را اظهار کند و عدوت
 نسبت بآل بیت رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند و صلوات انعام و وظیفه و جایزه
 و عطایا با او بدهند و هر کس بجوی در اهل بیت یا مدعی در بنی امیه بگوید دهن او را بر از کند
 و بر پیشانی هزار دینار انعام بدهند و خلق دنیا باین افعال زشت قیام نموند و تقرب بدگاه
 خدایان خود جسته و روزی بر یور با جسد و بهجت رض و تشیع مومنان از قرب ببنده هزار
 در ولایات عرب و عجم ترک و دیلم کشتند و بسیار خلق حلاء و وطن نموده در بدر افتادند و خلق
 زیاد از حصاب و شمار از زنان و اطفال و ضعیفا با مال نم ستوران لشکر او کشتند و بسیار
 خانها و قریب را او و لایقها را ضرب کردند و بر آتش زدند و شدت تقیه بجای رسید که اگر هم
 علی را کسی خواستی بربان آورد بعد از آنکه با شخصی دو سال استاد دوست بوده او را
 میدانند بخانه او میامدند و هیز زمین میرفتند و او را استمهای مغلطه میدادند و قرآن در میان
 بینانند که سر او را فاش کنند و سر در گوش او میکند استند و نام مبارک آنحضرت را بپرند
 و علی بن ابی طالب را بکشتند که حال مردمان در آن زمان بچگونگی بود و این بعیت شیعیان
 هزار که پنجاه ماه در میان مردم ماند و مشهور است که در زمان بنی امیه مردم خوانند که از آن
 ولایت باشد و اهل ری هر روز هر یک از این دو ولایت هزار دینار انعام خود داده لعن

در اهل اصفهان و اصفهانیان هزاره نام نام از اهل اصفهان و اصفهانیان
 عماد بن عبد العزیز نام از اصفهانیان و مردمان از اصفهان که در اصفهان
 به حضرت امام محمد باقر زکریا در دنیا و در حیات بود آن حضرت و سایر افاضت
 علوی معزم و کرم بودند و خمس غنایم و اموال خود را بسادات میداد و بر
 مبلغ های خیر برای آنحضرت میفرستاد و گویند قصه حمزه که در میان حضرت شیخان سهوا
 بلکه در ولایت هند در دم و او زبک شجرت عظیم دارد که در قوه غنا بنا و سایر رجال هند
 در زمان بنی امیه طاعلی و طاحسین نام دو حکیم بودند با جمعی دیگر از دنیا نیاان که در تاریخ
 وضع و جمع کردند و کتابی ساختند و بر مردمان خواندند و عوام الناس چون این
 شنیدند عجب کردند و قدری از ذکر و فکر و تیراه اهل بیت افتادند و بنی امیه دولت را
 از آل محمد غضب کردند و دست بدست بر کمان و خلق را بسطالت و کفرای آوردند
 تا روز قیامت این است سه مرتبه سجدا کاف و ستمند اول در وقتی که غضب خلافت از امام
 کردند و ایم در ایام موهبه که خلیفان او را پرستیدند برای خود طلالی که در طعام میکردیم و حق
 کردند و قتل امام حسین را بسیار نمودند و باعث این شدند که بنی امیه خلافت را از ایشان
 بردند و این است که ستم نور میروند و ذکر سلطنت امویان چون فرزند هند مظلوم و حلو
 شد چند کلام از احوال آنرا بیان میکند که متفق علیه است در میان است گویند اول کسی که
 در اسلام خلافت ناقص را بجای گرفت و شمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت را بر سر
 نهاد و پدید آید پس داد اول کسی بود که اهل اسلام را فارت کرد اول کسی بود که سر حجاب
 عدی و سایر مسلمانان را بر نیزه نمود اول کسی بود که سب و شتم امیر المومنین را در احوال داشت
 و اول کسی بود که حضرت فاطمه را نسبت به بدی میداد اول کسی بود که لشکر مسلمانان
 مثل سخاک ابن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن ابیه را با صد و پنجاه هزار کس و ابن
 ارقطه را با چهل هزار کس با طرف عالم بین کرد تا هر کس که شیعه باشند کشته و اول کسی بود

کسی

کسی بود که بر سر او راه کرد اول کسی بود که میلج خوردن کل کرد و از احوال داشت
 کسی بود که بتذویر و مکر کتایت نوشت و اول کسی بود که تشب با کاسره و فروغون نمود و بسا
 و قهر مانان باز داشت و اول کسی بود که بیت فروخت و ست فروشی را تجارت نام
 نهاد و میفرمود تا بنان بسا حقه و هبند و سایر بلاد و هر دزد و میوه حقه و در عوض ستم
 و اول کسی بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در مساجد و محضور را قرار داد و اول
 کسی بود که خواهر سر لاین باز داشت و اول کسی بود که ریش سفیدان شارب را کت
 جنوی که آن را در میان تراش میزنند و گویند کت که از اشکن را و احداث نموده و بعضی
 کت را تراشیدند که نشسته در ریش دو شاخی که داشت جبارت از آن است و آنچه در این زمان
 جلیل تر لباس میگرداند که موضع تراشیدن را به چشندی و خنده است و قلی که تراشیدند
 که نشسته معجز است و احداث آن از معویه اصلی ندارد بلکه تراش تمام ریش را و وضع کرده
 و اول کسی بود که دفتر اوضاع کرده و قاعده مفروضه و من ذالک را قرار داد اول کسی بود که
 خطبه را نشسته خواند بجهت من و عظم سک و اول کسی بود که استخاف بکانه خود نمود و زیاد بن ابیه را
 برادر خواند اول کسی بود که مسجدی را کت کرد اس اول بزرگ تر کرد و از آخرت و ترا
 بزرگ کرد و اول کسی بود که شتر جل را در عوض فاقه داد اول کسی بود که مثل سمره ابن جندب
 را ابو هریره را و انس را و ابن عازب را و بنی امیه و عایشه و غیره که احادیث روایت می
 نمودند و در حدیث خود وضع کنند مشهور است که روزی فرستادند ابو هریره را و فرستادند
 که بر که حدیثی وضع کن از برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند ابو هریره بر نمالافت
 و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود معویه خالوی مومنانست از این چیزی که گذشت
 ابو هریره علی در طایفه با بروی بشرکت سبیری کشته بود و بیار از منی آورده بود که
 بفرودند باز کس او بود که میفرمود حدیثی ساخت و گفت رسول خدا در وقتی که حج میفرمود
 این سبیری را تعریف کرد و گفت هر کس بخورد یا بخورد این سبیری را او شفا درکت است

که ایزد شنیدند آن سزینار القمت اعلی خریدند و درم و دینار زیاده از حساب و شمار دادند و
 هر بره رسد بشیر یک خود ندادند و بعد از آنکه متصرف شد این خبر بمجرب رسید بخام باو فرستاد که گفت
 چنی تر از خاک بمالای شد دروغ کورسول خدا کجا و کی تعریف این سبزه را کرد و گفت دوست
 جواب فرستاد روزی که میکند معویه خالوی مومنان است و بعضی گویند برنج بود و بعضی
 معویه اول کسی بود که آن حرف ایات قرآن نمود و آید که در ذمت این علم مرادی نماند
 بود تقییر داد و آید ذمت را در شان آنحضرت و آید در شان انملون قرار داد و در آید
 کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب و جمال ابراهیم بن ابی العزیز در شرح نهج البلاغه
 که معویه صد هزار درهم فرستاد از برای سمره ابن جندب که آید که در ذمت این علم نماند شده
 شان حضرت امیر بگوید بعضی مفسرین گفته اند که این آیه در باب ذمت معویه نازل شده
 و من الناس من یحک فی البیوة الذین اوتوا من الله علی ما فی قلوبهم لولا انهم اذ اتوا قلی فی
 فی الارض لفسدوا و یسکت الحرف و الفسل و الله لایحیی لیسما و این آیه را در شان ابن عم
 بگوید و من الناس من یشری نفسا یشعاه مرضات الله و التذوق العجب و سمره قبول کرد معویه
 و ذمت هم هزار درهم فرستاد سمره قبول کرد و سید سزار در هم فرستاد قبول نکرد و چهار صد
 در هم فرستاد قبول کرد و ایات را پسین نقل کرد و صاحب کشف در مخبری در مع الارض
 معاویه را بچهار پندست داده که هر چهار را دعا میکند که از ما است و در ان ادعای این معاویه
 ابن الولید و ابوسفیان و صباح ابن مغروما در شش گفته شعرا بوبک ابوسفیان لاشک فقیه
 لتا فیک منه فیات التماثل و چون هر چهار دعوی میکردند با بوسفیان فی سخت و گفته
 صاحب شاف که اگر هر اراده نمود و لعنت بر امیر المؤمنین میکند و اول کسی بود که اسلام را
 خارت کرد و معویه چون از زنا بهم رسیده بود و بظاهر زنا کرد با ذات الفلاید زوجه زیاد زیر که
 زیاد او را طلاق داده بود و هنوز زده بود که معویه بکلیح خود آورد و در پیش صحابین حرب شاکت
 که چرا مسلمان شدی و دست از زبان برداشتی و در احادیث وارد شده است که اسلام

عجبه

معه پنج ماه پیش از وفات حضرت رسالت بود و در اول شولف قلوب بود و در آخر حضرت
 رسالت خون او را بر کرد و از ترش آمد مسلمان شد و بعد از آنکه عمر دایت کرده که روزی در
 خدمت حضرت رسالت بودم فرمود اطلع علیک و جل بیوت علی غیر سنتی یعنی مروی سید است
 که کبر در غیر طریقه سنت من نماند معویه پیدا شد که روزی که آنحضرت و عطا میکند معویه
 خواست و دست پیرش زین را در دست داشت و بیرون رفت پیغمبر فرمود لعن
 القاعد و المفود ای یوم یکن لهذه است من معویه یعنی خدا لعنت کند معویه و پسر
 روزی که در این است معویه و الی شود و صلب از طرف حامه مروست که حضرت رسالت
 فرمود معویه که اذرا تم معویه علی بنی فاقوله یعنی بنی سید معویه را که بر غیر من رفت است
 پس کشید او را و او از قتل عثمان هفده سال امارت شام را کرد و سلطنت او منفر دایره
 نوزده سال و سه ماه بود و هشت سال هم گفته اند که در ذمت حضرت سحری شراب در شکم
 دبت در کردن از دنیا رفت و احوالات فوت او را حضرت رسالت چنین فرمود بود که
 بر غیر طلت من خواهد مرد مراد این بود و نصیر بق نمودن معویه بقیقت حضرت امیر المؤمنین
 ابن مردودیه در مناقب از عبد الله بن عبد الله کند می کند که معویه حج کرد و
 بپوشید و صاحب حضرت رسالت بر در او حلقه رفت و ابن عباس و عبد الله عمر حاضر بود
 پس معویه دست بران عبد الله عباس زد و گفت یا احق و ادلی فیم با بر خلافت آید
 عم تو ابن عباس گفت چرا گفت از برای آنکه عمر عثمان بناحق گشته و میراث امانت من
 رسید عبد الله عباس گفت نه عمر هم حلیفه مقتول ظلم است اگر چنین است پس عمر از تو ادلی است
 در خلافت برای آنکه پدر این پیش از پسر عم تو گشته شده است از ابن عباس و کبر شد و کرد
 بعد ابن ابی وقاص گفت ای سعد تو نیز آن کسی که بنیاسی حق ما را از باطل با ما باش زیرا
 و چرا ابوتراب را دشنام میدی سعد گفت سعد خراب و هست که از رسول خدا شنیده ام که هر
 اور لعن نکم و دشنام ندیم که آن سه خبر تیر است اکثران سرخ موی زانغ چشم نر و من کی آنکه

روز چهارم است را بدست او داد بعد از آنکه با همه کس زبان بودیم و دویم اگر در باره او فرمود که تو
 بنظر که هر دو نفری نزد من از موسی و صالح اگر بعد از من بچیز بنیاد شد از زوزی بود که خلیفه کرد او را
 بر ایل و حمال خود انا بنی که در دین بودیم که گفت علی با حق است ما در میان آسیای
 فلک بگردیدیم که من دیدم ظلمت و تاریکی را که فرود گرفت روی زمین را چون بنیاد بودیم
 از آنحضرت که فرمود یعنی تو بر حق و حق با منست چون دیدم که حق بر طرف شد لا بد است که من
 معویه گفت کس دیگر غیر تو این را شنیده گفت ام سلمه معویه برخواست و مردم برخاستند
 و آمدند داخل شدند بخانه ام سلمه پس ابتدا کرد معویه سخن و گفت یا ام المؤمنین بدیستی که
 دروغ گو یا ان بسیار شد نزد رسول خدا بعد از آنکه میگویند که پیغمبر چنین گفته بعد میگوید صد
 و کاش اینست که شنیده و میگویند که رسول خدا یعنی گفت که تو با حق و حق با منست ام سلمه
 گفت راست میگویی در خانه من اینرا گفت پس معویه بسجده گفت امر در ملاقات میگویم خود را
 که تو بنودی از روز من بیشتر و اگر این را می شنیدم از رسول خدا همیشه خادم او بودم تا آنکه هر دو
 و دست از خلافت بر میداشتم خدا رحمت کند او را انستی چون معویه از دنیا رفت
 از بعد از آنکه کس حکومت کرد بعد از معویه ابن یزید ثقفی چهار روز بعد از مروان بن
 حکم در سن شصت و یک سالگی بگومت نشست و ده ماه سلطنت کرد بعد از او عبدالملک بن
 مروان است بیست و یکسال حکومت کرد و بعد از او ولید بن عبدالملک نهم سال و شصت
 حکومت کرد و در سن چهل و نه سال و کسری بود در ایام او بلا و آوارگی و آزار غارت و کابلیان
 مضروب شد و بعد از او سلیمان ابن عبدالملک دو سال و شصت و سه حکومت کرد بعد از او
 عبدالعزیز دو سال و پنجاه حکومت کرد و در او ام حاصم غلبت علی خطابست علمای شیعه
 لعنت جایز نمیدانند و بعد از او یزید ابن عبدالملک ابن مروان چهار سال کسری حکومت کرد
 و بعد از او هشام ابن عبدالملک مروان در سن چهل و نه سالگی بگومت نشست و در سن سلطنت
 نوزده سال و نه ماه و ده روز بود که میزاد اهدار بر خوار و شکم بر در بود که آلات و جنای

تاریخ

شصت بر واقع میگردد و از هر مار میگردد و بعد از او یزید ابن ولید ابن عبدالملک یکسال
 سه ده حکومت کرد و بعد از او ابراهیم ابن ولید ابن عبدالملک ابن مروان اندک روی
 حکومت کرد و بعد از او مروان ابن مروان ابن محمد معروف مروان چهار پنج سال و سه ماه
 کرد و عرب سه سال صدم را از هجرت بنوی چهار سیکه شد از بن حبه او محبت بجا است و
 دولت بنی امیه تا بنجا بود که سر کون شد و بخت بول کردن مروان از اسب نریزد
 دولت او رفت و این مثل شد در میان عرب که ذهب الدوله بول از پادشاهی
 معویه تا انقضای عالمت ایشان نوزده یکسال کم بود و استیلا و غلبه ایشان هزاره بود که
 هشتاد و سه سال کسری باشد مثالب بنی امیه در زمان جاهلیت کافر و مشرک و سب
 پرست و شراب خوار و زانی و سود خوار بودند و سخن این حرب که ابوسفیان باشد پیش
 ایشان بود چند مرتبه لشکر بر سر حضرت رسالت آورد و آن حضرت را جو کرد و
 بود بر بند زانیه بنت عقبه ابن ولید و شب در روز در خدمت او و با صلح رندان بنی در بود
 و چند بر وقت اراده جماع داشت که مردمان با و کنند علم در بام خانه خود بر پا میکرد و خطی
 بخانه او میآوردند و کار او را میآوردند و بعضی گویند علم همیشه در بام خانه او بود و روزی مصعب
 کرد چهل مرد از خود را خلی کرد العده علی اترادی و ابوسفیان چون مسلمان شدند منافق
 بود و منافق مرد همیشه شمار بود و در جاهلیت چهار بود و هم عسار و هم خدار و حبه ابن یزید
 و قاص از بنی امیه بود که بر با عجات رسول خدا صلوات الله علیه در روز احد شکست و صفا
 علم بود بر در و حکم در مروان بطرف حضرت رسالت و اهل بود و هشتاد و شصت آنحضرت
 بگو کرد و آنحضرت حکم و ابوسفیان را در مواضع بسیار لعن کرده و حضرت رسالت
 مرد از او فرغانه نهاد و قتی که متولد شد و عالیه او را از فرخ خواند و هم چند حضرت رسالت
 معویه را در مواضع بسیار لعن کرد و در کتب عامه اکثر جاهلان این شده و در صحیح است
 بچند نوع از ابن عمر و غیر او را بدست کرده اند معویه از جمله اصحاب عقبه است و در احوال

قلوب بود شجره طو ز در قرآن که خداوند عالمیان فرموده بنی امیه اندوزید و بنی امیه است
 که ولد از ناست و پدرش معلوم نیست و او را زید ابن امیه میگویند ابو سفیان با سینه زید
 زمانه و معویه را زیاد را بنسب با خود علی ساخت و لید ابن عبید که حاکم مدینه بود از قبل معویه
 در منی نماز صبح را چهار رکعت که از ده رکعت امر در نشاء طارم در نماز را زیاد کرد و دم
 اگر خواهد زیادتر کند و آیه امن کلن مؤمن کلن کان فاسقا لایستون در باب ولید
 ناز شده و مسلم ابن عبید از بنی امیه بود که کعبه را تخریب کرد و استنار کعبه را تخریب
 و بعد از آن تا سر روز در مدینه قتل عام کرد و ام جلیل بنت عرب که خدا در احاطه آن ملک است منان
 خواهر ابو سفیان است که سوره بنت در شان او نازل شده و عمر ابن عاص نیز از زاریان
 بنی امیه است و صاحب کشف در صرح الا برار ذکر کرده است که تا بعد از عمر ابن عاص کینه نگذاشتند
 بو عیب الله ابن جرحان بواسطت ابوبکر اور نیز ندید بکار است او را از او که در ابوب
 و امیه و هشام ابن مغیره و ابو سفیان و عاص ابن ابی بکر در یک طرر او در شدند و در
 آن میان لفظه بود و سکون شد و طرر نیز از او در بنی امیه و یاد آن ایشان بود و او نیز فرام
 زاده است هشام ابن عمت ابن سائب کلی از غلامی انصاب گفته که در طرر و ز جمله
 خویش بود بر سر طرر میان عبد الله بن عثمان بنی و ابو سفیان نزاع شده صیفه از خویش
 طرر را بعد از علی ساخت از سبب آن پرسید گفت ابو سفیان بچل است او که گویم
 کجا استم که به بچلی مذوب شود و در زید با غلامی از غلامان معویه در سخت و او هم سید
 و عمر ابن سعد که از انصاری بنی امیه و از ضرب ایشان است پیر سعد بنیت و نسب او
 به بنی عدزه است و سعد و قاص هم وقتی که بمعویه گفت من سزاوارترم از تو بچل گفت
 گفت اگر بنی عدزه از تو این دعوی را قبول کنند شیخ محمد حفا ابو سعید اسماعیل ابن عاص
 که از شام امیر اهل سنت است در کتاب مناقب بنی امیه آورده اند که هند در معویه یا فرزند
 ابن عمر در سخت و چند سال با او زنا میکرد و او را و ده میداد که ترا زین خواهم کرد

و فرزندی آورد و شتاب شد مسافر اگرش صحبت و خدمت که کجاست و بچه رفت نزد
 نغان ابن مند و هند را با بو سفیان دادند و بعد از سه ماه معویه متولد شد و سعد بن
 ابی وقاص در نسب او احتمال دارد ابو المند هشام ابن محمد السائب در کتاب مناقب
 گفته که چهار کس در معویه دعوی داشتند که از ناست یکی عماره ابن عبد الولید مخزومی و سافر
 ابن عمرو بنی ابو سفیان و شخصی دیگر و هند از صحبت سیانان مخطوطه بود و بخت سار قوت ایشان
 و چند بار فرزند سیاه آورد و در هند را علی بود و زدی ابی زهر را در بام خانه نیز در در وقت
 زمان خویش را از علم مینا حدیث و بنی امیه در اصل از قریش بود و مشهور است که امیر غلامی
 از عبد الشمس بود و او در کمی بود بسیار بزرگ و دانا و عبد الشمس او را از او ساخت و نیز بزرگ
 برداشت و بعضی از محققین گفته اند که چون بنی امیه رومی اندر او از الم علبت الروم است
 که در مدت ملک ایشان اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب و مراد علی
 روم نیشاند و حق تعالی چون صفت شجره خیمه الماسن فواق فرمود یعنی ملک ایشان قرار
 نداشت و بنار ماه زبانه رسید و عبد الله بن اوس که صحابه رسول خداست که آنرا
 آیات قرآن نموده و خاک او را قبول بخورد و جسد او را بیرون از خیمه ابن ابی العاص
 عثمان است که آنحضرت او را طرر نموده و عثمان از بنی امیه است که چهل هزار مصحف را سوخت
 و خزانة بیت المال را به بنی العاص قنمت نمود و عبد الله بن مسعود را کشت و ابو ذر را
 از مدینه اخراج نمود و در بنده فرستاد و عمار ابن یسر را الطرر زد که علت قتل هم سینه
 و خراج بر صحرا و پاهای سنان تعیین کرد و دیوان ظلم را بنیاد کرد و بجای ابن یوسف از بنی امیه است
 که در ایام حکومت خود در ظلمها و جبرها که بشعبان میکرد که هیچکس چنان ظلم نداشت و او بود که
 رشید مجری و بیستم نام او قهر را بخواری تمام کشت و از بنی امیه بود که بعد از پیغمبر صلی الله علیه
 بسند و خانه خزار ضرب کردند و جسد و نجاسات کجند و زمان ایشان قاطبها بر نماند و مشهور است
 بودند و نیز در خویش و مشهورت با زمان ایشان بود و بچه با مردان ایشان از اجناس جنین معلوم

انجمنی بودند که اولاد حضرت رسالت را کشند و زنی او را اسیر کردند و سحر کج
 کرد اینند و سب امیر المومنین و فاطمه مجبور شدند چندی که احوال ایشان ایام آن بود و
 سلطنت ایشان به عباسیان رسید و ایشان بابل است رسالت آنجا بودند که در
 از حد اوت و قتل و غارت آنرا محصورین را کشیدند که در اولاد ایشان را در بر انداختند و اکثر
 کشند گویند مسطور طعون در وقتی که حصار بخند در امی کشید بشنا و هزار عوی را حوض شکست
 درین دیوار حصار گذاشت و دیوار بران بنا میکرد و هیچ طعون اندر سادت را کشند
 که بسیار خون ایشان کرد اینند و سر کشند آمد که در با وجودیکه مسطور و هر دو کشید بودند و
 با ما شکر خدا شد اما از کافریست برت و بر بود بعد از مامون خلفا منی شدند و در سب
 ما کی را ختبار کردند و بعد از علم ذکر سلطنت بنی عباس ایشان همی و هفت بود و در خرد و در
 از زمان رذال دولت مردان چهار بود تا ظهور دولت امیر ماکو خان ابن تومانی خان ابن کبیر
 خان و ملک ایشان با نصد و هشت و دو سال رسد ماه بود و اول عباسیان ابو العباس
 سفاح عبد القادر بن محمد بن علی بن عبد القادر بن عباس بود چهار سال سلطنت نمود و بعد از او
 ابو جعفر منصور بود و الهیست که دو سال سلطنت کرد و بعد از بنای اوست و دو سال سلطنت
 الهیست که چون طاق کسری مداین را خراب کرد و بعد از آن در کربلا و بصره و افرجات رفت
 از عیالی با خود در دانی لغره حواله کرد و از آنجا بموسوم شهابی آمد و این نیز که در او بنویسند
 و اقی است و دانی و نکت را گویند و بعد از او جندی ابن منصور که او نیز نادی یکصد بار زده
 سال و چند روز حکومت کرد بعد از او موسی ابن جندی یک سال و سه ماه سلطنت کرد
 حضرت امام موسی کاظم بود و ده های جو شن صغیر که در میان شیعه مشهور است آن حضرت
 از برای دفع این طعون خوانده و خدا او را کشند و بعد از او آئین با الله مردن حکومت او
 هشت و سه سال بود و بعد از او ترشید با الله محمد بن برون چهار سال و هشت ماه
 سلطنت کرد و بسیار رخص بود بلهو و لعب و لواط و شراب ما در او زنده و بسیار

در این کتاب
 در این کتاب

مردان بدختران چو شایند و در بعضی او میکرد که شاید ترک پسران نماید چون مست
 فریاد میکرد و اغلامیات الامون بالله عبد القادر بن برون اگر کشید هشت و پنج سال
 پنجاه و یک روز سلطنت کرد و حضرت امام رضا را و بعد خود کرد اینند و آخر ایشان شد
 و آنحضرت را در هر دو در انکوره برد ایستی در شیر ه نارد او را کشید کرد و محقق با الله
 استی این برون اگر کشید هشت و شش ماه استی که ساره هشت از بنای اوست چون
 چون بغداد شکست بود و از برای عسکر او را ساخت و ساره عسکر را نیز میکشید و محقق
 خلیفه مشتمن کرد اینند نیز که در سنه ثمانین ماه تولد شد و شهر شوال و ثامن خلفای
 عباسیه است و ثامن اولاد عباس است و هشت و هفت پرست او ظاهر و هشت نفر است
 زادگان پنج در خدمت او که سبده هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت
 هشت هزار و دینار طلا و هشت هزار هزار لغره بود و هشت و هزار و هشت و هشت هزار غلام
 و هشت هزار کینه و هشت و هشت قصر بنا کرد و در هفت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت
 هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر کرد و سلطنت او هشت و سه سال بود و در
 الواثق بالله مروان ابن مقصم بود پنج سال و نه ماه و سه روز و روز سلطنت کرد
 المشوک علی القادر الفضل حفر ابن مقصم همین طعون بود که هفتده مرتبه آب بگریخت
 بست و کافرا و فرستاد که بسیار کنند و اثر قبر آن حضرت را همچو نماید و آب از چهار
 پشته زلفت بقدره القادر و زواران حضرت سید الشهدا را میکشند و منع زیارت
 نمود و در وقت حضرت فاطمه و امیر المومنین و حسین بن علی و پسرش مندر بقوی معش
 که شیعه بود متوکل را با فتح ابن خاقان وزیرش به پیش المصنف رساند و در حسین بن
 متوکل سید حاجب خود را برد و انداخت و گفت یا امیر المومنین من بعد از تو زندگی
 میخواهم ندی داشت در آنوقت خود را بر زنجیر انداخت و گفت من بعد از تو زندگی
 میخواهم ندیم جان سلامت برد و حاجب را بمنوکل بخش ساخت و عمارت هفت ساله

از بناهای اوست و در سر غریبه را در بغداد از بناهای اوست و درت چهارده سال
 و نوزده روز حکومت کرد و المنتصر بالله محمد بن منوکل هشت و پنج سال داشت که حکومت
 نشست و پدرش را از شمشیر امام حسین خلاص کرد و سلطنت وی یک سال بود یعنی
 نصف سال که از المنتصر بالله ابو العباس محمد بن معصوم سال و نه ماه سلطنت کرد
 المعز بالله محمد بن جعفر منوکل سه سال و شش ماه و بیست روز سلطنت کرد و المعتدی بالله
 عبد الله محمد بن واثق با نوزده ماه و هفت روز سلطنت کرد و المعتز بالله احمد بن جعفر منوکل
 سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامر در زمان او غیبت چهارم کرد و مقتصد بالله
 علی بن احمد بن محمد شش سال و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد و المکفی بالله
 ابو العباس احمد بن موفی نه سال و ده ماه و ده روز سلطنت کرد و القاسم بالله الفضل بن
 احمد هفت و چهار سال و نوزده ماه و شانزده روز سلطنت کرد و القادر بالله احمد بن
 جعفر مقتدر شش سال و ده ماه و ده روز سلطنت کرد و المستعین بالله رسال با نوزده ماه
 سلطنت کرد و المتکفل بالله القاسم عبد الله بن ابن علی کتفی یک سال و چهار ماه و
 المظیع بالله فضل بن جعفر مقتدر هفت و پنج سال و چهار ماه سلطنت کرد و الطاهر بالله ابو
 عبد الکریم ابن مظیع هفتده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد و القادر بالله ابو العباس
 احمد بن اسحق مقتدر چهل و یک سال و سه ماه و بیازده روز سلطنت کرد و در زمان او محمد
 ملک سلجوقی مسجد جامع حنبل صنفیان را بنا کرد و کعبه را ساخت و اولاد
 طغرل و غزل اسلان تمام کردند و القادر بالله ابو القاسم عبد الله بن قاسم بن
 و پنج ماه سلطنت کرد و المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی هشت و پنج سال
 و کتبی سلطنت کرد و المسترشد بالله هفتده سال و شش ماه حکومت کرد و المستنجد بالله
 عبد الله بن یوسف ابن محمد بن احمد بن مستظهر یکسال حکومت کرد و المقنع بالله محمد
 ابن احمد مستظهر هشت و چهار سال و سه ماه و بیست و یک روز سلطنت کرد و الرشید بالله

ابو

ابو جعفر منصور ابن مترشد با نوزده سال و یک ماه المستنقبی بنو الله ابو محمد الحسن بن ابو
 مسعود نسال و بیست ماه الناصر بن الله ابو العباس احمد ابن مستضعی چهل و یکسال
 بیست و یک روز الطاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر ماه و چهارده روز المنتصر بالله
 ابو جعفر منصور ابن طاهر شانزده سال و دو ماه و بیست روز المعتصم بالله ابو جعفر
 احمد ابن عبد الله المستظهر شانزده سال و بیست ماه معصوم سی و پنج و یک روز
 عباس سی و بیتم خلیفه است دولت به شاز او ایه نصیر المله و الدین محمد بن الحسن الطول
 الشیعی وزیر ملکوخان از سلاطین مغول منهدم کرد انید و عباسی از امر بر آید
 و علامه علی رحمة الله در کتب خود حدیثی نقل در انقض دولت نبی عباسی سلطنت
 پلاکوخان تا رسیدن بفرمان فرمانی سلاطین صفویه بیان نموده است و سینه آنرا
 با میرالمومنین متصل گردانیده و چون او در زمان سلاطین صفویه بنوده شد که آنرا
 نموده که سلطنت از پلاکوخان بردی رسد از حضرت من علامه در این جا بوظیفه کرده
 که فرزند آن حضرت کی باشد الحدیث قال امیرالمومنین ملک بنی عباس میر الامیر
 فیه لو اجتمع علیهم التک و الدیم و السند و الهند و الیرید و الطلیسان علی ان یزیدوا علیها قدر
 و لایزیدوا حتی یعتد علیهم مو الیم و ارباب دولتم و یسلط علیهم ملک یاتی علیهم من صیبت
 ظفره الی رجل من غرقه لیکول یا ایحی و یحیی کتبه العجب و ادم از نبی عباس که کرامت
 ایشان نسبت با بل هت رسالت از نبی امیه بیشتر بود و ادبیت و انار و عداوت ایشان
 بائمه معصومین زیاد تر بود و بنای و ظایف و ساقین مدارس و خاندان و صدراع و سرور
 قال در زمان ایشان شد و احادیث موضوعه مکتوبه که موعیه و سایر مناقب جناب
 هر زمان را طبعی مقرر کردند که تصحیح این احادیث نمایند و راجع دهند علمی هر جا
 مذکور که در زمان ایشان بهم رسیده بود و بحسب فرموده ایشان اجل آوردند چند
 حدیث را پانزدهمیناید و عالم و فاضل مسائل منصف میداند که این احادیث در کتب

احاديث موضوعه روى عن عبد الملك بن عمار قال قال رسول الله اقدرا بالذين من اجدى
 وعمر وسنما روى ان ابى الدرداء كان يمشى امام ابى بكر فقال له النبي انا من هو خير منك
 فقال ابى الدرداء ابو خير ومنى فقال ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبيين والمرسلين على صل
 مؤمن من ابى بكر منى قال لاني بكر وعمر مما سيد الكول اهل الجنة ما خلا النبيين والمرسلين
 ومنى قال ما ينبغي لقوم فيه ابى بكر ان يتقدم عليه غيره ومنى قال خير امتى ابى بكر وعمر
 ومنى قال لو كنت متخذنا خيلا دون ربي لا اتخذت ابى بكر خيلا ولكن هو خير لي في ديني وخيالي
 الذي اوجبت له صحبتي في الغار وخليفتي في امتي ومنى اذ قد ذكره ابو بكر قال ان
 مثل ابى بكر كذنب الناس وصدقني وامن بي وزوجي ابنة وجبرني بما لو داسا تني بفضله
 وجاء به سمي في ساعه الخوف ومنى من امير المؤمنين قال خير الناس بعد النبيين
 ابى بكر وعمر ثم العلم ومنى من عمر لعاص قلت لرسول الله اى الناس احب اليك قال
 عايشة قلت من الرجال قال ابى بكر قلت من قال عمر قال النبي لو كان بعد نبي عمر ومنى
 عمر بن عمر قال كنت اقول ورسول الله حي حاضر من افضل امت النبي فقال بعد ابى بكر
 ثم عمر ثم عثمان ومنى ان الحق ينطق على لسان عمر وقلبه ومنى ان الصحابي النجم
 بايهم اقدرتم ابراهيم ومنى ا، ابطى على جبرئيل الا ان طنت بعثت الى عمر ومنى قال لو
 بعثت فيكم عمر لبعثت ومنى ان نبي عمر لما سبده وبوهد ومنى اذ الشاعر الشدني
 شعره وفضل عمر فاشار النبي الى الشاعر عن سبكت فلما خرج عمر فقال هدفا وفضل عمر فاشار
 اليه بالسكوت مرة ثانية فلما خرج عمر قال الشاعر لرسول الله من هذا الرجل فقال عمر ابن الخطاب
 وهو رجل لا يحب الباطل ومنى قال زينت بامتي فرجبت ووزن عمر فرج ثم رجج ومنى ان
 استيكته تنطق على لسان عمر ان الله يضرب باي حق على لسان عمر وقلبه ومنى قال لو
 نزل من السماء فاجاه الامم ومنى قال سراج اهل الجنة ومنى قال ان الله يخلي
 لخلاب يوم القيمة عاتر ويجلي لكث با ابى بكر فاضته ومنى اذ قال صدقني جبرئيل ان الله

لما ان

لما خلق الازواج احاط روح ابى بكر من بين الازواج ومنى قال امير المؤمنين من
 على ابى بكر وعمر حلة صدى المعرفى ومنى ان اول ما يعطى كتابه عمدة عمر بن الخطاب
 وله شعاع كشاع الشمس ومنى قال لما عرج في السماء الدنيا ما مررت بسمااء الا فوجت
 مكتوبا لا الا الله محمد رسول الله ابى بكر ووجه ابنة قال من سب ابى بكر وعمر قتل ومنى عثمان
 جلدته وفي الصحيح روى سعد بن ابى وقاص قال استاذن بعني عمر رسول الله
 لثناء من قرئش بجملة عابده اصواتهم فلما استاذن يتبدون با الحجاب فدخلوا
 يضحك قال اضحك الله سنكت يا رسول الله قال عجبت من هؤلاء القوم اني كنت
 قدما سمع صوتك ابتدرن با الحجاب قال عمر انت احق ان يهين قال اى صدهت
 انفسهم اتفنى ولا يهين رسول الله فلن نعم انت اعطى واظف فقال رسول الله والدي
 نفسي مهده ما لعنتك لشيطان قط سا لكما فجا الاسكت فجا غير فجاك ومنى روى
 ابن اثري في جامع الاصول من الصحيح الترمذي خبر برده قال خرج رسول الله في بعض
 مغازيه فلما انضرفت جات جويرة سوداء فقالت اني كنت فذرت ان اردك الله
 سالما ان اضرب بين يديك الدف واقعي فقال لما ان كنت نذرت فاضري
 والافا فقالت نذرت فجلت لضرب وزاد وزين وبقول طلع البدر علينا من ثباتها
 الوراغ وجب شكر علينا ثم انقفا فدخل ابى بكر وهى لضرب ثم دخل عثمان وهى لضرب ثم
 دخل علي وهى لضرب ثم دخل عمر القت الدف تحت الباطل او فعدت عليه فقال رسول الله
 ان لشيطان يخاف منك يا عمر اني كنت جالسا وهى لضرب ثم دخل ابى بكر وهى
 لضرب ثم دخل علي وهى لضرب ثم دخل عثمان وهى لضرب فلما دخلت انت يا عمر
 القت الدف وجلت عيها ومنى من الصحيح الترمذي عن عائشة قالت كان رسول الله
 جالسا فسمعوا لفظا او صوت جبان فقام رسول الله فاذا جبهة ترقق واصبان حولها
 فقال يا عائشة تعالي فانظري فوصفت يحيى على منك رسول الله فجلت تنظر اليها بينا

کتاب رساله حال بی انا سبقت قانت فحلت قول لا لا نظر من لى عنده اذا
 طلع عمر قانت فارض الناس عنهما قانت فقال رسول الله انى لا انظر الى
 شيئا طين الحين والانس قد فراد من عمر قانت فرجعت تم الموضوعات المذكورة
 عن احاد وبتما باب چهارم در احوال خیرال حضرت امام حسن مجتبی گفت آن حضرت
 ابو القاسم و ابو محمد مشهور است و القاب آن حضرت سید و سبط امین و حجت
 و بروقی و ایترو قائم و وزیر دزدکی و یحیی و زاهد است و نام مبارک او حسن است و در توبه
 نوفور و توبه لغت جیبی شکر که معرب از شهر است و در کتاب زهد و لغت ترکوم
 لغت را در انجیل امین و در کتاب زندگیک رای و در کتاب پانچکل تبر و در کتاب
 رغبت و در صحیفه اسمانی را بد و در روایت دیگر محذی و در کتاب یونان قمری
 حکیم او آن حضرت الغرة لله و روایت دیگر اکملته و ولادت آنحضرت در شب شنبه
 نیمه ماه مبارک رمضان و بروایت دیگر در شنبه پانزدهم ماه واقع شده بعد از آن
 بدو سال ایس سال و احوال آنحضرت که مدت حیات بر ششاد و مکان ظاهر است
 پست حج پیاده کرد و در اکثر سفرهای مبارکش ابله و درم میگرد و دو مرتبه ضیاع و عاقد
 از مواسی و نقد و جنس بوسهات نخرد با قارب و عشار خود و ثمر او سوه زبانه یعنی که در
 دشت تانی را داد و تانی را گاه دشت و همیشه قائم القیل و اکثر ایام انعام بود و
 حوز خدا بر کارهای نکرد که موجب خجالت او باشد و آنچه در صفین از شجاعت با حویبه
 کرد معلوم است که قریب به پنجاه هزار کس را بدست مبارک خود و جنم فرستاد و در
 جل شتر عایشه بی کرد و سخت بر شکر عایشه و طمأنینه است و از تو اضع و فرودش آن
 حضرت آن بود که روزی رسید در مکانی که جماعتی از اهل او در ایشان که اکثر ایشان
 معلول و صعب جوارم و برص بودند آنحضرت را تکلیف کردند با رسول الله که ایان
 است جد تو ای چشمک دباره کرده ام چه شود و بیاضافت با بیانی و با ما قوتیست در خود

احوال
 حضرت
 امام حسن

ان ما دانام فی احوال از استر فرود آمد و در کنار سبط اعیان نشست و در خورد
 با ایشان خوراند همه را مصلح کرد و ایند و از در هم و دینار ایشان غنی و بی نیاز است
 و بر صفات و هر کمال که با امیر المومنین پسر ائمه رسول خدا و نبیها و علوم الهی مصیبت
 همه با وی بود خلافت آنحضرت ششماه بود و بعضی گویند نه ماه و اهل سیر و تواریخ میگویند
 که چون عمر الخطاب در اکثر جنکات که شکر میفرستاد و کتبت بخوردند در عرب یزد خرد
 ابن شهر بار و شیخ اصفهان القناس نمود به حضرت امیر المومنین حضرت امام حسن را
 همراه شکر سعدانی و قاص که بود دو سپه سالار است ازین جهت است که علما گفته اند
 مفتوح القوت میدانند و آن حضرت با بری و شهر بار آمده تشریف برده است و
 حسین مر حجت بقدم آمده است و از قم سمعت اردستان بقریه گفت که آنحضرت
 تشریف برده است و از آنجا سمعت قهایه و ولایت است از تائین اصفهان نزد
 فرمود و در اصفهان زینبی است در خارج شهر قریب بر ایند رود مشهور است که
 چون آن حضرت تشریف آورد از زمین بفرمان الهی با آن حضرت سخن گفت که با آن
 رسول الله در اصفهان سحره میبود بسیار ز عوده بخوانید و داخل شهر شوید و در اصفهان
 در مسجد جامع کبر نماز گذارده و جمعی متصل بان مسجد بوده در آنجا غسل فرموده و در لبنان
 مذکور مسجدی بوده در آنجا نماز گذارده و در قریه بزرگان اصفهان نماز شام گذارده اند
 و در کتاب اصفهان نوشته است که اول مسجدی که در اصفهان بنا کرد مسجد شیعیان
 پیغمبر بود در حوالی مرقد امام زاده اسمعیل واقع است و ابو العباس مغنی او را بنا کرده
 و بعد از آن الب ارسلان او را تعمیر کرد و در این مسجد نماز گذارده نه مسجد کبر در همه
 اقوال و محنت او و توفیق است احوالات آن حضرت بعد از شهادت شاه دولت
 پناه چون بسیر خلافت ممکن کردید اهل کوفه و شام آنچه خواسته با او عداوت کردند
 و قاجران است خاندان عصمت و ولایت را با او دادند و در لواءه و سر برده او را

در قصر بعض بد این به غارت بردند که با من راضی شدند از آنرا و انداختند در دوازدهم
 میبارکش بر داشتند و کلیم از زیر پایش کشیدند و خنجر بران مبارکش بر زدند و کمر او را
 زین بردادند و از کی احوال و فلت بعضی رو تفاق در سال چهل و یکم هجرت بانحوه صحیح
 و دست از سلطنت برداشت و آمد بکربلا شرفه در آن جا ساکن شد و ابو الفرج صحیفه
 از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت چهل و هفت سال از عمر خود زندگانی
 علی کرد شهادت آنحضرت در آنروز صفر واقع شد و بعضی گفته اند بمقام آنروز و بعضی
 بیست و هشتم در سال چهل و هفت هجرت گفته اند بعضی گویند عمر شریف آنحضرت در آنوقت
 چهل و هفت سال سیده بود و بعضی چهل و نه گفته اند و علت آن حضرت برادر
 چگاه گفته اند در چاه و یکم نیز گفته اند از هجرت عدد اولاد آنحضرت سید زین کرده
 و طلاق گفته بود و امیر همیان عرب در آن حوز را برای شرف بان حضرت میگویند
 آن حضرت با این سبب این همه زن کرده بود و حضرت امیر المؤمنین میفرمودند که دیگر
 دختر بحسن بد همه که بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طلحه از علمای ائمه
 تصریح کرده است که عدد اولاد آن حضرت پانزده نفرند حسن ثانی و عمر و حسین و عبد الله
 و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید میگویند که عقب اولاد آن
 و حسن هم رسیدند و باقی اولاد آنسر زندانند شدند بگذرد آنست که ام الحسن در آن
 شباب از علمای ائمه میگویند که آنحضرت پانزده پسر داشت و یک دختر نامهای
 ایشان عبد الله و قاسم و حسن و زینب و عمر و عبد الله و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین
 و عقیل و ام الحسن فاطمه که دالده ماجده امام محمد باقر بود و شیخ مفید گفته است که زینب این حسن
 و ام بحسین مادر ایشان ام بشر دختر ابی مسعود عقبه بن عمر ابن اخطب خزرجی است و حسن این
 حسن مادر او خوار نیست منظور فرادیه است و عمر و برادران او قاسم و عبد الله و ایشان
 ام اسحق بنت طلحه ابن عبد الله نمیبی است و ام عبد الله فاطمه و ام سلمه در قبه و دختران

الکثر

دست در آن است

آنحضرت از مادرهای متفرقه و بر دایمی شیخ ام سلمه و ام عبد الله در قبه و فاطمه و اصل اولاد
 او بنده در کتاب نظر نرسید و حافظ عبد العزیز الاضر الحنبلدی میگوید که اولاد کرام ذکوره
 امام حسن بن حسن است و زینب و محمد و عمر و عبد الله و ابوبکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله
 و طلحه و دختر او امیر و ام الحسن و ام الحجاز و ام عبد الله و میگوید تکرار در این معنی ام
 کمان این است که از زیادتی تسلیح باشد قائل آنحضرت زوجه آنحضرت جده بنت
 اشعث ابن قیس و او در مدینه مشهوره با سماء بود بفرموده محبوبه و دو سلطنت مردمان
 این حکم لباس بوده با آنحضرت داد و دختر کثیر الاورش در قبرستان اربعه نزد عمر زکوة
 عباس فرآ یافت سلام الله علی بحسین و علی الحسن المجتبی و ابی علی المرتضی و ام کلثوم
 الزهرا و زینب الشیبیه که با ابی جهم در احوال خرمال حضرت سید الشهدا و ام
 السعدا ابی عبد الله بحسین کینت آنحضرت ابو علی است و ابی عبد الله مشهور است
 و القاب آنحضرت رشید مطیب و وفی و سید ذکی و مبارک و سبط نور و سعید و رشید
 و شهید و مظلوم است و نام مبارک او حسین است بنام پسر حضرت برون و در توره نقل
 ده است و در کتاب زهره میثاق و بلوغه عربی شهرت که معرب از تفریب است و در بعضی نقل
 بهوشنک و در کتاب سنده و ان عظم آثار او در کتاب بر اسم کند کش و در کتاب زندگانی
 و در کتاب انجلون سرسرا از او در کتاب با شکل مسعود و در کتاب زفرم الضیقات زنده است
 صعب و در صحیفه اسمانی امر بهر ایت دیگر ناصر و در کتاب فیدس افکار و در کتاب طاقم
 سعادت بار اسم قائل آنحضرت در توره در سفر طریقت با اولاد و پیغمبر از زمان که نارسند
 بشیخی زید است و ششم و ششم جزا فراده است دین زاد این ابن زیاد و در روایت دیگر
 بخت از قریش است که در پیشانی او اثر هر هفت و در کتاب لا یشاوس ایرکتب فرکان
 مطبوع که حق تعالی بر کزیندی اسرار ایل را از میان حقایق و مشرف و او بر همه مردمان
 و ایشان را ساکن کرد ایند در زمین مقدس خلیل و ناصر ایشان که ایشان نسا و در زمین

بسم الله الرحمن الرحیم

در زمین گردید و غیر از آنکه شمشیر و سبزه زلف از تنوع ناصری و مادر او هم صد الهی از او نیک کرد
 و عرض مقدسه را بر ایشان حرام کرد ایند بعد از ایشان عرب را در میان خلق برگزید و ایشان
 عرب قریش را و ایشان بدیگنی ازل و ابد را اهلبار گردانند تا فرزند پیغمبر و حسین که شد و بدیگنی ایشان
 زایل نشود تا روز قیامت و در کتاب نزول نوشته است که خدا شدند و خاری ایشان بر زمین
 بنمود و آن کسانی که حسین فرزند متوکل بزرگ خود که فرزند آن در زمان بزرگست می کشیدند
 یزدان بکس مذلت بر ایشان پوشانید که هرگز نماند و خواهر شد و ایشان را اخصی از او
 خواهر شد و ایشان را اخصی از او و رخ نخواهد بود در جاهای نامر نوشته است که اینجی از آن
 با یکی غیر کرد و است محض عربی ابطی با فرزند آن او خواهد کرد و نیک بخت فرزندان او دارند
 مایه با انواع عذاب می کشند و عیال او را با سیری بر بند و اموال او همه کنند خدا بخت این
 بر این قوم بکار و مادر ایشان بر آورد و آنان ایشان قبول نکند و کشند گان ایشان را
 بدترین با دوشش نیز برساند مؤلف گوید که بخت النضر در این جا محض است نیز که در
 کتب کبران معلوم شود که از قوم ایشان یزدان شخصی را بکار در ایشان که در روز رح
 در دل او نباشد و چون بخت انصر باشد در سطوت و مقام ایشان بخت ولادت بخت
 در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان و بعضی روز شنبه گفته اند و در توفیق حضرت صاحب الامر که
 بقایم این علامه ای نوشته پنجشنبه سیم ماه واقع شد و در آفرین ریح الاول سال سیم
 نیز گفته اند و این قول متروکست و نقش نیکین آنحضرت ان الله تابع امره و برده است
 دیگر آنچه الله و برده است دیگر حدت لقاء الله بوده و دوست و دشمن تقاضا دارند فیصلت
 و بزرگوار می آن حضرت از کثرت جهادش و زهد و تقوی و جلال و عظمت و حیاء و ادب
 و در عو صفات و عدالت و شجاعت و علم و کمال و استعداده از شجاعت آن حضرت
 آنچه در کمال کرده در حالت تشنگی کرده کسی نکرده و سزار و شصت نفر و برده است
 از مسعودی هزار و صد و پنجاه نفر را بار بار ابواب رساند غیرت آن حضرت بر تبه بود که

دو نفر آنچه مشهور است از انصار و موالیان با محبت و دو هزار سواره و پیاده از فاجر ان
 قبیله جدا کرد و در و برده است دیگر سی هزار کس و برده است دیگر از انهم این کوفی و ابو مخنف لوطان
 یکی از وی جامع حکایت خروج بخت را بن ابی عبیده نفعی صد و بیست و دو هزار سوار
 بودند و در این قول توفیق بسیار میرود و محبت با صحبت جزا چنین گفته اند و ایشان نیز
 و پروا نکردن را بخاری داد و کردن را با جماعت پسر مر جانه لعین نجیب و اما بدیده است
 سرفراز شد عدد و حجاب و سهامی همگس سعادت اثر او را بعضی از علمای زاده از بغداد
 ذکر کرده اند آنچه مشهور است نیست که بنام نضر از موالیان و پانزده نفر از برادران و عو زاده
 و هفت نفر از علما ن بودند سوای حرا بن یزید ریاحی و علی کپرش که بقضا و چهار
 پان اسمی بخریب حرب اول حرو و دو پسرش بعد از آن زبیر بن حسان اسدی و
 غلام حرو و عبد الله بن عمرو کلبی و بریر بن حصین حمدانی و وهب بن عبد الله مدنی و ریح این
 عبد الله بلالی و حرو براناد کرده بود و بخاری و عابری بن عابس و حجاج ابن سروق مؤذن
 امام و حارث ابن سریع و مالک ابن عبد الله و مسلم بن عوسج و رحمة الله و پسر او دهلان
 یکی و عبد الرحمن بن عبد الله زنی و یکی ابن سلیم ماری و عبد الله بن عروه بخاری و
 انس کاظمی و زیاد ابن محمد کندی و دهلان ابن حجاج و نافع ابن دهلان ابن مالک و عمرو
 ابن مطلق جعفی و قیس بن عقیقه و حبيب بن مظاهر رحمة الله و ناسم ابن عتبة ابی و فاص و محفل
 غلام امام زین العابدین و حظه ابن سعید مجیشی و زبیر ابن زینا و شعیب زبیر ابن
 ابی و سعید ابن عبد الله حنفی و جنادة ابن حارث و عمرو ابن سبابة و قرة ابن ابی غر و حارث
 و محمد ابن مفضل کندی و عبد الله ابو جانه بخاری و قیس ابن ربع و شعث ابن سعد و عمرو
 ابن فرط و ابونما سعید ادمی و عطیة ابن دحاد و محمد ابن انس و زبیر ابن غلام سعید الله
 ابن امام حسن و شاذب غلام عابس و عبد الله بن عروه بخاری و زبیر و شعث و سرف
 حارث و ابو عمرو شمس اثارب و سر و آن آن حضرت فضل ابن علی و عبد الله بن مسلم

در بیان این صاحب زمام این کتب در کتاب تاریخ طبرستان

بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر و عبد الرحمن بن عقیل و محمد بن عقیل
ابن عبد الله بن جعفر طیار و عبد الله بن جعفر طیار و عبد الله بن جعفر
سلام الله علیهم اجمعین عدد شدند اهل بیت در آن موکه خلافت اگر نسبت وقت
هفت نفر از اولاد عقیل بن طالب اول مسلم که در کوفه شهید شد و جعفر بن عقیل با عبد الله بن
محمد و عبد الله بن محمد بن مسلم و جعفر بن محمد بن عقیل و بعضی عیون محمد
پسران عقیل را زیاد کرده اند و سه نفر از فرزندان جعفر طیارند و محمد بن جعفر و عبد الله بن عبد الله
ابن جعفر طیار و سه نفر از فرزندان امیر المؤمنین را نقل کرده اند حضرت سید الشهدا و صاحب
محمد و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبد الله و محمد و ابراهیم و جعفر و عثمان و جعفر و عثمان و جعفر و عثمان
و چهار نفر از فرزندان امام حسن ابو بکر و فاسم و عبد الله و بشر و بجای شمر نیز گفته اند از فرزندان امام
حسین آنچه مستور است علی که عبد الله که در کنار پدر شهید شد و مردم او را علی صغر خوانند و بعضی از
و محمد و حمزه و علی و دیگر و جعفر و عمر و زید گفته اند ابو الفرج صفی و کتاب مفاصل الطالب که نسبت
که آنچه معلوم است شهادت ایشان در آن فرزند ابو طالب است و دو نفر از
از حضرت امام محمد باقر و ایت کرده است که هفده نفر از فرزندان امام حسین علی و عبد الله
و فاطمه بنت اسد در آن صحرا شهید شدند و از زینا دق و از زینب مقدسه بیرون آمدند از
فرزندان امام حسین و عبد الله مذکور است و از فرزندان امیر المؤمنین عبد الله و جعفر
و جعفر و عثمان و عثمان و محمد و از فرزندان امام حسن و ابو بکر و عبد الله و فاسم از فرزندان
عبد الله جعفر و عثمان و محمد از فرزندان عقیل جعفر و عبد الرحمن از فرزندان مسلم عبد الله
و ابو عبد الله و محمد بن عقیل و ایشان هجده نفر می شوند و شصت و چهار نفر از
دیگر و آن زیارت با اسم مذکورند و مسلم در روضه الشهدا مذکور است ابراهیم و محمد که هفت
ابن عمرو کوفی در کنار فرات شهید گردیدند که سینه احادیث آن بظن میرسد
و ظاهر اصحاب نهشته باشند در کتب مخالفان است و حکایت و اما دی قاسم ظاهر

فرزاد

نمی شود و در کربلا روز ضرب نه سال داشته و بالغ بوده است با کارزار کرده است
در طرق مخالفین حکایت و اما دی قاسم است آن مصوم بکر بلای پر با چند کلمه خصما
نمیاید گفته فخره اهل قبله یعنی شامیان و کوفیان و مشرکان عرب در امر زکات
که آن حضرت را محاصره نمودند هزار و نه صد زخم بروی رزید و همه در پیش روی آن حضرت
و جراحات نمایان و هفتاد و دو زخم بروی رزید و زخم نرزه سسی له بود و زخم شمیری
و تخته زخم تیر و سنگ بود چون کار حضرت سنگ کردند از آن کافران ده نفر عازم قتل او
شدند محمد و اسحق پسران اشعث و بطریق دیگر قیس و اشعث بودند و محمد و اسحق بنیت بلکه در
کربلا بد عای آنحضرت در عاز روز لعذاب الهی و اصل شد و دیگر شیبث ابن ربیع و ذی
ابن یزید اصحی و سنان ابن اش و ابو انحوق و صرطه ابن کاهل سیدی و ذی بکون
شمر لعین و ابو الاشرش و الی خراسان و حکم ابن طفیل ابو انحوق ملعون تیری شیبث
آن حضرت زده ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم آنحضرت زد و زارت آن کشت
ضربتی بردست چپ آنحضرت زد و حسین ابن بلیر کوفی تیری بردان آنحضرت
پتان آنحضرت زد و صرطه ابن کاهل سیدی شمیری بر بازوی آنحضرت زد و او را
بر در انداخت و شرجیل ابن ذی الکلاع سب بردن مبارک آنحضرت دو ایند
حوشب و غالب بابی و عبد الله یاس سلمی و ابو الاشرش و عبد الرحمن ابن ابی عمیر
ثقی و عبد الله ابن شداد جنمی و صاب ابن مالک اشعری و بشیر ابن سوط جبارانی
و عبد الله ابن سید سلیمی جنمی و یحیی ابن کعب و عروة ابن فیس احمصی و قره برادر شمر
ابن رکاب و قثم یا مدکان تیر ماران کردند یک مرتبه چهار هزار تیر بردن مبارک آنحضرت
رزید و سب بردن مبارکش و اینده لعنة الله علیهم و چون آنحضرت را انداختند
سنان ملعون خواست پیش دستی کند که شمر صرافزاده کرد و آنچه کرد بدو از زده مرتبه
را جدا کرد و آنچه کرد اللهم العن البصاة التي جاهدت بحسین و شایعت و با بعت

علی قلله اللهم العنم جميعا كما فراني که سباب آنحضرت را عارت کرد و فدا لک ابن اسیم
 کند می بود که کلاه آنحضرت را برداشت و عبد الله سد جنتی شمشیر امام را برداشت
 و برادر عویش غلاف شمشیر را و جمل ابن مالک محاربی نیزه امام را برداشت و قزلباش
 ابن ماسک و عمر ابن خالد بر امام را برداشت و با هم مناظره کردند بجز ابن عوس چون
 عماد آنحضرت را برداشت و عبد الرحمن ابن کعب شام امام را برداشت و عبد الله
 ابن قیس غولانی ردای آنحضرت را برداشت و عمر ابن مینج صیداوی کتله او را
 برداشت و زاهد ابن رفا و بجل ابن سلیم موزای امام را برداشت و قیس ابن عبید
 لجام لب امام را برداشت و قیس ابن شعث رکاب امام را برداشت و غالی
 که سنگت بر بدن مطهر آنحضرت زدن استحقاق این جو بط بود و نفس ابن مرز و حکیم و
 پسران طفیل و بکر ابن عامر و بکر بن و ابل و عمر ابن مینج صیداوی بود و سلم ابن حسین
 و منفذ و نام پسران مره عبیدی و نانی ابن بخت فانی علی صخر و سعد ابن حجر الاحجار
 و نوفل ابن ارق و طهمه ابن عدی و طلحه ابن ارقم و سید ابن مالک و نیزه پنهانی
 و در بد مولای پسر سعد علیه السلام و العذاب شهادت بانحوت آنحضرت در روز
 جمعه عاشورای محرم و سال شصت و یکم هجرت واقع شد و عمر شریفش در آنوقت
 چجاه و هشت سال بود و اثر ضراب سیاهی در محاسن مبارک آنحضرت بود و چون
 آن غلامان رفتند ابل حاضر در آن روز بر آنحضرت و جسدش ای کرم و بدنه ای مطهر نماز
 کردند و جسدش را در آن مکان شریف که الحال است دفن کردند و علی ابن ابی
 یضی علی کبر در پائین پای آنحضرت و سایر شهدا را در پائین پای او در یک موضع
 دفن کردند و حکمت ظاهر چنین بود اما با حجاز حضرت امام زین العابدین آمد و جسد مطهر
 آنحضرت را بلکه سار شد از دفن کردند و ابل حاضر گفت که ما چون رفیقیم که ایشان را
 دفن کنیم قرآنی است از دفن کننده و ساخته دیدیم و مرغان سفید چند نزد ایشان را دفن

که پرواز میکردند و در مبارک آنحضرت خلافت آنچه مشهور است این است که سید
 التاجیدین آورد و بدن شریف پدر بزرگوارش شمس ساحت و در روایتی
 در شام دفن کردند الحال انموضع معروف است بشهدا لر اس و زیارت می کنند
 و بقوله انکه ان طعون سر را بر خانه خود بنده است عبد الله عامر که سابقا زوجه آن
 حضرت بود و نصب کرد و در شب تابدا شد و حضرت حرث میل برد و این قول بسیار
 قولیت در فتن اهل بیت شام و برگشتن آمدن بوفه چهل روز مشهور است و بقوله
 شمشاه آنچه غیر عقاد دارد و شاید که از چهل روز زیاد باشد زیرا که رفتن اهل بیت کوفه
 و شام رفتن و ماندن در شام و سایر منازل و برگشتن بیشتر میشود و الله اعلم عدد شکر
 کفار موافق ضبط ابو مخنف و بعضی از تواریخ صد و چست و دوهزار سواره و پناه
 بودند که با این حرب مامور شدند و متعاقب هم می آمدند اگر چه در جهت این خبر
 ضعیف دارد و لیکن بیان کردن اولی است عدد شکر کفار شفاوت از شفاوت
 سواره و چهل هزار بودند از پیاده از غلزان این دار الاماره عیبت و دوهزار سواره بودند
 و پیاده امیر ایشان شرفی ابجاشن و قثم و سلیث و نیزه این رکاب و لیسرا و ادا
 و ابوالاشرس و سخاک ابن قیس ابن صلب ابن جاز صاحب رایت نصبت
 معویه و قیس ابن فاکه ابن نوفل و اسد ابن مغیره ابن عاص و سعید ابن اوطاه
 و قاسم بن ابان و معاویان ایشان و توشه برداران تخمین هشت هزار سواره
 میر سپه در میان دلت و محلات و ستادان و صناف با ایشان بودند اکثر اهل کوفه
 مثل بخار و امکنه و کفش و دروغل بند و خبار بودند و که خدا با آن محلات کوفه از شکر
 و کندیه و خرمیه و مسجد نبی زهره و سوق اللیل و سوق الساه و سوق البرابین چون
 چون شعث موصی طباخ و مشرق خبار و طراج ابن یزید صیرفی و نیزه این در هم
 و ابن عوجه و خطه ابن زید و قیس ابن جرهم و ابو انجس سردار مکاربان همراه بود

سعد ابن عبد الله ابن ابی اسود
 و قیس ابن ابی اسود

و سی و شش نفر از مردم بودی و قبایل اعراب بودند از بناده در چهره و چهره و کنده و مطنون
 و مخرج و نیز بوع و خرا و سبنا و کلب و از زبان و بصیرت و گفت از ارکس بودند و سرکرد
 ایشان زید بن افرح و اسعد بن حرج و قیس بن عسلوان ابن دران و داد بن
 شیب و بشیر بن سعدان و محمد بن عثمان و بنزله بن خند و ابن ابی آب خور و از مردم
 سب از ارکس بودند و سرکرد ایشان ربه بن سویدان ابن حرث و فیث بن زید
 و عمر بن طعم و از خوارج و دوزخ و سرکرد ایشان عثمان ابن ثابت و حسان
 نافع ابن ارق و حکم ابن ابی درقه و زید بن ابره و قس بن علی و سعد و ولد از نایب
 و بر جیش بود یعنی سپه سالار و حفص بن شمس و زید بن ابره و سرکرد ایشان و لشکر او
 بود و سرکرد لشکر او الا شمس بود و جویه ابن حبره جاسوس بود و ابویوب
 غزوی سر کرده ایشان از جماعت ملاحان بود و شمر لعین نقیب لشکر بود و سر کرده
 چهار هزار سوار و نیز بر این رکاب سر کرده سر کرده دو هزار پیاده بود و شیبث ابن
 ربیع سر کرده چهار هزار سوار بود و قثم سر کرده دو هزار پیاده بود و زید غلام عمر مطنون
 سر و ارکس پیادگان بود و اسحق ابن شیبث ضابطه غنم بود و عده ابن قیس
 احمصی سر و دو هزار پیاده بود و محمدان ابن مالک سر و دو هزار ارکس بود
 و عامر ابن طفیل سر و دو هزار پیاده بود و سنان لشکر نویس بود و ابو ضیق شاعر
 شرف دار و احمر بود و زید بن قاهر و شبل ابن یزید چادش بودند و خولی ابن یزید
 حلهار بود و هر طه ابن کابل عمار پیادگان بود و منقذ ابن مره عبیدی و نیز بر این درقا
 فاصح بود و زید بن حجر ابن الاحجار و رافع مالک که بان آب فرات بودند و ابن حوشب
 ملعون سر و در تیر اندازان بود و عمر و ابن منیع صیدادی سر و کسنگ اندازان بود
 و محمد ابن شیبث امیر الامراء لشکر بود و قیس برادرش سر و دو هزار سوار بود و ابن
 حسین عده اولاد امجاد و حضرت شیخ مفیدره گوید که عده اولاد امام حسین در زمان ادب و تاریخ

و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

و در این کتاب
 و در این کتاب

علی اکبر که گنیت او ابو محمد است مادر او سلام شاه زنان بنت یزید و در این شهر است
 اضرین نوک چشم علی ابن الحسین الاوسط که او سید العابدین است و علی صفر شیبث
 شهر با نوست و بعضی گویند که علی صفر نام او محمد است مادر وی لیث بنت ابی مره
 ابن عروه ابن مسعود فقیه است و جعفر ابن الحسین اولاد از نومازده و مشید شد با محمد
 مذکور در دامن پدرش به تیرانی ابن اعبث که بر کوش او زد و زینب و یکنه و محمد
 سبک بنده در پیش آن بنت امر القیس ابن عدی کلید است و فاطمه در او ام است
 طلحه ابن عبد الله نمیبی است و محمد ابن حسین با مادرش شهید شد و آنچه از احادیث
 ظاهر میزد و شهیدان بود که ملا بوده بلکه در وقت که بلاد حیات بودند اما از افواه دانسته
 ظاهر می شود که در حوالی طران گویند شیمران نام دارد شهیدان بود در آنجا و چون است
 چون آنحضرت را شهید کردند زلفی موده ان حضرت شهر با نوست و ابی سب و ابی جراح
 و بطی الارض با بن ولایت آمد در این کوه غیب شد و میگویند زنی که حامله کبریا
 در آنجا که شهیدان بود است داخل نمیدانند شد اما حکایت سواری شهیدان بود
 بر زید و ابی جراح بطریق مخالفان است و آنچه مطنون فقیر است علی ابن الحسین الاکبر
 الساجدین در امر زید که بلا نیست دو ساله بود و آنکه شهید شد علی الاوسط است
 و حضرت امام محمد باقر غیبه بود و در کربلا حاضر بود سلام له علی الحسین و اصحاب ذکر و قانع
 بعد از شهادت آنحضرت چون آن سعادت پناه مبال شهادت پرور نمود
 اثناب کسوف کرد و باد سیاه شد و دشت وزیدن گرفت که خلق بسیار از است
 آن باد تیر سیدند و بر دزد و در امر زید در آسمان شفق بهم رسید و چهل روز آسمان
 خاک سرخ و خون بارید و در بیت المقدس و حوالی آنجا یکسال بر سنگ و کلوخی
 که بر میباشند در زبر او خون تازه بود و طایفه و جنیان و آسمانهای هفت گانه در آن
 بر آنحضرت که رسیدند و حوش و صباح از بابا سنا رسیدند و سر از چهار باز داشتند

و بطور و مرفان از سه شیا متا افتادند و از آن روز و در آن میان که بزبان شده در میان
 جا گرفت و در میان باطل و امواج درآمد و ما میان از دنیا با صلوات خداوند که همانند
 برداشته و بشیر لزل و اضطراب درآمد و در عظیم الهی بر زید و صالحان عرض
 و طاعت و عبادت ان الله اعلم و کرد میان عالم بالا و فرشتگان صافان و رضوان
 و مالک نیز آن در جبرئیل امین و روح القدس و کرام الکاتبین همه بر این ماجرا که رسیدند
 و زین و بپیدان در آمد و حق تعالی بر این است غضب کرد و قیام قائم ال محمد و ظهور حضرت
 زوقی کرد و بظمت طول و فرشتگان در پیرزادان از نبی آدم ترسیدند که چنین
 کاری کردند و ستار تا بجزکت درآمد و ارکان اسلام در هم شکست و اهل کوفه و
 بخدا و رسول کافر شدند و دریای غضب الهی بگوش آمد و جنم خود مش آمد و فرقه زد و شایطین
 از او میان که بزبان شدند و بکینه این عمل شیخ شیطان در از روز و شهاد هزار مرتبه لعنت کرد
 بر دشمنان خاواد و نبوت و خداوند جبار و متعزز و مختار این انی همدی و تقوی و ابراهیم
 ابن مالک را بر این قاهران کما منت تا در از ایشان بر آورد و بدترین خصاص کشت ترا
 بسزای خود رسانیدند و سیصد و ششاد و سه هزار کس را از احوال و انصار نبی امیرالمؤمنین
 رسانیدند و حق تعالی پشتمای مردان و جمعی زبان ایشان را خفیم کرد و آیند و بعد از آن کار
 و زار و بکری زمان ایشان زمان ملاعین صامت شدند و شیطان در میان ایشان زمان
 بهم رسانید و شب و دور روز با زانو و کوهی گشتند و مردم را بجز و میخ اندود و کفر
 با پیرو و انصاری و ساخنند و بسیاری از ایشان در اسل و جلالت با نامی بر خاک گشت
 گرفتار شدند و خداوند عالم جلالت خوره و خیر و بزرگوار و زانگاش و عفری در شکم او رسید
 که از خلق او بهم بیرون آمد و در اندک زمانی به عذاب الهی واصل شد و او را در میان کلبه
 انداختند و پسند زین بزرگتر عبد الله ابن عباس و الی فراسان و خوره در فرج او رسید
 و بعد از زید علی و آنچه داشت باطلها و اذ و علاج وی نشد و عاقبت محتاج طلب شد

و در کتبی که در دوران این زیاد علیه العنه ما سوری بهم رسانید که از بوی گند و خلائق
 نفرت میکرد و نزد هر چند که در جاق نشد و بزرگ بزرگ شد و کاوک کرد و تا ابراهیم او را
 از زندگی فارغ کرد و در شریل ابن ذی الکلاع بدن او کرد و در روز بروز پوست حی است
 و در کله و بی او نمایان شد و مسلم صنیاتی دستهای او خشک شد بنوعی که نان برود
 میکند شمشاد و بجز این همه فروسی داشت روزی گرفت که در اندامی دهد و اگر در منقار زد
 و جنم او را کند و از آن ازار ببا و در رفت و مالک ابن یسهم گندی بعقت اسمال دم متلا
 تا بقدرت و عمر سعد از دعای آنحضرت گندم ری را بخورد و بکفان کندم نیز نوشت خود
 از جوهر مار میکرد و بسبب از آری که بجم رسانیده بود عاقبت محار او را بسزای جنم نزد حق
 او هم نشین کرد و هر کس که ششام با حضرت داده بود لال شد و هر کس بی ادبی بیدن حضرت
 کرده بود با سنگ انداخته بود مثل شده هر کس بدن مبارک آنحضرت را دیده بود و گوشه
 و حج گیری خنای کرد و چون آب دمان بخش خود را با حضرت انداخته بود و زید را بطلان
 بجا افتاد و هر کس بوی خوش آنحضرت را عازت کرده بود و خون شده بر در از نه آن
 افتاد و سوخت و اقل بر خانه بردارنده آن افتاد و سوخت و چند نفر از ایشان سوختند و آن
 که هموال آن حضرت داخل شده بود عاقبت مختار آنحضرت را ضرب کرد و در جانش را بردار زد
 و هر کس بطلای آن حضرت را بر خود مایید پس شد و عبد الله ابن قیس غولانی جلالت بر شانه
 شده چون سگ ناز میکرد تا مرد و هر کس سب بر بدن مبارک آنحضرت دو اینده بود اسمال
 الدم و بول بهم رسانید و بعضی سبطون شدند و در میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند
 در کربلا آب از مخالفان آنحضرت علیه عبد الله الحسین لازدی مذاکره که چسبن کفچه
 آب سخا چسبیده آنکشته نمیری یا به حکم مادرانی پس آنحضرت او را نفرین کرد که خداوند او
 او را از ششک کیش و او را بر کرمیا مرز پس المفلون پیوسته العنش میگفت و سیراب نمیشد
 تا آنکه شکم او ترکید و بجزیم رفت و اسیر این کعبه مستهای او اندر دو چوب خشک شد

و در کتبی که در دوران این زیاد علیه العنه ما سوری بهم رسانید که از بوی گند و خلائق نفرت میکرد و نزد هر چند که در جاق نشد و بزرگ بزرگ شد و کاوک کرد و تا ابراهیم او را از زندگی فارغ کرد و در شریل ابن ذی الکلاع بدن او کرد و در روز بروز پوست حی است و در کله و بی او نمایان شد و مسلم صنیاتی دستهای او خشک شد بنوعی که نان برود میکند شمشاد و بجز این همه فروسی داشت روزی گرفت که در اندامی دهد و اگر در منقار زد و جنم او را کند و از آن ازار ببا و در رفت و مالک ابن یسهم گندی بعقت اسمال دم متلا تا بقدرت و عمر سعد از دعای آنحضرت گندم ری را بخورد و بکفان کندم نیز نوشت خود از جوهر مار میکرد و بسبب از آری که بجم رسانیده بود عاقبت محار او را بسزای جنم نزد حق او هم نشین کرد و هر کس که ششام با حضرت داده بود لال شد و هر کس بی ادبی بیدن حضرت کرده بود با سنگ انداخته بود مثل شده هر کس بدن مبارک آنحضرت را دیده بود و گوشه و حج گیری خنای کرد و چون آب دمان بخش خود را با حضرت انداخته بود و زید را بطلان بجا افتاد و هر کس بوی خوش آنحضرت را عازت کرده بود و خون شده بر در از نه آن افتاد و سوخت و اقل بر خانه بردارنده آن افتاد و سوخت و چند نفر از ایشان سوختند و آن که هموال آن حضرت داخل شده بود عاقبت مختار آنحضرت را ضرب کرد و در جانش را بردار زد و هر کس بطلای آن حضرت را بر خود مایید پس شد و عبد الله ابن قیس غولانی جلالت بر شانه شده چون سگ ناز میکرد تا مرد و هر کس سب بر بدن مبارک آنحضرت دو اینده بود اسمال الدم و بول بهم رسانید و بعضی سبطون شدند و در میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند در کربلا آب از مخالفان آنحضرت علیه عبد الله الحسین لازدی مذاکره که چسبن کفچه آب سخا چسبیده آنکشته نمیری یا به حکم مادرانی پس آنحضرت او را نفرین کرد که خداوند او او را از ششک کیش و او را بر کرمیا مرز پس المفلون پیوسته العنش میگفت و سیراب نمیشد تا آنکه شکم او ترکید و بجزیم رفت و اسیر این کعبه مستهای او اندر دو چوب خشک شد

و در رستان خون از او میریخت و غار او این اولید حلیت اشک گرفتار شد و مردی
 این یا سرخ زخمی کار در فرود زد و در اکت است و پشت خولانی از نام خانه پشاد و مردی
 این زیاد و روانه شد و خود را بجا هفتد و عبد الله بن طلحه زانی در فرزند است و مردی
 این حارث سکونی در پشت اشکاش دو بلجانه مرد و عبد الله بن حارث بجهت در اندرون
 خلا که افتاد و پشاد را پرودن آرد و جبار این بزید عامه بجزت را در سرت دیوانه
 و از نام خانه در فرزند است و مردی در این مسافر از نام خانه پشاد و مردی در این ملک کار با
 قریب هزار مورخ در بدن او هم رسید و در طلحه این بزید در پشت خواب سر او را برید
 و صباح این قرطه کرم در بدن او افتاد و مردی در جویه این جریه صاحب آنحضرت را پوشیده
 هماندم برص مبتلا شد و در کشتن باز که با تیر بقتل سر او افتاد و مردی در این ملک جا
 آنحضرت را پوشید زین کید در نجاست خود می عطشید و مردی در اس غلام عمر بن خطاب
 میان دو کس آمد کار در شکم او زدند و کشتند و شخصی از بی دارم در کار با تیر کشت
 آنحضرت زد و حضرت آن خون را می گرفت و بکاف آسمان بر بخت مبتلا کرد و مردی از
 اشک شعله می کشید و پشتش از سر ما می لرزید و پشتش بخاری روشن کرد و در پیش رو
 با دین زد و خورشید بر شکم می بست تا آنکه در او با معاد به عاقبت کرد و مردی در عفرانی از آن
 حضرت عارت کرده بود و بریدنش را بعد پیش شد و چون کو پیدایش در وی افتاد و مرد
 شته می از آنحضرت عارت کرده بود و چون کار در وی نهاد که باره کند اشک از آن شعله
 می کشید و چون او را باره کرد و اشک در پارهای او مشتعل بود و چون در دیکت گفتند از آن
 دیکت پرودن می آمد و چون خواستند بخیزند از جبهه در پیش تر بود و در کار با او بود این بزید
 نامز با آنحضرت گفت از آسمان تیر شهاب برود و بدای او آمد و کوشید و عقوبت
 ابن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کار با بودم و به بلاتی گرفتار شدم این گفت
 که در آنوقت نوز چرخ کشت و ملعون دست دراز کرد که صلاح جریع کند اشک در پیش افتاد

اینست در
 144

خواست خاموش کند بر لبش نخس او افتاد و بدن او را در گرفت و خود را با آب فرا کرد
 اش در وی آب سبنا و هر وقت که سر از میان آب بیرون می آورد اشک در پیش
 او با زهر فرو میرد تا بدین نوع ارزاه آب با اشک افتاد و خیاطی نیز این کهنه را کرد و چسبید
 و بزید این خولی اصبح در خانه وی اشک افتاد و بویخت با آنچه داشت و شخصی به تماشای سر او
 آمد و گفت خدا خوب مکافات بجز را داد از آسمان سنگی برودان او آمد و چشم
 چون سرهای کاوان را میگردید مشرفه نزد امام زین العابدین فرستاد و نگاه ماری پیش
 و در میان سرهای کاوان میگردید تا سر این زبا در آمد کرد و در سوراخ غمی او رفت و از سر او
 دیگر پرودن آمد و پوسته چنین میگردد و عبد الله در خوشی را به علت حزه مبتلا کرد و طوطی
 که در این او را با رنگند شکست او در کف او جدا شد و شریقی این زیاد و جوی از کار با تیر کشت
 حرف نزد و خری نخورد و برود خواهد بزیم بجهت بجز این مارون دیوانه شد و در سر او
 نهاد و در کنار آب خرنیز شیری او را طوطی خود ساخت و مردی در صبح صید او می شست و در
 او جا کرد و در چشمهای او افتاد و از آن جا جوشید و پرودن آمد و در اندک زمانی او را
 کشت و سلامت این قلم را بازشش خواسته از خواب بر حبت سوزن سر از آن بر کرد
 رفت و سوراخ کرد و خون رفت تا مرد و سعد بن هر بص و دیوانه شد و کار در جود خود
 کشت عبد الله در براج قاضی گوید از آن پنهانی سؤال کردم از کت کوری او گفت من
 رفیق بودم در کار با شمی در خواب دیدم که حضرت رسول در صحرائی نشسته است غم کین مخور
 و جا قمار از دستهای خود با لارزه و هر به بدست مبارک خود داشت و لظعی در پیش کشت
 انگیزه مرا کشان کشان نزد آن حضرت بردند و یکی در بالای سر او سپاده و شمشیری از اش
 در دست داشت و آن نه نفر رفیق مرا بقتل رسانید و آن شمشیر را که بران نه نفر زد اش در
 آنها افتاد و میوه حنده و باز ننده میشد چون آن حالت را دیدم بدو زانو در اندم و کفم السلام
 یا رسول الله جواب سلام راند و ساعتی سر بریزد و گفتند فرمود اید شمشیر خدا ملک مرست بر کردی

حضرت فرمود در استحقاق و لیکن در میان لشکر انبیا بودی و بسیاری لشکر انبیا را
 زیاد کردی نزدیکت پا چون نزدیکت شمشیر بران خون در پیش آن حضرت گذاشته بود
 پس فرمود این خون فرزند من حسین است و از آن خون در پیش چشم من کشید چون
 شدم ناخواب بودم غلامی از این زیاد و در سجده کرام فرمود مباحات میکرد و شهادت می داد
 چون پروان آمد سسکی از آسمان بر سر او آورد و چشم رفت مسلح گویا که بر عقب این زیاد
 داخل قصر دار الاماره شدم چون داخل شدم رودی مشغول شد و مضطرب گردید و در
 بسوی من کرد گفت پیری گفتم بی گفتم بدیگری مگو و این حکایت در روزی بود که سر با
 مهاجران را آوردند غلامی از آن ملعون در آن روز خنده میکرد و خوشحالی نمود و در یواری بر
 فرود آمد به چشم رفت غلامی دیگر باز بخندید عظمی در بول کردن ذکر او را کرد غلام دیگر
 در آن روز به جاه افتاد و مرد شخصی دوست او را بریده بود و در روی او سیاه بود و دستار
 پیچیده بود و میگفت خدا یا پادشاه مرا میدانم میدانم که مرا نمی آرزوی مرا از سبب نوسیدی بستم
 گفت من جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار بمن میفرمود در کارها و استم که بنده ز جابه
 آنحضرت بر ایام چون قیمت کلی داشت و بجهت از چنگهای آنحضرت رایا و در بندار بودم
 دیدم که رسول خدا با امام حسین است و آنحضرت سکو را بآنحضرت رسانت میکند حضرت
 دستهای مرا برید و چون بدار شدم دستهای من قطع شده بود و در دم سیاه بود و دست
 دیگر در و چشم او کور بود و ایضا کوری در دستار کعبه پیچیده بود و میگفت خدا یا پادشاه مرا
 میدانم که مرا نمی آرزوی مرا چون پروان آمد سسکی بر سر او آمد و به چشم رفت و در کارها
 قریب بسجده نظر در آن فرزند زهره ایشان حضور کرد و مرد و هر کس بجز کلاه که گذارش نهاد
 و خندید در روی گرفت که علاج ندانست و هر کس به عنوان سیر آمد چون بر گشت در آن
 زمانی روده و آفات و احتشای او از آن در دلش پروان آمد و مرد و بعضی بجهت فرود آمد

السلام

اعانت پسر زیاد کرده بود با سینه با او و در زمان و پسران و دختران ایشان در آن روز می
 و او اطرف کفر شدند بخو که اکثر ایشان کم شدند و بعضی در نزد زینبیا و قاسقان آمدند و عیانند
 میکردند و ترک خانههای خود کردند و هر کس در کربلا شراب خورد و بخلت سمخال آدم کفر
 و طعنا شد جگرش از خلق او جدا آمد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود و مفلوج شد و بعضی
 کبر شدند و در نجاست خود می غلطیدند تا به جهنم وصل شدند و اکثر سنگ اندازان و دشمنای ایشان
 شل شده و هر کس با سزا کشته بود خوزه بردن او افتاد و هر کس آن حضرت را بچو کرده بود
 لال شد بشیر این سوط بمذنی خاری بیای او رفت و کلاو ک کرد تا مرد و چهارده نفر از
 این زیاد را در آن روز شتر لگزد و کشت و سیف ابن ریان سب سر او را بر دهن گرفت
 و کند و ثانی این بعثت در کشتن از کربلا خون از خلق او آمد تا مرد و اکثر کله با آن آب فرات
 تب کردند و فریاد عظمی و شکی میزدند و شکمهای ایشان باد کرده بود و چون آب در میان
 بر آنحضرت انداخته بود با فرقیش میدیدند و جگرش از خلق بر آمد بخاری پشتک بر آه بود
 بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد و بخاری اصلاح غیر نیز این حصین کوفی میکرد و دست
 بر سر او خورده بود و حدادی نیز همراه بود و نصف بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و اکثر
 تیر اندازان کور شدند و مردند بجل ابن سلیم از سب فتاد و مرد و دست و کس در کربلا
 کوفه از سب افتاد و مرد و در هر قوس ابن سعد را مرد و مرد و مرد از ابن حکیم نیز مرد و کشت
 در جیبانه و عام نشی از عقب طفل میدید که او را کبر و بچاه افتاد و مرد و حضرت ابن زینبیدی کنی
 ز نش باری داشت او را بخانه برد و در همان شب که از کربلا گشت او را به بدترین احوال
 مؤلف گوید که از آن عالجین قریب چهار هزار کس به چنین حالات مختلفه بجهنم رفتند
 پانزدهم در احوال خیرال حضرت سید الساجدین کنیت آنحضرت مشهور ابو محمد است غیر
 و غیر مشهور ابو الحسن بعضی گویند که کنیت آنحضرت نزار و وغالباً او را با اسم بصفت
 یاد می کنند و القاب آنحضرت سید الساجدین و زکی و سجاد و عباد و ذوالعظمت العالیین

بسیار از آن

در کشف الوه مطهر است که در شهرت آنحضرت زین العابدین آن بود که شیطان
 حضرت در محراب خود بخت مشغول بود شیطان بصورت از دانی برده ظاهر شد که از
 عبادتش باز دارد و دید بر دانی بخرد آمد و بگفت پای مبارکش را ببدان گفت و ایستاد
 با آنحضرت رسانید چون آن تیر باعث قطع نماز نشد خاسپ و خاسر شد چون آنحضرت
 از نماز فارغ شد دانست که او شیطان بود فرمود که اخسای ملعون و شیطان از خود
 راند پس آواز می برآمد که کوبیده میبکند تبت زین العابدین تاسه بار این لفظ شنید
 و کسیر اندد در احادیث بسیار در دست که روز قیامت منادی ندا کند از جانب جنت
 آنحضرت که نجاست زین العابدین و نام مبارک او علی است و در صحیفه اسمانی فارط است
 و بر او است دیگر خاشع است ترا و طبیعت دور بچهل عابد در کتاب زندگوشنوده در
 کتاب بشد و آن جزا که در کتاب با شکل عالی و در کتاب یونانیان امین در کتاب
 کلون میدانم و در صحیفه هر مس آقین یعنی اصح و در کتاب خصال شرف و شرف کلین
 آنحضرت آنکه تبت العالی بود در ابیت امام محمد باقر العزیز که بود در ابیت حضرت امام رضا
 خزی و شقی قائل بحسین بن علی و بر او است زید فرزند آنحضرت حبیبی کل غم نموده و بر او است
 دیگر توفیق ابا التی بر بزرگوارش حضرت امام حسین بود و در شش شهر با توفیق زید
 شریف بار و آنحضرت شایسته از عرب و عجم بود در بعضی تواریخ مطهر است که شهر با توفیق
 شیوه این پرور است و این قول ضعیف است و در کتاب دادنگ هر مژ حکیم میگوید که
 دولت عجم تمام شده بزود و در شاه زمان به بندگی عربان درآمد و او را کسیر کرد
 اما شرف در جهان با و دارد در حالقی که طیبای یعنی امیرالمومنین او را پس خود را داد و دوست
 فارس جان با و زنده شود از فرزندان آن بگرام خواهد بود یعنی مهدی که ظهور کند دولت عجم باز
 کرد و همچنان که در اول دنیا دولت بابشان بود لیکن این امام خلائق باشد و فرشتگان با او سینه
 و غیره آن او در جبر جاکرند و هر چه سوس الطاف دارند که حضرت مهدی از جانب مادرش متولد

بشیر بود

بشیر بود ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه یقینی روز پنجشنبه یا زودم شهر جمادی الثانی
 و بعضی هم پنج شنبان گفته اند و بعضی روز یکشنبه یا ماه مبارک رمضان در سال سی و ششم هجرت
 و بعضی گفته اند سی و هشتم شیخ شهید روز پنج شنبان گفته پس از شهادت امیرالمومنین
 بدو سال و بعضی گویند امیرالمومنین دو سال بود با امام حسن دو سال و بعد از آن پنج
 یا بدو بزرگوار شد ده سال بود و اما است آنحضرت سی و پنج سال بود و در حدیث از وضوی عظمی
 صحیح را او میگوید که شب بیدار بود هر وقت که طعام نزد آنحضرت حاضر کردند و آنچه کار را نگاه میدادند
 چندان میکربست که آب دیدم ای بجانب طعام را مخلوط آب میکرد ایندی که از او کردی
 آنحضرت عرض کرد فدای تو شوم ما این رسول الله قیریم که تو خود را هلاک کنی و گناه کار شوی حضرت
 فرمود که انما اشکوا بی و خرفنی الی الله و اعلم لا یغفر لعی سحابت میکرد دو اندوه خود را بخدا
 و من میدانم آنچه شما نمیدانید پس فرمود که حققت بخاطر اینم اوم گفته شدن فرزندان فاطمه که اگر
 در کوفی من میکرد که کندگان دیگر یعنی از آنحضرت شش نفر دیگر بود حضرت آدم از برای کربلا
 و فراق بهشت سیصد سال کربست و بعضی دو سیت سال گفته اند حضرت نوح از جفای
 کردن ایشان در تنهای دید کربست و حضرت یعقوب و یوسف مدت چهل سال در فراق بیدار
 که سعید و حضرت یحیی از ترس جنم میکربست و حضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوار و جفای است
 چندان کربست که اهل مدینه شاک آمدند و آن حضرت از ذوی اشقیات بجهت من میبکند که پیشانی
 مبارک آنحضرت در آن زمان پیش آن کثرت سجده و عبادت مثل کف پای شتر فیه کرده بود و گاه
 بود که پیشانی او که بسیار بلند میشد و بند میکرد و بمقراض میرزید سخاوت آنحضرت مشهور است که چون حضرت
 با قزو را غسل میداد پشت مبارک او مثل پای شتر فیه کرده بود از بسکه در شها آرد و کندم و زرد
 و جامه بدوشش برداشته بود و بجا نظیر این مدینه پر دوشی که آنحضرت از حق میکردند که اهل مدینه بفقو
 هفتصد نفر دقوی چهار هزار نفر بنیام خواهند که به محتاج بسیار آنحضرت میآورد و در آن
 دانستند که آنحضرت برای ایشان طعام میآورد و در صلح او بر تبه بود که خادمی کاسه شکر می بر سر آنحضرت

بخت و اوراد عرض عتاب و مواضع خنده در نیارود و از او ساخت و علوم الهی و مبروت چنان
 و منصب جلیل القدر است با وی بود حدود ولادت آنحضرت با نوزده فرزند داشت و محمد کنی
 بانی جعفر و همام و قاسم و الاقرین و الاطهار و المرسلین و ادراد امجد الله بنبت محمد
 علی و زید صاحب خروج و برادر ایشان ام ولد است اما اولاد زید با کمال کوفه و حرم
 بودند و دعوی شیخ میکردند و با حضرت امیرالمؤمنین و حسین آن با جبر اما که در گذشتند و بعد از
 طاعین دشمن بنی امیه نیز بودند هر چند خواسته که ایشان خروج کنند ثواب الله و توفیق
 نقیص کردند و پیش کیلیک از شیعیان اند و گفته که شما میدانید که امر معروف و نهی منکر
 که بنی امیه کرده اند و ما را از خلق بر آورده اند این فرض همین است که ایشان خروج کنند و اگر خروج
 کا فو شیخ قومی از شیعه فریب روشی خود خوردند و عرض ایشان بود که بقیه اهل بیت رسالت را
 بر طرف کنند و جعفر و محمد پیش زید و چندان احتجاج کردند که زید رعیت کرد و زید را برادران دیگر
 و اورع و اشجع بودند و بیهوده فکر هشام بجیش بود که از دشمنان بگت و از بن حیره بعضی را توهم
 اند که او امامت را دعوی میکند و این سخن از آنجیح غلیظ بود چه مرتباً در خود انبیا که سخن
 خلافت صحیفی امام محمد باقر است زدی خبر آورده هشام ابن عبدالملک که زید میاید و سخن اول
 مجلس خود را گفت تا بهلوی هم نشینند چون زید با یاری خود را از عیند چون زید آمد از آنفید
 از خدا پر نیز که هیچ چیز از تقوی بهتر نیست هشام گفت تو خود را مستحق خلافت میدان و آرزوی آنرا
 داری و آن تو نیز سید که ما تو کنیز تو زید گفت اسمعیل میخورد بود ما در سخن گفتن بود و مرتبه
 نبوت از مرتبه خلافت بزرگتر است و کسی که جدهش رسول الله و پیش علی ابن ابیطالب است
 بدون مادر او با و لغضائی میرساند هشام از مجلس برخواست و حکم کرد که زید در مجلس نشیند او نباشد
 او دل آزرده بیرون آمد با خود گفت هر که از بنی امیه ترسد و میلش با دیگران بود که در کسید
 جمع کثیری بر او حجت کردند و در صلب امیر مصلوب است که عدد اهل بیت بجهل هزار گسیده بودند
 و از بنی امیه علی مراد است که گفت من اراد ایجاب دانی و من اراد العلم الی ابن حبه جعفر که اراد

قال

قال در نوزده من باید در کس علم خود را نوزده سپرد بر ابرام جعفر و دو نوزده از آنجیح میگوید که امام
 باید بشیر خروج کند و حضرت صادق فرمود که رحم الله فی زید ابو نظر لوفی یعنی خدا رحمت کند بر
 من زید که اگر بر دشمن نظر میانست حق را بجای از بر سر ساند و چون خبر که درت از زید بخبر
 بسیار که نسبت ابو خالده واسطی روایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آن
 بجای و اطفال آنجیح و هم که نباشد قدم در نوزده و بار نیکه شده من آن مسلح را رده زید
 و در سید صید شدن از زید و جوه مختلفه مذکور است صاحب صلب استبراکه که خلق شیعیان کوفه
 آن بود که خروج زید با جازه حضرت امام جعفر است بر او جمع شدند و چون دیدند دشمنانند که
 امام او را از خروج منع نموده اند و بر کردید نوزده فرمود در حضورنا یعنی ترک هر که خدا را خروج دادند
 و آنها که باز یزد و ذنبا حصان محمد در روضه نام نهادند و بعضی گفته اند که چون انوشیروان
 کردند روزی باو گفتند که ما ترا فرض کردیم یعنی ترک متابعت و معاونت تو نمودیم بگفت
 بروید که شما از روضه ای مقام روضه شدند و نام شیعه از زید در بعضی از کتب مذکور است که سبلی از
 پرسید در حق بوع چه میگوید او در جواب گت شد و چون در وقت جهنم تیر بر مشائی مسکین
 زید گفت این سبلی غریب و عجا امانی در المقام و اهل سنت کلام زید را چنین فهمیده
 یعنی گجا شد که هر سید تا بداند من بوع را دوست میداشتم کار من انجا رسید که شیخ
 من کرد و در فرض من نمودند و شیعه میگوید که کلام زید همان شایسته است یعنی اول و در پیش
 آنکه حضرت صادق مکرر باو گفته بود که مبادا خروج کنی که میدانم کاری بنیازی و در پیش
 و گناشت کوفه بر داری گفتند و کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تمام نمیشود و از آن
 تا آنکه قائم مظهر کند از اولاد عباس است صاحب ردای صفر یعنی زید و سبلی منصور
 دو اشق نموده بود در حین خروج محمد و ابراهیم پس از آن عبداللبن الحسن پس از آن مروان زید را
 و او را بر این داشتند پس بست هزار کس از آن مدبران سواره و پیاده با وی هم خوردند و
 نید خروج کرد و بال شکر در مسجد جامع کوفه رسید جلا زید را بگذاشتند و در کفایت کربلا کربلا کربلا

صاحب کلام از شیعیان است
 صاحب کلام از شیعیان است

پرسید که چه العرض عهد کردید گفتند امام حسین نام است و او از آن نژاد است و این را می شنیدند
 مخاطب سناخته که یا قوم زخمون حکایت سائل صباب و در آنجا و حق تعالی از کار
 گفته که حسین ابن علی را در کیفیت بی سارده شهید شد که روزی که ب راح کردند زید بن
 کنایه را گفته که گشته شدن من نیز از آن امرتبدان خ است بر تقدیر زید در اول ماه صفر سنه
 اشعی و عترت و ما در صریح کرد و بعضی از شیعیان که حد و ایشان به با قصد برسد با
 که در غایت گشت بود ذی پای ثبات فخره با شصت و هفت نفر شربت شهادت
 چشیده و موایبان در خیره نقش نمودند و بعد از چند روز سببی بسیار از قبرش خبر یافتند
 و جسدش را از خاک برد آوردند و در مبارکش را بنزد امام فرستادند و جسدش را برد
 کردند چون برهنه بود از قرب و شرفی که داشت در درگاه الهی عظیمت آمد هر طرفه
 تا روان در پیش و پس او بنید تا عورتش از نظر مردم مستور کردید و حضرت صادق
 در میان میکا و مصلوب بود بروی نماز گذارده و گویند آن جناب چهار ده سال مصلوب بود
 در کاسه و عاقبت اورا سوخته و خاکش را با باد دادند و بعد از آن یکی این زید را سادات
 حکومت و لید این زید بکاتب خراسان رفتند با مقصد فخر خروج کرد و بعد از شهادت سران
 کردید و او نیز بحکیمه فضل و علم و سخاوت و شجاعت اخصاف داشت و بعد از یکی محمد ابراهیم
 پسران عبد القدر ابن امام حسن را باهت برداشتند و ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند
 و بعد از ایشان محمود نام که صاحبان طالقان بود رسید و او را امام محترم عباسی
 کرده در حبس و قات یافت و دیگر کسی از زیدیه خروج نکرد الا درین و شرفای زیدیه است
 مخصوص فرزندان فاطمه میدانند بشرط آنکه فرزندان علم و زاد و شجاع باشد و خروج میکنند
 و شرفای که زیدیه اند در اصول شاعره اند و در خروج بعضی شافعی و بعضی حنفی اند و بعضی ایشان
 گفتند خلیفه میداند و بعضی ایشان عثمان را طرح می کنند و او را خلیفه میداند و بعضی
 می کنند و ایشان چند فرزند دارد و در ایشان از سرخوین نیز میگویند و ابو جحار و زید بن
 زید

و در اصول معتقدند از تربیه از زیدیه اند و ایشان را اصحاب نیز خوانند و از اتباع کثیرین الا تیرند

ایلی

رئیس ایشان است و از چهار صاحب حضرت باقر و از زیدیه حدیث است و در نزوان حضرت خرمخاند
 و احادیث می شنیدند و مردم بگفتند و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در اخر مرتد شدند و کوفه
 بود و حضرت باقر او را سرخون خواندی و سرخون نام شیطان است و مسکن او در دریا است و باقر
 و اصحابش میگویند رسول خدا الفص خفافت کرد و بعضی صفت زیدیه این نفس خنی بود و حلی یعنی
 روشن نبود بعد رسول امام علی بودند و کافر بودند خلق که دیگر بر انصب کردند و قومی از ایشان گویند
 رسول خدا چنانچه بر علی رض کرد بر امام حسن و امام حسین رض کرد و فضیل مسان و ابو جحدر
 گویند هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که علم از حسین یاد گرفت علم رسول بود و قومی از ایشان
 گویند که علم شتر گشت میان ایشان و میان عوام شاید که در میان عوام قومی باشند که علم
 نیاده اند و اولاد علی باشند و گویند امامت نبی از علی حسن سید و از و نبی حسین و او هر که
 از اولاد ایشان سبقت خروج کند امام است و خلفای کفر را لعنت میکنند هر چه از زیدیه اند
 ایشان را اسمانیه نیز گویند ایشان نیز محققانند و دارند که امامت شوری بود هر کس را که مسلمانیان
 اختیار کنند متفقند و امامت مفضول بر فاضل است بود و همچنین امامت مختلی بودند و گویند
 عثمان کافیه به پنهانی خود چون جارودیه بخین را بر ایمی کنند و قیام ایشان تو لای کنند
 و در اصول معتقدند از تربیه از زیدیه اند و ایشان را اصحاب نیز خوانند و از اتباع کثیرین الا تیرند
 گویند علی بعد از رسول خدا فاضلترین خلق بود و امامت حق وی بود اما چون ترک کرد
 امامت بر خین درست و صحابه مختلی بودند که او را گدشتند و نو لای بخین دارند و عثمان را گویند
 ابی جهم میگویند و گویند امورات را رجبت بود پس از قیامت و در همل معتقدند از
 خروج با نو اصب معتقدند و فرزندان ایشان قیاس و احتیاج دلیل شرعی باشد و استغفر الله
 الله را قائم کرده اند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جاد را واجب دادند و حضرت
 شرط ندانند امامت و امامت فاسق و فاجر را درست دانند و از فرزندان آن حضرت معتقدند
 متولی صفت رسول بود و او مرد فاضل محدث و صاحب فتوی و درع بود و عمر نام

موتی صدقات امیرالمؤمنین بود با سخاوت و ورع و عظیم شان بود از سخنان اوست
 المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بعضی با یکدیگر مردمان حق خویشی و قرابت ما را بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در مرتبه و مقام که ما را نیست از برای ما گفته که حق تعالی ما را بکناه ما میگرداند و بفضل و رحمت خود ما را
 بنور او و حسین بن علی مرد خدا ترسش گوشه کرد متقی و مستجاب الدعوه بود و در کشف الغره از
 روایت کرده اند که گفت ابراهیم بن شام مخدومی را اوائلی مدینه کرده بودند او هر چه مردم را
 در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگردید بر میرفت و امیرالمؤمنین را از هر چه که بخودش لاین بود از دست
 پاد میگردید روزی در اشامی آنکه بشغل خود مشغول بود من بجز رسول حسیدم و بخدای تعالی نالیدم
 از آنکه تاب نشیدن آنچه آن ملعون میگفت نداشتم دیدم بنور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد
 پیش نورانی بر آمد و گفت یا ابا عبد الله شیوهی که این صیحت چه میگوید بگفتم بی جنونم و از او در هر چه
 گفت خیم بخت او قدرت الهی را بمن چون نگاه کردم دیدم که ابراهیم از غم خیزد و اشک در چشمش
 و چنان نقش بر زمین بست که فریاد از آسمان برخاست و با هزار ساله بر سرش شد و من شکر الهی را بجا آوردم
 شادمانه بخانه رفتم و حسن بن علی فاضل القدر بود در کتاب خود خصوصاً بسند صحیح نقل شده
 که گفت در حضور من مردی از مردم رسید که عدد اندک او صیحا چند است او فرمود که دو اندک است
 و دست مبارک برداشتم بر او و گفتم بر او و گفتم بجز من صیحا چند است او گفت هفت نفر از ایشان
 پدید خواهند آمد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان و ادریس و ام ولد است و علی که کوچکترین فرزندان
 حضرت است و خدا بخواهد در او ام ولد است و فاطمه آن حضرت در محرم ۴۰ سال نو و در چهار
 حجری واقع شده شیخ طوسی است و پنجم محرم این سال گفته است و بعضی سال نو و در پنج گفته
 و کفعمی است و دهم محرم این سال گفته که مدار بقا رحلت کرده بنزد او رسیدن عبد الملک است این
 باب در وجه این عیفت او دارند و بعضی نیز شام این عبد الملک گفته اند و غیر ایشان آنچه در
 گفته اند و در اکثر کتب در بیع در نزد عم زکواش عباس بن عبد الملک است بر این است
 در احوال خیر آن حضرت با قرینت آن حضرت است و القابش که در باقر و نادی و نام او

و در کتابها و در بعضی از کتب
 در بعضی از کتب

محمد است و نام مبارک آنحضرت در صحیفه اسمانی نامش است و در ابیت دیگر قانت تدریس
 در روایت دیگر شافع و در توبه انور و در پنجاه فرکان با کف عجم و در کتاب زین العابدین
 و در پنجاه از ائمه در در کتاب هند و ان صاحب و در کتاب الکلیان و ارث و در
 کتاب کندزال ملاذ و در کتاب تومر زهنا و در کتاب بر لبه میوه عادل و در کتاب میاکی
 نور الله و در کتاب طیناس العالم لبر الله و در کتاب ترجمه افضل نکت روی مبارک کن کن
 کون قامت غیرش معتدل و بسیار مرطوب بخوبی در حرکت کردن دست بدوش
 غلامان میا بنخت و راه میرفت شاعرش کبیت و در بائش چهار جعبی بود و معاصر بنش
 از بنی امیه عمر بن عبد العزيز بود و زیند و ابراهیم بودند و نقش کنین آنحضرت برداشت
 حمیری لا ذری فی ذر ابرو ابیت دیگر الغرة لله و در ابیت دیگر الغرة لله جمیعاً بود و بعضی که
 از غیرین عظیم است آن عادتش نقش کنین آنحضرت گرفته است نقلی با الله حسن و با التبیان
 و با الوصی ذوالکفن و با الحسین و حسن و در کتب علویان حبش و ننگ مذکور است که
 حنیفه خیم از فرزند آن تبرک در برای علم است و عملهای منافی غیر آن و احوالات غیر آن
 و حوادث آینده و در آنرا خدا با او سپرده است مسیح و ما در او وصیت کرده اند که هرگاه
 زمان او را در دنیا بچسبم سلام مرا با او برسانند و بگویند که او را با دیر تو در بای آب جهات علم
 که از گذشته و آینده بود داده اند آنچه خواهد از غرض مشکلات از او پرسید و آن
 کتاب مسطور است که کتابی از پادریان در میان آن شام مبارک رسیده است که از امام
 پنجم مسلمانان سر کین است ابن عبد شیبوع ابن ناقد ابن فاجت سی بر سر کتاب از
 پرسیده از مشکلات مسائل توبه و انجیل و صحف و غیره را جواب شانی شنیده است و گفته
 که نصف این مسائل را کسی نمیداند غیر غیر آن با او صیای ایشان بجز مسیح و حواریین
 قسم که چنین است ولادت با سعادت در روز جمعه با شنبه پنجم ماه مبارک حرم بعضی
 روز دوشنبه ماه صفر پنجاه و هفتم حجرت در مدینه مشرفه واقع شد و آنحضرت اول علوی بود

و در کتابها

که از دود علوی بمیرسد و متفق علیه خاصه و عاقر است که جا بر این عبد الله انصاری رخصی
 عذر از ائمه است صحابه بخداست آنحضرت رسیده و سلام و پیغام حضرت رسالت که با این
 رسانند و این سنت بر این اتفاق دارند که حضرت پیغمبر فرمود که یا جا بر کعبه فرزندم پیغمبر
 رسیده سلام مراد برسان پدر بزرگوارش حضرت سید الساجد است و او شفا طمه
 کنی با عبد الله غنی امام حسن است حجرات و خوارق عادات او بسیار است آنچه از علوم و
 کلمات با امیر المؤمنین و پدران بزرگوارش بود و با منصب جلیل ایشان است
 و علمای اهل سنت و سایر اهل و محل و تصدیق بزرگوارش او نموده اند و در آنکه گشت بخلفین
 فضیلت و بزرگوارش آنحضرت را نوشته اند که هنوز در میان است عدد اولاد سید
 و یکدیگر حضرت امام جعفر و عبد الله و ابراهیم و و خرام سلمه ثعلبی در تفسیر خود گوید که اولاد
 اجدادش هفت نفر بودند ابو عبد الله جعفر و عبد الله در ایشان ام فروه بنت قاسم
 محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبد الله در ایشان ام حکیم بنت ثقیفه است و علی در ایشان
 و ام سلمه در ایشان ام ولد است وفات آنحضرت و سبب آن در احادیث معتبره
 کور است که زید بن حسن بن علی بن مطالب هم با او فاق و میراث رسول خدا را
 میگردد و بگفت فرزند حسن اول است و بزرگوارش از امام حسین زید که رسان آنحضرت سید و کار
 بر او کشید و میخواست آنحضرت را بکشد و کار دهمه بر او نهت و حضرت را بخانه قاضی برد
 برای میراث و ادعای او فاق بعد از آنکه زید را دوری کرد اما آنحضرت جواب شناسیدند
 زید شام نزد هشام ابن عبد الملک مروان و در دفع چند و تنم بسیار آنحضرت زدوشنه
 بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آنحضرت کرد و ایند بر سر سباب و میراث رسول الله
 و قدری زرفرستاد بوالی مدینه که این زرد بان حضرت بده و میراث حضرت رسالت را زود
 بگیرد و نفیست و الی زرد برای ان حضرت فرستاد و اسباب شد میراث رسول را
 نقیض نموده بوالی داده و الی برای هشام فرستاد و زید که خبر را دید غیبت کرد و

اصحاب این پیغمبر

و هشام گفت که آنجا میراث رسول خدا نیست هشام بوالی نوشت که زردی را استند
 و اینخار فرستادی که زردی بود که من میخواستم و الی نوشت که آنچه دیده ام فرستادم باز زید
 فتنه انگیزی کرد و آن ملعون تدبیری کرده و زید را زین داد و زید در آن بجهت کرد برای حضرت
 فرستاد و آنحضرت سوار شد و زید در بدن مبارکش نفوذ کرد و سبب آن زهر از این جهان
 پر و نشد و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد و محظوظ گردید و زبان بگفت و نماز نکرد
 تا بعد از آنکه واصل شد و آنچه ناید شهادت در روز دوشنبه هفتم ماه ذی حجه آن سال
 صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش نجاه و هفت سال بود و در بقیع نزد جد بزرگوارش
 در مقبره عباس مدفون است و اهل سنت هم سبب مبارک او قسم بخورد و چون آنحضرت
 مرطوبی بود قرش را شق کرد و ذوق لب حنظل و آنحضرت را دفن کرد و ذیاب است هم در اول
 خیر آل حضرت ام المومنین المصطفیٰ صلی الله علیه و آله حضرت مبارک بالا افروخته رو
 و سفید بدن کشیده بینی و موهای او سیاه بود و مجید و بر صدر و پیش خال سببی بود
 سید حمیری بود در انش مفضل بن عمر گفت آنحضرت ابو عبد الله است و القاب صابر و فضل
 و صادق و ظاهر و نام مبارک آنحضرت جعفر است و در صحیفه اسمانی صابون است و بر روی یک
 صادق و بر روی دیگر ناطق عن الله و بر روی دیگر نفاع و در توره ثمود و در کعبه
 فرق انصاری صادق و در کتاب زنده پانزده اسم و در کتاب انجیلون صدیق و در کتاب
 پاشلی را بهر سخن و در کتاب دانیال حق گو و در کتاب ذره است و در کتاب دالین بان
 و در کتاب از می پیغمبر عالم و در کتاب مار قین است که در کتاب سفینا پیغمبر کجایین است
 کین آنحضرت بروایت امام رضا الله ولی و عصمتی من خلقه و بروایت معتبره دیگر الله خالق
 کل شیء و بروایت دیگر الله غوثی و عصمتی من النار و بروایت دیگر رب عصمتی من خلقه
 و معاصرینش از عباسیان ابو جعفر منصور و دانیال بود مفاخر علیه اش صاحب حضور است
 که از اکابر صحابه است که است کاند ثبوت عند حساب و تحریری انوار عمائم لفظ و الی

اصحاب این پیغمبر

یعنی خواننده و نویسنده از غمده نگار و تعداد آن بر میاید و در بسیاری آن چنان می شود
 ولادت با سعادتش موافق مشهور در فرجه و بعضی دو شبته مقدم بر مع الاول بعد از آنکه
 بشنا دور سال از هجرت گذشت بود در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی بنشاند و مشنا دو ششم
 نیز گفته اند در ماه حجب و در روز کواکب حضرت امام محمد باقر (ع) مادرش ام فزوه دختر قائم
 فقیه سپهر محمد ابی بکر است و مذنب شیعه حنبره منسوب با کفر است و اختلاف مذاهب اهل
 چهار مذنب اهل سنت در زمان آنحضرت و اندک زمانی بعد از او هم رسید و در ایام منصور
 دو نای خلیفه دوم از عباسیان و عثمان ابن ثابت دو طایفه کاتبی که از بنی تمیم بودند
 بانی خلیفه که سینان او را امام اعظم میدانند از قلمه آنحضرت بود و آب وضوی آنحضرت
 داشت و بهر هماری که میداد و شفا میداد و منصور او را فرقیه کرد و مال و جاه و همسایران
 بیکت بعد از او با آنحضرت ادعای قیاس و رای و اجتهد و تحمان عقلی نموده قنای بسیار
 در دین داده که خلق بسیار بر او خود کرده و مذنب اهل سنت را بطاعت علی داده از اصول
 و فروع و خودش بزندی مذنب بود و پنهان نموی میداد که در جهت نصرت نبرد او را
 امام میدانست و میگفت باید نرود او بر دین و پنهان قوی میداد که او خروج کند و او را
 و خروج بر این درو متفق که نام امامت و خلافت را بر خود بسته است یعنی دو نوعی مثال
 آن از بنی امیه مشهور است که زنی پیش ابوحنیفه آمد که تو فتوی دادی که پسرم خروج کند
 با محمد و ابراهیم پس آن عبداللہ ابن الحسن در منصور خروج نمود و نزد پسرم گشته شد ابوحنیفه
 گفت کاش من بجای پسرت بودم و همیشه ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن از بنی امیه
 و بنی عباس میگفت اگر هیچ مسجدی بسازند و مرا کنند که آجر از البشارم هر چه بنشانم
 زیرا که ایشان فاسقند و فاسق است امامت ندارد و دعوت منصور او را بیکه آن سخنان
 از نظر اعتبار آنحضرت و در زمان مجوسان مذمات از دنیا رفت و همین باعث اعتبار او شد
 تمثیل بجان تو ای علی قوی و تعظیم او نزد خدا قسم که کشف در تفسیر آیه که مرگ لایزال

محمد بن

عبدالمؤمنین گفته که این دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت
 داشته کسی که اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق کو ایمی دهد کو ایش مردود است
 و اطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیشنازی نمیتواند کرد و از این پیش
 منقول است که او میگفت حق تعالی هرگز ظالم را دوست نمیدارد و امام نمیکند و چگونه ظالم را
 که ظالم را امام کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هر گاه ظالم الفیض کند ظلم را
 بر میگردد و پسندای در تفسیرش از انصاف مرعی داشته و ذکر کرده است که هر کس در حق ظالم
 باشد صلاحیت امامت و نبوت ندارد و این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران باید موصوم
 باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز باید موصوم باشند بعد از امامت و چگونه
 که دلالت یکی است بر چه در نبوت است در امامت همانست پس بگو ای سعادت و هماینها
 ز محرمی و پسندای و این غلبه و ابوحنیفه شاهد اصل که مفتی دین شماست ثابت شد
 که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس در در مقام چه جواب خواهید داد اما چند کلام
 فتاوی ابوحنیفه را بیان نماید اول آنکه در طای محارم مثل در و خواهر و دختر و غیره از اجازت
 میداند در صحن ضرورت هر گاه جای از ضرر برزد که بحد و این مذنب با نشان و شتوایت
 و مضموم را امساح کرده در تو از اجازت میداند هر گاه از حال گشته باشد مثل آنکه شخصی کندم
 در زید و آرد کرد یا شراب در زید و سر کرد یا جامه در زید و رنگ کرد و القاب لاطعی را موجب صحت
 نمیداند و شر و غیر از جانب خدا میداند و رضای او در آن است و این طریقه مجوس است
 و بهلول او را درین مجاب گفته گویند روزی ابوحنیفه گفت که اگر امام مضموم صادق این چه چاره
 اعتقاد داشت من بقول او کار میکردم اول آنکه میگوید خبر از جانب خداست و شتر از
 افعال بنده و من میگویم بنده را اختیار نیست گوشت از خدمت دویم آنکه شیطان
 در آنست و من میگویم انش او را نمیداند چه جنس از نفس متاوی نمی شود که او مخلوق از انست
 سیم آنکه میگوید خدا را در دنیا و آخرت توان دید و من میگویم کسی که وجود داشته باشد چون

بسیار است

یعنی آنحضرت شهادت میکند از بنی امیه

اگر در دنیا بگذرد و حضرت به پیشینه بطل حاضر بود این را خلیفه کلومی بر کت و بر سر او زد
 گفت بر سر مشلات باطل شد و کجایت ابو حنیفه مشکوه او را بخلیفه کرد پس خلیفه بطلول حصا
 کرد گفت هر سنگ بر او حنیفه زدی گفت من نردم ابو حنیفه گفت قوزی بطلول
 من نردم خدازد بار گفت قوزی بطلول گفت تو میکونی شر از جانب خداست و
 اختیار می نیست پس از من چه بخوای میکونی قبل از جنس من می شود پس تو از خاک این
 کلوخ که بر تو زدم خاک بود پس چرا خاک ترا می آذی کرد و میکونی خدا را میتوان دید چرا که موجود
 پس این دردی که در سر تو موجود است بمن بنما تو میکونی که دردی میکند که دردی که موجود است
 هر گاه در در می توان دید خدا را هم می توان دید و دیگر کفر بپست است از دعاغت پاک می شود و
 در نماز گفتن حرام است و این نذیب فحاق و ارس و کرجان است و دیگر گفته استجیبات جائز
 نیست و بر سر کین سنگ سجده کردن جایز است همانا زو این علمت بود ان است و دیگر گفته است
 حلال است و این از سنتهای بر این است و این است و دیگر گفته است جای حمد سوره و دیگر که می توان
 و دعا اگر با در نماز را کند نماز باطل می شود و این پیش منطور یون سبحان است دیگر گفته است اگر زینا
 بکشد در بخل و بخوابی و بعد از آن سفر روی و چون بعد از مدتی مرگت منافی از آن چندین
 فرزند هم رساند هر فرزندان تو اند زینا که ملاک افعال آب پشت ترا آورده در شکم از آن نرسد
 شده و این نذیب محمدان و در بر این است دیگر گفته است هر که دلوی و عصافی دارد پاداه تواند شد
 و حسب پنج است این نذیب قلندر است و دیگر علم خدا را باعث عکس میزند و او را قادر بالحق
 نمیند و این نذیب فلاسف بونست دیگر گفته زن از مرد حجاب نکند و این رای زرد است
 و کبر است و از این قبیل سائل بسیار گفته شافی گفته است که شراب بجز اربت ایش حلال می شود
 و منی را گفته است پاکست و گفته برید مومن نیست و گفته چون قطرات بول از زمین بر
 و بر ریش و جگر چکد است حلال است و پاکست و این نذیب علموان است دیگر گفته و طی غلام زرد
 حلال است زیرا که نمزله ملک می شود و این نذیب لوطیا سنت و جایز نیست که اگر کسی دشمنی از زینا

و غیر

کسی دشمنی از زینا داشته باشد و بخوابد محارمی که کافر باشند از مادر و خواهر و غیره و طی بسیار است
 دانست هر گاه ایشان را سیر کنند یا بجزند زیرا که نمزله ملک یمن می شود و این نذیب زینا در وقت و جوش
 و مالکی گفته صید تری حتی بار و موشن سو سمار همه حلال است و این نذیب فرکان است
 و جنلی خوبر گفته وقت در عالم بالا زده جنلی کشت اخذ اجیم است و جان می نشیند بر فراز
 آسمان صورت امر و سپر باشد گو تو مر جان بود گفتش با هر شب جمعه در صبح چایز
 پس فرود آید نشیند بر زمین بر ضری باشد سوار اشهر مار یک شما گاه بر اکثر سوا
 ایضا است شافی گفته که شطرنج مساج است مدام کج بنا زید که ضرر است نغموده امام حنیفه
 به از آن گفته در باب شراب که زوجه شیده بخور تا نبود بر تو حرام جنلی گفت که که زینا که نغم
 در مانی بسته نیک شاول کن و سر خوش بخرام که گویی پر روی منفی جابم مالک است
 زهر تو کند جایز بر و طی غلام نیک و می بخورد آن میکن و چهار قمار که سلسله ازین چار
 امام است تمام پس خدایی از مشرق و مغرب عالم رو در گاه دو انقی و ماتی بوک آل
 بنی عباس نهادند و بر سر نهضای اربعه نهادند و کار بجای رسید که هر کس نزد حنیفه
 میرفت و یک شده هر سید از سر کار حضور یک استر فی با و میدادند و هر کس از حضرت صادق
 اگر شیعه بود و سوال میکرد یک استر فی میکفتند و خاتین فتاوی این چهار هر کس که قرین است
 هزار مسئله بر سید حق دانستند و امراء و سلاطین خلفه آنحضرت ص نمودند بر من نزد نهضای آن
 و از برای صحت تخمین دلایل چند هم رسانیدند و خلفای عوام الناس را از غیب تخمین نمودند
 و از قباس در ای و اهتمام دانستند لال چند نمودند و تحقیق کج خلفای شده و احوال حنیفه
 بنی ساعده کردند و گفته همچنان گفته حق کرده است آنچه معویه با امیر المومنین واقع شده در
 و غیر مواضع از لعن کردن و جنک کردن و غارت کردن شیعیان و هزار کم چاه یا بنه
 کشتن امویان بر حضرت امیر و اهل بیت او و سخت زدن بر حضرت فاطمه و نسبت زینا و
 آنحضرت را و اعمال و ائمتن کشتن امام حسین و امام حسن را بر زمین کس و اذیت رسانیدن

سنت امام حسین مردن اموال او را بفارست برون و ابر کردن در زمان و فرزندان
را شکر سپرد و ایندک در دستاوت آنحضرت را بمیون و مبارک کردن و بعد کرد
و خضاب کردن و سار نازدن و بدیدن یکدیگر رفتن و حق و سنتن آنچه اهل ظلم طاعت
نبوت کردن و حلالی و سنتن و جنگ کردن در عرم خدا و سوختن کعبه و ستار از او
کردن و نجاسات ریختن در عرم و قتل عام در مدینه نمودن روز و مسلم این عقیده سید آنحضرت
کندن و از ساس اول بزرگتر کردن و تغییر دادن حجر الاسود را از مکان خود و حق
و سنتن آنچه کردند از اسماعیل و بنی امیه و ابن زبیر و بنی عباس و زبیر و هر کس گفت
من امیرالمؤمنینم حق و سنتن و همه فاجران بنی امیه و سلاطین لشکر امویان و عدول
و سنتن و هر فرق از مسلمانان را بغیر از شیخه از خوارج و غلاة و مشبه و مجید و شایسته از اهل سنت
و سنتن و شیعیان این بیت رسالت را کافر در ارضی خواندن و قویب اهل سنتن این
حالت است که پیش کرده اند خدا حکم کند بنی عباس از حضرت صادق تا امام حسن عسکری شکر کند
عدد اولاد و مجاد آنحضرت ده نفر بودند اسمعیل و عبد الله و ام فزوه و ما در ایشان فاطمه
بنت حسن ابن علی ابن اخطاب بود و دیگر عبد الله صغیر که او از شیر مادر کرده بود و از او
کرده آنحضرت مرئی او بود و املحون شجره بر شکم او بود و او در کشت و حضرت باقر
تعبیر بر آن طفل نماز کرد و این قول از ذراره مرویست دیگر حضرت با جمال موسی است
و مجد در ایشان ام ولد است و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرقه اند اسمعیل فرزند بزرگتر
آن حضرت است و کنی بود ابو محمد و الملقب با عرج و آنحضرت او را بسیار دوست داشت
و او را پس بدیش از آنکه سر شود و بعد از غسل بمیوسید و او را مردم عرض میکرد که او مرد است
از برای جماعتی که منکر شدند مردن او را و آنحضرت بر کف او نوشت که اسمعیل شهیدان لا اله الا الله
و هر شب دو رکعت نماز بدیه برای او میکرد و در رکعت اول آنرا نماند یکمرتبه و در رکعت اول
آنرا عظیمی یکمرتبه و در وی از شیخ اسمعیل را امام میدانند بقیاس آنکه آنحضرت بخت بسیار بود

کفایت

کفایت او امام است و اسمعیل بسیار و جرد صاحب جمال بود و اسمعیلی دو طایفه شدند بطایفه
با اسمعیل ختم کرد و دو طایفه دیگر امامت محمد فایز باطنیه گوید و حمدان فراموش شمس الشبان است او
گوید که امام هفت است علی و حسن و حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور باطنیه گوید
اسمعیل زنده است و در ارض الزمان باز آید و محمدی اوست بدانکه عبد الله بن میمون قدح
و اضع این فریب است و ملازم حضرت صادق بود و حضرت اسمعیل نیز کردی و جو
دو افقی حضرت صادق تر از هر دو مرد زبان ابن عبد الله میمون بن محمد بن اسمعیل
برداشت و حضرت چون محمد بن اسمعیل مصر رفت و وفات یافت او را کینری بود حاله
آن کینرا بخت و کینر خود را بجای او نشاند چون کینر کسری زباید او را زنده بسیار بخت
این کسری محمد بن اسمعیل است چون بزرگ شد گفت بنی امست و فومی از لوک عجم تابع وی
و خلق بسیار بضالت افتادند و از نسل ابن کسری ملوک مصر و سکنند به شدند و مغرب زمین را
بگرفتند و اولاد او در عالم برکنده شدند و هر یک از سلاطین طایفه بخطانی او دزد مثل جمعی در آن
و قائم و فاتح و حاکم و عالم بدین ترتیب تا زمان مشعر عباسی و خلفای اموی بر ایشان است نیاید
و مکرش گرفتند و دست خورند تا آنکه حسن صباح قصد طارفت او کرد و او را مرت از اولاد
اسمعیل حسن نیز از غیب را اختیار کرد و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد و عقب اسمعیل
از دو پسر بود محمد و علی و از اسمعیل شافیت و جعفر شاعر و علی ابن اسمعیل اولاد او در دمشق و عراق
عرب بسیار شدند و نسل اسمعیل عاقبت در انولایت منقرض شد اما در ایران اوقات اکنون از او
اسمعیل اند که بعضی از مردم حیدرآباد و من اعمال سندن و بعضی از دکن و جماعتی از هندیان که در
اصفهان عطارند و پهلور و بعضی بسیار از امام میدانند و حسن مال رسال بسیار از حیدرآباد
و سایر بلاد ایران با نگووان نزد ایشان پنهانند و هر اسمعیلیه ایشان طرد شدند و از دین بدست
و چندین فرقه شدند قرامطه و ضربیه و سمیه و باکنه و حنفیه و صبا حیه و باطنیه گویند که هر خبری را
از احادیث و قران ظاهری و باطنی است ظاهر نیز که پوستت و باطن نیز که مغز او این آبر

۱۰۰

و اول سازند که باب فی الرحمه و ظاهره من قبل العذاب و گویند خداوند موجود است و نه معدوم
 و نه قادر و نه عاجز و نه جاهل و نه مستکبر و نه کور و نه شنوا و نه کر و در جمیع صفات معانی او جنت گفتند
 برین مرتبه که یاد کردیم گویند عیسی را پدر نبوی یعنی از پدر تقی نبی است که علم را از او فرکرده باشد
 و او علم از شیطان آموخته بود که در زمان وی بودند و از معلم صادق و آنچه گفته اند که عیسی مرده را
 زنده میگردید یعنی در همان مردم را بعل زنده میکرد و خلق را بر او است میخواند و گویند هیچ کس کالیف
 ظاهر بر خلق و جیب نیست و نماز چهار است از آن که مولی خود را خواند و یاد کند و در کوفه آن
 که هر چه از مؤمنان عیال زیاد باشد بر او لیسان رساننی در روز عیادت است از آن که صفت
 کنی و حرف نرنی و او آن و اقامت نماز آن بود که خلق را طاعت مقدره اخوانی و بعضی
 گویند که روزی اشاره است با آنکه هر چه مقدره کند خاوشی و عیب مقدره بطبی و هر چه او کند از
 و نه قدره از حق دانی و گویند چهار است از قصد کردن امام خود هر که را قدرت آن باشد
 در حق لازم است که برود و گویند چهار است عبارت از قومی که ایشان را دشمن باید است
 و از ایشان پزار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد و گویند فرائض و طاعات عبارت
 از قومی بود که دلا و دوستی ایشان و جیب بود و گویند خدا آنچه در قرآن گفت از قال لا اله الا
 الله دشمن علی را میخواند و گویند خدا یعنی یکی از ملوک مسجد را بر سالت فرستادند و
 پیش از بعثت و ظهور اسلام نام وی شروی ابن داود است و او بهتر از آنها بود و گویند
 عبارت از اساس دین است که ایشان نناده اند و نماز عبارت بود از ناطق خصی که حرف نزد
 و گویند آنچه گفت خدا که ان الصلوة شی عن الفحشاء و المنکر بدین صلوات ناطق را آنچه از آنکه
 نمی کند برای آنکه صلوات ظاهر فعل بود و نهی الظاهر فعل صورت بندد و گویند قیامت چشمه
 و سوال بر رخ و بهشت و دوزخ نیست و گویند حال آدمی مثل گیاه باشد که خشک کرد
 و بریزد و دیگر میزند و گویند صفات باری تعالی و معرفش معلم صادق حاصل شود چون
 نقل گنایت باشد در معرفت خدا حاجت به نام نباشد از این قسم زندقه بسیار گفته اند

از نوب اسمعیل عبد الله که برادر بزرگ تر بود از فرزندان آنحضرت اما در نزد قدرت داشت
 داشت برابر اسمعیل و کجای آنحضرت در اکثر خبرها میل داشت و پاهای بزرگ داشت و او
 قبل با میکشید و نظیر از شیوه نبوت او بندد در ایام حیات آنحضرت محض شد با طایفه خویش
 بدست مرجیه و دعوی امامت کرد و بعد از آنحضرت و حجت بر این گرفت که من پسر بزرگ
 و جماعتی از جنجال شیعه متابعت وی کردند و اسحق ابن جعفر لقب بود بنویس از این فصل صحیح
 بود و با نامت برادرش امام موسی کاظم فاضل بود و از پدرش چندین نص بر امامت برادرش
 روایت نموده و محمد ابن جعفر لقب بود بمامون که او را از غایت حسن و جمال محمد سیاح میکشید
 سخنی و شجاع بود و در مدت عمر یکروز صائم بود و یکروز اظهار میکرد و میکوشید برای زبده داشت
 در خروج کردن بشیر بر مامون خروج کرد و بسیاری از بیدیه و جبار و دیر بر کرد آمد و مامون
 علی بن جواد را با لشکری جنگ او فرستاد و بعد از کشتن او کوشش بسیار کرد تا شد و چون
 بنظر مامونش بر دوازده عفو نمود و حسان و محبت بسیار نمود و او مامون میکشید و در
 مینمود مامون از او که زانند و بیدین او رفت تا آنکه در خراسان بر حجت حق رفت و
 ابن جعفر که او را علی عارضی میکشید و نسب او بعرض است و نقد و عظیم الشان است و او
 کودکی از پدر مانده و از برادر خود موسی ابن جعفر علم آموخته بود و متابعت برادر خود نمود
 و احادیث بسیار از علمای شیعه از او نقل شده و کتابک از اصول اربعه است عقبن
 حضرت از پنج پسر است امام موسی کاظم و علی عارضی و محمد مامون و اسمعیل و اسحق قصور
 و بیات با حضرت رسالت شباهت تمام داشت و در شریعت میکشید و او را
 سپس بود محمد حسن و حسین و اولاد او منقرض شد از آنکه از محمد سیاح عقب او از پسر بود یکی حسین
 و اولاد او منقرض شده اند و دوم قاسم و بنو ایشان از اولاد او بندد بنی الطیار و بصیر و بنو اهرس
 و بنو ابحازه هم از اولاد قاسم اند و علی عارضی او لاد او را عارضیون گویند و عقب او از جماعت
 پسر است محمد احمد حسن و جعفر بنیم نام و موسی طایفه ازار و عقبه و نام امام جعفر قائم است با

شخصه از این سخن

باقی آمده قابل فستاده و در نیمه بنا و دوس است که پنهان است از آنکه او را ناموس
 میگویند و بعضی میگویند مردم دبی اند که از ناموس میگویند و بعضی گویند که نام مقبره نصرت
 و ناموس را بخود جنس نیز استعمال میکنند و ناموسی بعضی باو بیست آنحضرت قایلند و بعضی گویند
 آنحضرت نوزده است و نیز در ظاهر شود و ظاهر کرد و اندر حق را او قائم ال محمد است ابو عامر و در
 از نادستی گویند که امیر المؤمنین مرد زمین از برای او سقا فرستاد که بر کرد که بر از غیر او دانند
 وفات آنحضرت سال پنجم و هشت هجری مشهور است در سوال واقع شد و بعضی گویند تا نوزده
 هجری در مدینه مشرفه و عمر شریف آنحضرت هفتاد و یک سال بود و هشتاد و پنج سال در مدینه
 بمشاهد و یکسال که از آنجا خود علی ابن حکیم است و یکسال چند روز بود در بیت دیگر تا نوزده
 یا نوزده سال بود و بعد از آنحضرت سی و چهار سال ماند و کلمه از ابو بصیر است
 کرده است که حضرت صادق در پنجاهم وفات که سال صد و هجده هجری بود و هفتاد
 پنجاه سال ایام امامت آنحضرت بعد از پدر سی و چهار سال بود و بقعه ملک بشام ابن عبد الملک
 بود و بعد از آن نیز در ابن عبد الملک و ملک ابراهیم ابن ولید و ملک مروان حاکم ابن ابی سلمه مروان
 در اسان خروج کرد و در سال سی و دو و بعد از آن نیز عباس خلیفه شد و چهار سال و هشتاد
 ایام خلافت او بود و بعد از آن منصور و و افقی هفتاد و یکسال و یا نوزده ماه پادشاهی کرد و در سال پنجم
 پادشاهی و بر و ابیت و یکسال و دویم خلافت المأمون بانگور زهر لو و آنحضرت استهید کرده با پای کرام
 خود طی کرد و در آنکه امیر شریف آنحضرت در از نوزده و مدفن شریف او در بقیع است باب پنجم
 در احوال خیرال حضرت کاظم کینت آنحضرت ابو الحسن است و ابو ابراهیم مشهور است و غیر مشهور
 ابو ابراهیم و ابو علی است و بعد صاحب لقب هم خطاب میکنند و القاب مشهوره آنحضرت کاظم
 و صاحب و صاحب این نام مبارکش موسی است و موسی در لغت بجز نبوت و در کتب است از دو طرف
 موسی نبوت و صاحبی درخت و در توره اسم او موسی است و در صحیفه آسمانی واقع باشد
 و بحسب فی القدرت و بر و ابیت و یکسال و دویم خلافت المأمون بانگور زهر لو و آنحضرت استهید کرده با پای کرام

فصل در بیان احوال آنحضرت

این در کتاب ذمه بر موشی و در آنچه بر نصاری کامل و در کتاب زند شرح سبائین
 و در کتاب جابا سب نام شایسته و در کتاب انجلیون ملک و در کتاب با بکل صدق
 و در کتاب لابن ماجه و در کتاب یونانیان صاحب بدر آنحضرت صادق آل محمد است
 و ما در کتب حمیده و بر بریه و نقش کلین آنحضرت جسی الله بود و در ابیت دیگر الملک است
 و در و شاعر و در چشم سید حمیری بود و در بانس حج این فضل معاینش از جبار بره بی حساب
 نادی و موسی و بر و ن آرسید و ولادت آنحضرت در ابو افریست در حوالی مدینه مشرفه بود
 در روز یکشنبه پنجم صفر و بعضی در هجرت و پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و هشتاد
 هجری و بعضی هفتاد و گفته اند اولاد امجادش جنابدی از علمای سبب میگویند که عدد
 اولاد آنحضرت این است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و محمد
 و عقیده و ندر و عمرو احمد و جعفر و یحیی اسحق و عباس و عبد الرحمن و حمزه و قاسم و جعفر و جاکت کجای
 میگویند و ابی بکر و محمد میگویند در نهمه دیگر دیدیم دختران خدیجه دام فرزه و علی و ام عبد الله و زینب
 و ام القاسم و جگر و اسماء صغری و محمود و امانه و میمونه و فاطمه و زینب و کلمه و عایشه و بریه
 و در نوزده پسر و هجده دخترند و میگویند در آنحضرت حمیده اند لیسبت نه بر بریت و پنجاه
 علی الرحمه گفته است که عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر و دختر علی الرضا و ابراهیم از بکل
 مأمون المأمون مدنی حکومت مین کرد و در این موسی از ایشان جدا شد و اسمعیل و جعفر
 و هرون حسن و مادر ایشان ام ولد بود و احمد ابن اسحق هزار بنده آزاد کرد و حج کثیر الصوم و صلوات
 بود و خواست بجا کتر میکرد و اکثر اوقات نماز و نذر بود و حمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود و
 و اسحق و عقیده و زید و زهر و خروج کرد و دعوی خلافت نمود و خانه بسیار از عباسیان و کوفی
 سخت و غارت کرد و از آنچه نیز در ایتنا مشهور شد و چون مأمون بر او نظیر یافت با او کمال
 و از و عفو کرد و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری و زینب صغری و کلمه و ام جعفر و لبابه و زینب
 و علی و آمنه و حسن و بریه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم و بر و ابیت و دیگر آنحضرت

کتاب در فضیلت آنحضرت

فرزند بودی و هفت دختر و هفت پسر و فرزندان وی بعضی عجب دارند و بعضی دارند و این
 حال آنکه نسب برانند عقب آنحضرت از سیزده پسر است عباس هر دو و اسحق و اسمعیل حسن
 و عبد الرحمن و عبد الله و حمزه و امام علی الرضا و ابراهیم و موسی و محمد و عابد و جعفر امام جعفر را جاری
 گویند و اولاد او را بولاریان و شجر بولون نیز خوانند و عقب جعفر از دو پسر موسی و حسن است امام محمد
 عقب او از ابراهیم مجال است و ابراهیم از سه پسر عقب بوده محمد جابری و احمد نصطری و علی امام
 ابراهیم صفر عقب است بر بعضی عقب او از دو پسر موسی و جعفر و امام حمزه ابن موسی را ابو القاسم گویند
 و در بلاد عجم عقب او بسیار است و عقبان از قاسم و حمزه حضرت و حمزه را عقب از سه پسر است
 ابو جعفر و ابراهیم و ابو القاسم که در شیراز هستند و اولاد علی الرضا است و عبد الله ابن موسی
 عقبان محمد است و موسی ابن عبد الله و امام حسن ابن موسی یک پسر است جعفر نام و هفت
 عقب او معلوم نیست و بعضی گویند جعفر ابن حسن را سه پسر بوده اولاد علی قرمی در حبش که
 مامون در مرد بود و اسحق مامون پسر است و هر دو ابن موسی را که بنده بنامند و ابن
 طباطبای آورده که عقبان هر دو است و عباس ابن موسی عقب او در سنای قریه و حبش و اذربایجان
 بوده و سبب شهادت آنحضرت پنجار احادیث ظاهر شود علی ابن اسمعیل ابن جعفر و بعضی گویند
 برادرش محمد که برادر زاده آنحضرت است و همان با نمونه بود در روزی هر دو را رسید یکی
 ابن خالد برگی و زیز خود پرسید که آیا شناسی از آل اهل بیت کسی را که طلب نمایم و بعضی از آل
 موسی ابن جعفر را پرسید آن ملعون گفت علی ابن اسمعیل است و او را نشان داد پس با خفیه نماز
 با نوشت و او را طلبید چون حضرت بران امر مطلع شد او را طلبید فرمود که اراده کنی داری
 گفت بخدا حضرت فرمود که چرا و برای چه بروی گفت پریشان شده ام و قرض بسیار دارم
 حضرت فرمود که من قرض ترا ادا میکنم و خرج ترا مسکف میثوم او قبول نکرد و گفت مرا وصی
 کن و حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نگردانی باز
 گفت مرا وصی کن باز حضرت ابن وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت سینه مبارک

طلا و چهار هزار در هم نقره با و عطا کرد او برخواست و زور گرفت و رفت حضرت حجت
 خود فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا برمی خواهد انداخت
 گفتند با این رسول الله یا آنکه میدانند که او چنین کاری خواهد کرد و نسبت با و همان بنامند
 و این مال خلیل را با و می بخشید حضرت فرمود بی زور که بدین من روایت کرده اند
 از رسول خدا که چون کسی با رحم خود جهان داد در برابر برمی کند و این کس قطع جهان
 خود را از او کند حق تعالی قطع رحم خود از او میکند و از او را به عقوبت گرفتار میکند چون علی
 ابن اسمعیل سجد در رسید یکی ابن برکی ملعون او را بخانه برد و با او طوطیه کرد که چون مجلس
 هر دو را رود امری چند نسبت نمود و گوید که هر دو را به خشم آید پس او را نیز هر دو را برد
 و چون برادری شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشند و در
 خلیفه موسی ابن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم برای او خرج میآورند و در آن
 سه سینه است و سیر نام دی را مبلغ سی هزار دینار خطا کرده بود و صاحب ده گدایان
 زور را میخواهم از زور فلان وضع میخواهم فی الحال آن زور را پس فرستاد و از همان زور که او
 سی هزار دینار آورده با داد پس هر دو امر کرد که دو نسبت هزار دینار با و بدهند چون
 آن بد بخت بخانه برگشت در وی در حلقش سه سینه در همان شب عذاب الهی حاصل
 شد و از آن روز تا شصت نشد و روایت دیگر بعد از چند روز او را زجر می عارض شد و جمع چشما
 و معای او زور آورده و آن زور را بدی حواله کرده بودند چون از زور برای او اوند در حالت
 زنج بود گفت چگونه مانی را که میکند نرم و میمیرد و شتر لا قارب کا العقارب را بطور رسیده
 و این چهار را دواع کرده مرد و زور را بخانه خلیفه برگردانیدند و خسران دنیا و آخرت را بر او
 خود همی که در در همان سال که هر دو ملعون که صد و شصت و دوازده هجری بود برای حکام خلافت
 اولاد خود عبد الله الملقب بمامون و قاسم مومنان و محمد امین بگرفتند حضرت امام موسی
 را در حج کرد و به شرف و علمای و زورگان و سالاران نوشت در کل ممالک که بگردد

حاضر شویدی بجهت خلافت فرزندش پس بپذیرد او حضرت در روز جمعه از او بود
 اورا فرمود که بشو و بصره فرستاد و در حین گرفتاری امامان ملعون میگفت یا رسول الله
 میدانم که این کسبت در دنیا اورا میداند اما حکم که ماک عقیقت و غایب حضرت را کافر
 چه بری بود و همیشگی و یک قلبی نزدت و آنحضرت کمال در بصره در حین یوحنا بن
 حنبلین منصور و واقعی برادر زاده آن ملعون بود او فرستاد که من از این مرد که غیرتی
 دیگر خبری نمی بینم اورا طلب یار ما کن و الا من دست از او بر میدارم هر دو آنحضرت طلبید
 بلخند او در حین مدعی این شاهک لغز لغز که دروغ بود عقید ساخت و دست برده
 و بعضی سال گفته اند بعد آنحضرت را در حین زندان زهر دادند و وفات آنحضرت
 در او فرماه جب سال ششاد و شش گفته اند واقع شد در وایت دیگر صده بود در بغداد
 شریف آنحضرت بنجاه و جنجال بود و بعد خلافت منصور منعرض وی نشد بعد از آن
 سال و کبری خلافت مهدی بود آنحضرت را ملعون بفرق طلبید و حین کردی پیش بود
 سجزات برسد آنحضرت را مرض کرد بپذیرد فرستاد چون توبت بهرون رسید در سال
 پنجم خلافت ناق بوسه بخی این برکی و نیز خود آن حضرت از زهر داد و زاکر که الا و اول
 قریش است در کنار شطاعت که آنحال بقریه کاظمیه شهرت و موسوم و آنکه فتنه آن میکویند
 که آنحضرت را در سرب بکشید لقبشوی شیخ عبدالقادر کلبانی و در آب شطاعت خنجر و چ
 آمد آنحضرت را و من کرد و فرج پان نیز در بملوی آنحضرت است عطاست و اصلی مزار در و ج
 شیخ در امر آن جمعی غلو کرده و از غایت محبت با توبیت آنحضرت قایل شدند و آنچه از شیخ
 با آنحضرت قایل اند و آنکه بعد اقل غیبت و الله یعلم ما بس در احوال خیال حضرت امام
 کینت آنحضرت ابو الحسن است و القاب رضا و صابر و فضل و رضی و ذوقی و قرة العین منین و
 عیض الملحین و سلطان ایمن و الا من و سلطان خراسان و حق تعالی اورا برضا موسوم
 و آنکه اهل سنت میکویند مامون آنحضرت را می طلب برضا ساخته اصلی مزار در و نام

باب در بیان
 حضرت امام
 علی

عاقبت و در تورت نیز است در کتب راضی و در کتاب فیما بیند مرتبه در کتاب فیما بیند مرتبه در کتاب
 بر غیر خود و در کتاب کلین بر کرده و در کتاب یانان اطرالین شجبا امام در کتاب قیظه مقتدری
 و در کتاب توم فردق و در کتاب کندال تبریک و در حقیقه است اراضی الله و الدعی الی الله
 و بروایت دیگر بن المومنین در روایت دیگر حسی الله بود بروایت نقیض کلمن او شاه الله لاجل و لا
 قرة الا بالله الله بود و بروایت دیگر شاه الله لاجل و لا قرة الا بالله بود و بروایت دیگر حسی الله بود و بروایت دیگر
 موسی بن جعفر بود و ما در او ام ولد و ام البنین نام دارد در روایت دیگر کلمن و اردی و حمیده میگوید
 مرد ای خیزان مرید و بعضی شتران میبندند که اروی تغییر نیست رنگ آنحضرت کتیم آن
 وقت معتدل و شامش و عمل خراعی و خورشید و خورشید و خورشید و خورشید و خورشید و خورشید و خورشید
 محمد این اهرات معاصریش امین و مامون بودند ولادت با سعادتش در مدینه مشرفه روز پنجشنبه یا نهم ماه
 ربیع الاول سال صد و پنجاه و سه گفته اند و بعضی پنجشنبه یا نهم ماه ذی القعدة سال صد و پنجاه و سه گفته اند
 از وفات حضرت صادق پنجسال و کفنی ولادت او را در سال صد و چهل و شش ذکر کرده است و بعضی
 یا نهم ماه ذی القعدة سال صد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ طبرسی روایت کرده که یا نهم ماه ذی القعدة سال صد و پنجاه و سه
 و چون مامون آنحضرت را با وجود خود کرد ایند شیعیان بشاشت و خرمی میبودند آنحضرت فرمود که این برای
 کوشش می بندد که من رسیده است از مزار دو من کواهد رسیده من بجز دیده ام و بعضی از صفای اهل حضرت
 میکویند که آنحضرت هم مبارک خود را مامون بنام برده و نام این است که می نام مال خراسان
 امون و در تاریخ ادب است که یقینا بعین المسموم او کومیند که و بعد می او این است الله ربنا و محمد نبنا و
 اما مناد علی الرضا ما در و الله صاکی در مشهد مقدس نقل کرده که در ایام منیر محمد متولد آنحضرت در مدینه
 در قلعه کهنه زمین هر و چند شهرت یافت بود در جبارین شهرت متعارف می از آن نام شام این عهد آنحضرت
 عدد بنام مامون ضرب و نقش آن را زین بود و ملک الله و العبد العبد المومنون بالله المومنون بالله المومنون بالله
 المسلمین و شیخ بن علی عمه الرحمه در کنگول نقل کرده که مامون فرمانی نوشت از برای
 آنحضرت و از وفا بر محمد خود کرد این است ام الامام المامون بالله المومنون بالله المومنون بالله المومنون بالله

المؤمنین مردان بجزرت الامام الرضا علی بن موسی الرضا الملقب بهادی لدین الله و الرضا
 بقضائه امیر المؤمنین سید السالین و ولایه بالامه و الخلفه فی حین حیات و بعد موتی علی الرضا ما
 انت قاض فی اهل و اهل و علی و فراتی و ضیاعی و عاری و امانی و عبیدی معاشرتی و عباس
 اصغر و اطهره و اجنبوا من ترک الجهد و بعض المیشاق فمن بد من اولاد العباس فلعنة الله
 علی و علیهم السلام علیکم ایها الامام العادل و رحمة الله وبرکاته و محمد بن اسمعیل بخاری امام
 سفیان معاصر بجزرت بود که اها دیش کتاب صحیح را جمع میکرد و مولد بخاری در بصره است
 از ولایت سمقند و بعد از آن بصره را ترک کرد و از برای او جمع شدند و علمای آن بنده حیدر و زرد
 که در بصره بودند و در وقت قدم از آنجا رسیدند و از کسینان فراسان و حنابل و قومی از کسینان
 و اشاعره قرار اقدم میدادند و بخاری اها دیش میدادند در جواب گفت خدای تعالی و
 کتاب خود را بجزرت کرده است علمای که این را شنیدند و از کسینان و از کسینان و از کسینان
 مردان او را بر بردند از آنجا که بجزرت و رفت بخاری او را در آنجا نزد او آورد و هرگز
 شدند و این حالت روی داد از آنجا آمد به پیش او و بعد از آن بصره را ترک کرد و
 حین حضرت امام رضا قول جلال را بخانموده باز بر بصره و در وقت قرآن بخاری بجزرت
 و حالت سمقند روی داد از آنجا که بجزرت و بعد از آن آمد و در آنجا بصره را رسانید و بجزرت
 عادت و محوره بسیار بوده و بهست و حال بجزرت و الله علی عباده علی از کسینان و از کسینان
 نیست که دوسه از کور و شل درین کور از شیعیان خود را نشانید و فصلت زیارت بجزرت
 زیاد از آن است که بیان توان نمود و در کتب اهل سنت بسیار جا واقع شده است عدد اولاد
 اجدادش پنج سپرد و یک دختر سپرد یعنی حسن و حسین و بجزرت ابراهیم و عایشه و بجزرت
 مشهور در ماه صفر سال دویست و سه هجری است و بعضی چهار دهم صفر گفته اند و بعضی
 و بعضی پنجمین یا یازدهم ذی قعدة گفته اند و کفعی در ذمه شبیه هفدهم شهر صفر گفته و در دست
 سنان در کتب دویست و دوم هجرت گفته اند و بعضی بیستم ماه رمضان و بعضی بیست و دوم

کتاب مناقب و صفات امام رضا علیه السلام

در کتاب مناقب و صفات امام رضا علیه السلام

از کسینان

ماه ذی قعدة گفته اند و این باب و از ابراهیم بن عباس روایت کرده است که بجزرت حضرت
 در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم هجرت بود و در اول سال دویست و دوم ماه
 ام حبیه در خوزستان بجزرت داد و در ماه چوب سال دویست و یکم هجرت را نیز
 شبیه کرد و از این باب و یکم هجرت که وفات بجزرت در ذریعیه است و یکم هجرت
 دویست و سه هجرت و عمر شریف بجزرت بجزرت بخمال بود و بسند دیگر بجزرت و دو سال برد
 و یکم هجرت بر کور خوزستان و در سال بود و ایام آنش هفت و چهار سال مرقد مطهرش
 در سناباد طوس از ولایت فراسان واقع شد که احوال مشتمل بر معروضت
 و سابق بر این مقبره محقری بوده از پادشاهان دیلمه و آل بویه تعمیر کرد از کسینان و از کسینان
 و لیکن بنای آبادی و وسعت این شهر را الجایتو سلطان الملقب سلطان محمد خدابنده بن
 بلاکو خان از طوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است از ترکان چنگیزی که در ایران
 و توران و بر جاتی که در زمان او بود خطبه بنام شیعه اثنی عشری خوانده و در بصره و منا و بجزرت
 دشمنان نمود و بعد از او پسرش نیز سلطان ابو سعید خان شیعه بود و بعد از او پادشاه
 پسرش نیز شیعه بود و از زمان الجایتو سلطان محمد خدابنده تا با بام خروج سلاطین صفویه
 اکثر پادشاهان شیعه بودند که تعمیر عمارات بقعه قبر که بنموده اند خصوصاً سلاطین صفویه
 و دیلمه و آل بجزرت بود و غیره و بجزرت عمارات بجزرت را امیر عمور گورکان و امیر
 ولد نمودند و آنچه ظاهر میبود امیر عمور نیز شیعه بوده و الله یعلم باب یا نیز در احوال بجزرت
 حضرت جواد کتبت بجزرت ابو جعفر است و بعضی ابو علی نیز گفته اند و این قول متروک است
 و القاب بجزرت جواد است و مختار و مختب و مرصعی و قانع و عالم و نام مبارک او محمد
 و در توره براد است و در انجیل جواد در کتاب زند فارسیان سما و در کتاب ذمه علم و
 کتاب فطره کینه و در کتاب زکیال بجزرت او در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب
 قرصت بر نیز کار و در کتاب و الیس و در کتاب کندر ال بجزرت و در صحیفه امیر

بجزرت در احوال حضرت جواد است

مرتب فی القدر الذاب عن حرم الله وروایت دیگر منزل اهل بخته فی درجا هم در دست
 دیگر فعال و نقش نگین آنحضرت نعم القادر است بوده در آنحضرت علی الرضا است و مادرش
 ام ولد است و نام او سبک است و بجانده و خردان نیز گفته اند مشهور است که نویست و بعضی
 گویند مرید است و از این است ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خداست حلیه مبارکش معده است
 و قامت معتدل شاعر و دانش عمربین فرات بود و معاشرش از جباریه مامون و مخصوص بود
 و ولادت با سعادتش با اتفاق در روز جمعه با نوزدهم شهر رمضان با نوزدهم سال صد و نود
 هجری در مدینه مشرفه واقع شد شیخ طوسی از این عباس روایت کرده دهم ماه مبارک حسد
 گفته است و مامون ام الفضل دختر خود را بعهده آنحضرت داده و مامون تا رحلت بود در خانه
 او در کمال شغفی بجا میآورد و احترام او را زیاده از فرزندان خود می نمود و چون پدر بزرگوارش را زنده
 داد و بود با عفا خود میخواست تا فی وفات بگذرد سن مبارک وی در وقت وفات و والد
 بزرگوارش نه ساله بود و بعضی هفت نیز گفته اند در بیگم شهادت و والد بزرگوارش بعضی از شیخان
 از صفح سن در امامت آنحضرت تابعی و مثلثا آنکه علماء و افاضل و بزرگان شیعه از اطراف عالم می
 حج کرده اند و بعد از فراغ از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهده محجرات و کرامات
 و کجالات اقرار به امامت آن شایع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است که در یک مجلس
 یا چند روز متوالی هزار مسئله از خواص مسایل از آن معتمد علم و فضایل متوال کردند از جمله
 شایسته شایسته و اگر در حضور مامون بود و باین سبب ام الفضل دختر خود را با و داد و در همان مجلس
 گفت یا اباجعفر دخترم از منی قبول میکنی اگر چه جمعی را خویش میباشد امام سر در پیش اجابت و
 از حسد بر دنیا مومن گفت بعد از آن فی ضیعت آنحضرت ایچو حکم ابی ام الفضل بن حضرت امام
 این خطبه را و دانمود که اگر الله قرار است و لا اله الا الله اخلاصا لوجه الله و صل الله علی محمد سید بربره و آلائه
 من جبرئیل ابابعد هذکان من فضل الله علی الانام ان غنایم ما بحکمال و بحرام فقال سبحانه و تعالی انما
 الایامی شکم و الضاحکین من عباده کم و انما کم ان یکونوا هم الخیر من فضل الله و الله واسع علمم ثم بن محمد بن علی

ان دوی

ابن موسی خلیب ام الحسن است عبد الله بن مامون و قد بذل لها من الصدقات مخرجه و اهل
 بنت محمد و هوشنگ در بهر جایگاه افضل از جباریه امیر المؤمنین بها علی الصدقات المذكور پس مامون گفت
 نعم بل زوجه جنگ یا اباجعفر ام الفضل بنی علی الصدقات مثل قبلت النواج امام فرمودند و قبلت
 در ضیعت به عدد اولاد اجدادش امام علی متوکل و موسی و فاطمه و امامه و جبر و ابیت و دیگر حکایت
 و عقب آنحضرت از دو پسر بوده علی نادی و موسی مشهور به فرزند وفات یافت و اولاد
 او را رضوی میگویند و عقب موسی از احمد است و نسبه دینوری گوید محمد ابراهیم معتمد است
 بنی خویش آب از و است وفات آنحضرت سال و بیست و هفت هجری واقع شد بر سر
 المعصوم بالبتا ابو محمد اسحق بن هرون الرشید بقول بنی هرام الفضل رکنش در ماه ذی القعدة
 سال مذکور و بعضی سه شنبه ماه ذی الحجه و بعضی شنبه یا نوزدهم شهر ذی القعدة گفته اند عمر آنحضرت هفتاد
 سال و کسری بود و این شهر آشوب گوید وقت وفات و والد بزرگوارش هفت سال و چهار ماه
 و دو روز و بیست و هفت و اما پیش هجده سال کم است روز بود و در کشف الغم از طریق مخالفان
 نقل کرده اند که وفات آنحضرت روز سه شنبه است و پنجم ماه مذکور واقع شد و محمد بن
 گوید عمر شریف آنحضرت در سال صد و پنجاه هجری بود با پدر خود هفت ساله زندگانی کرد
 وفات آنحضرت در روز سه شنبه ماه ذی الحجه سال و بیست و هفت و سه هجری واقع شد
 و روایت دیگر در وقت وفات و والد نه سال و چند ماه و روز و است و در کتاب لایحی
 مذکور است که عمر آنحضرت بیست و پنج سال و دو ماه و دو روز بود و در روز سه شنبه ششم
 ذی الحجه سال و بیست و هفت و پنج هجرت وفات یافت و بعد از پدر نوزده سال و بیست و
 پنج روز زندگانی کرد و در بیست و هشتم محرم مایه در روز سه شنبه است و پنجم ذی الحجه در فون شد و در
 قریش نزد جدش در بغداد و الله تعالی باب دو و نوزدهم در احوال بقره امام علی متوکل است
 آنحضرت ابو الحسن بالکث است و فقیه و نادی را نیز از آنحضرت اطلاق می کنند و القاب آنحضرت
 نفی و پنجاه و پنج عالم و امین و مؤمنین و طیب متوکل و عسکری است و آنحضرت اول شهید متوکل

بنت ابراهیم ام المومنین
 بنت ابراهیم ام المومنین
 بنت ابراهیم ام المومنین

ما من از حضرت
 در حال جوانی
 است

بود از منق فرمودند نام مبارک او علی است و در توفیق بطور است میر کارگاه و در کتاب
 با مکتب حق بن و در کتاب نگین عزیز و در کتاب مندان عبدالمکریم و در کتاب ابله و در کتاب لغت
 بختا و در کتاب کلیدون عارف و در صحیفه اسماء المکنفی با ابته و اوله ایت در روایت دیگر خطب
 اشجور و زوجه حور العین در روایت دیگر مؤمن نفس کین انحضرت بروایت فضول محمد التدری
 و به عصمتی من خلقه بود روایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود و در ابوابش حضرت جواد
 و در شش ثمانیه مغربیه است و انحضرت هم اللون بود و معتدل قامت شاعرش عوفی دلی در پیش
 عثمان ابن سعید معاصر پیش از خلفا و اثنی و معتد و متقین و متوکل و مصنف و ولادت
 با سعادتش در مدینه مشرفه واقع شد در نیمه ماه ذی حجه سال دوسبت و دو آورده
 و حج کثیری در سال دوسبت و چهارده گفته اند در مصباح شیخ نیست و هفتم ذی حجه
 بروایت ابن عباس در دهم یا پنجم در روز شنبه هجرت بود روایت علی ابن ابی
 روز سیزدهم شرف جیب واقع شد عدد اولاد اجدادش نام حسن عسکری بود و حسن
 و جعفر الملقب بکذاب رند قمار باز ظنور و از دیگر ختر علی عقیب انحضرت و او کنی ثانی
 عبداللهد و او را ابی بکر می گفتند صد و هفت فرزند داشت و هفت او را شش فرزند است
 مشهور بکفایت و طهارت و سخی و صوفی و هرون و علا و درین ناما صمد و ابوبلعا از فرزندان او است
 و ابوالغنیم دقاق و ابوالعلاء لاله از اولاد طاهر و ابوالفتح نسایه از نسلی صوفی از صفای
 در مشهور و ایت سعید از نسل دسام از اولاد هرون ابن جعفر بن محمد یازک اولاد او یازک
 گویند از نسل علی ابن جعفر است و هفت او درین ابن جعفر را قواسم است بجد ایشان قاسم ابن
 او درین و صفات در ربی لعب و مواجدیم از قاسم شد ایت انحضرت با اتفاق در سال
 دوسبت و پنجاه چهار یا پنج واقع شد در روز وفات او و شنبه سیم ماه حجب بود و روایت
 خوشاب نیست و پنجم ماه جمادی الاخره بروایت دیگر نیست و هفتم ماه مذکور در روایت
 مبارکش چهل سال بود یا چهل و یکسال و چند ماه نیز گفته اند در پنجاهم وفات و در بزرگوارش

سال

سال و پنجاه تقریباً است و درت است انحضرت سی سال و کسری بود از آنکه بحیال و زمانه
 و در ایام حکومت و اثنی عیاشی بود و چهارده سال زمانه و حکومت متوکل و ششماه و حکومت
 پیش مستقر و سال در سال و زمانه در پادشاهی پسر برادر متوکل مستعین بن محمد در وقت
 میفران متوکل انحضرت بزرگ شید کرد و بعضی نسبت این امر را بقره میزند و مستصم
 نسبت میدهند و این قول توقف دارند و در قدح طرش در سوره آباب نیز درم در احوال
 امام حسن الملقب بعسکری زک در وی مبارکش کندم کون بود چون انقاب میخشد معاصرش
 از عباسیان مقرر بود محمد و بانث عثمان ابن سعید بود حاضر و شاعرش ابن رومی بود که نسبت
 ابو محمد است و فخر در جل بران حضرت اطلاق میکنند و گاهی میخاطب با این رضا نموده
 و انقاب انحضرت زکی و عسکری و خالص در سراج است و نام مبارک انحضرت و در توفیق
 توفیق و در کتاب ذوق فخر و در انجیل داودی نیز است و در کتاب بوایان اب و در کتاب نگین
 معظم رای و در کتاب مندان مر و اید و در کتاب جوک را و در کتاب نگین راه و در صحیفه اسماء
 مؤمن با ابته و در شهادت بروایت دیگر سراج اهل کجند و بروایت دیگر علام و در کتاب فرکان
 مصفا و شش کین انحضرت بروایت فضول محمد سراج من له مقالید السموات والارض
 و بروایت کفعمی انما لکن شهید ولادت سعادت انحضرت در مدینه واقع شد در روز شنبه
 ریح الثانی و بعضی دهم شد مذکور گفته اند و بعضی چهارم بمن ماه گفته اند در سال دوسبت و
 نقل کرده و شیخ مفید در ماه ریح الاول دوسبت و سی نقل کرده بطریق دیگر سبت و پنجم ماه
 ریح الاخره است کین ثلثین و ثانی بود و اولاد محمد شام علی النقی است و مادرش ام ولد است
 نام او حرب بود بعضی سون گفته اند و بعضی غزاله و بعضی سبیل و در حلی القدر شش حضرت صاحب
 شهادتش بزرگ محمد عیاشی در روز یکشنبه ماه ریح الاول و بعضی ریح الاخره سال
 و سبت و شصت هجری گفته اند در سوره در همان خانه عقب بدر بزرگوارش در وفات
 عمر شریفش سبت و هشت سال و بعضی گفته اند باب چهارم در احوال خیر انحضرت قایم

بدر بزرگوارش
 در روز وفات
 در روز وفات

باب چهارم در احوال
 حضرت قایم

دو صبا قائم ال بحر در کتب جمیع طوالت هم از بی اوم حاصله ان کتاب عبارت از اربو و حسن
 باشد با نصاری و کافران عربی و برافغان هندوان و بر ابرو و کلبان و ساسانیان و چین
 و صحر و خان بایع و چین و حکمای یونان و فارس و سوسطانی و اهل یوم و شایخ و جمیع ممالک
 سه فرقه مذکور است چنانچه قاطبه سندان بود و شریف امام زمان قائلند الا فلبی انصار
 و فرقه از فرزگان در خصوصیات ان اختلاف کرده اند که در مقام آن بیان میشود و کینت ان
 حضرت ابوالقاسم است و نام مبارک او محمد است و عرامت در ایام غیبت حضرت را بنام
 مبارک یا لقب یا کنیت و نام و لقب یا بنام یاد کنند تا قیامتی نبوت که در یثیثی که در کتاب صبا الام
 و حسب الزمان و حسب مایه و غایه و نظره و حکم و حج و قلم و مهدی و مضمون و صحیح نام او را جمع کنند
 بلکه مفرد خوانند و نویسنده در این قول وقف است که حدیث نبوت و نام مبارک حضرت در بسیار از اخبار ان
 است که حق تعالی این خطاب موده در مثل پنج عصر و فجر که در اول سور قرائی بلفظ قسم واقع شده و در
 بقوه غیبی ان حضرت است و در حدیث ابراهیم صاحب در نور سوزم قلم و در طریقه بلغت ترکوم
 او بقدر موافق و در توره عجمانی مایع و در بحبل مایه آخرو در کتاب فرکان سیخ الزمان و در کتب تاریخ
 زردشت سروش از زرد در کتاب بیع کاهن که در زید با نیت بهرام بر دیت و در کتب زیدان که غیر ان
 عبد الله و در کتابهای سخنان مهدی و در کتاب اعیان شهابی و در کتاب نزاع هندوان انبساط
 و در کتاب حاد و ان خواننده در کتاب نصاری آخر و در کتاب نبی پیغمبران حق در کتابین از فارس
 بر زرد لغت و رنگ الاکان که با هر سیکو نیز فرزند در کتاب قردوس و میان فردوس که در حدیث
 که انحق و لسان صدوق و در کتاب کینه را از مصاصم الاکبر و کبر ان مع کفیا و دوم و در کتب خنیا و کبود
 فارسینان او را از دستسخن این نشان میگویند و در کتابی سخن را نه است و در کتابی با قن زرد فرسین
 و در کتابی که ان بنیاده و در سناس و در کتابی که در کوا در کتابی است ابراهیم مضمون و در کتابی که در ان
 خجسته و در کتابی که موهبوا قائم و در کتاب شجهای پیغمبر خنده و در کتاب ذره بقیه و در کتاب کلبون
 بران نهد و در کتاب قطره قاطع نقش کلین حضرت اما جده الله و خاصیت است حدیث مبارکین خوش رو

در کتب

دو خوش و معتدل است و کشیده بینی و کشوده بینی و در خرد است مبارکین حال سبای دارد و در اسک
 محمد بن عثمان بود و حاجرش در معام مشرف محمد عباسی احوالات حضرت از طریق بر ابره هندوان
 بیا که حسب کتابی که از کتب عظم کفره هندست در ایام مدت علامه کوید که در بنا چهار طوس است و ان
 کتاب در لغت سبکی که از لغت معتد است در طوی که چهار کوری چهار دور در دوری چهار هزار که
 این سبب و چهار هزار سال اند چون دور نام نود و نیا گفته تر شود و زنده که در دو و در کتبات تازه پیدا که در
 از فرزندان نبوی جهان که بی مثوای ناموس اضرائع است که در ناموس پیوسته و در یکی صبی که
 یعنی و بی هند که نامش نام دارد و بش نام حضرت مهر بنو نین نام حسب حکایت بزبان هندی را بنام کتبات
 شود و نیز نام خانی باشد که در لغت ان یعنی حدیث و ان با دایه بجای سخن ان چون ابراهیم و خواهر حکم در
 و اورامچه بسیار باشد و هر که بناه باو برودین مردان اورامچه بسیار سرخ رجا باشد و در فرقه نام دود و در بسیار
 کشیده شود و او عرش از فرزندان ناموس که زیاد است از دنیا نام شود و در ساحل دریای محیط و در سرب
 و قریبا آدم جمال القدر و شمال جبل القریه و کتب المجر قبا نوسر است که در اند و در تجارت رسو متاخر کنه سندان
 کامل و حجاز اورام کینه و کبنا بفران او سخن که کجکال هند پس اورام کینه و دریای عظیم اندازد و هر بی که در
 جهان باشد بشکند و شاکونی که عمق کفره هند غیر حسب کتاب است و کوبند بر ان خا و صفت موهبت و در
 شهر کبلو مس است و کوی که در ترقی دنیا و حکومت ان بفرزند سید ضلایق و در جهان کسن نر که انعام شود
 و کس بلغت ایشان نام مبارک حضرت سالتست و او باشد که بر کوههای مشرق و مغرب حکم اند و در کتب
 در برابر سوار شود و در خشتکان کارکنان او باشد از سواد ان که در خط استواری عرض تسخیر که زیر قلم شما است
 و ماوری قیام هم کله غایب ارم که در او کوه قانی باشد حسب شود و درین خدا کی شود نام او استاده
 و خدا شایسته است و در کتابی است که بی از حسب بر ایشان کفره هندست و عمق و تنگ و تیغ او است
 که در می همچو کبابه میر و بند خشک میشود و از هم میریزد و کوی در دنیا تمام شود و با و سبای و در الزمان با
 که مژدگی طایفه او دینا باشد و از فرزند پیغمبر الزمان باشد و در استی با باشد و با باشد و در دنیا و دنیا و کوهها
 بر بیله آورده و از آسمانها در دنیا خرد و در کتاب دید که بر او اسمی میدهد بنده ای شور که نام می از رضا

شرفیگان کفره بندست و اتباع او گویند با همی شوز کسی زانند و هر که بر او دران و فرزند دارد
 در بریزه با قوت چنانست چنان و ایشان و گویند وجود از دست قیامت و آتش در باب خدی جفا
 کز او شاهی در نظر انان بد شد و کلام خلق باشد و نام او مصفوت و عالم را تمام بگردید و در روز و او
 بر کس نمونن از انسا سیدین چه از خدا طلب کند و حسب کتابش که کفره چند او را بر سر کتابت است
 و تفریح کتابت می نویسد که لغت ایشان نام بخت است که برست و نام آن کتابت در وقت در روز و کلام است
 و بخدمت بخت رسیده بود و بخدمت در آن و در انصان را ضرورت از خداداد و زودتر که در وقت و کلام
 زندگانی بر مرد بخت تا خدا شاهی و بخت کوفت چون در قیامت کتابش میگوید که در او افریندگی کرد
 که خدا دوست دارد از زندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد خلق را زنده کند
 بکمال جان که خدمت و بجا کار از زنده کند و در دنیا خیر کرده باشد و حق خدا و خیر آن پامال کرده باشد
 همه را بپوزند و عالم را نو کند و هر چه بر او برسد و دلگ کرد دولت او است که عبارت از چهار هزار
 سال باشد و باره از فرخندگی که اقل کرده بود از قول دانای همی زندان از خیم باری نگاهدور
 تا پنج دوی شان بود و این اقبال است که بر او بر سر ایشان بود و نوشته شده در این کتاب است
 پنج میندازند در کتاب دادنگ میگوید که بعد از آنکه مسلمانی هم رسد در امر الزمان و کلام در میان
 از عظم ظلمان و فتنه عالمان تقوی ها کمان و بیای بر اهدان و بی دینتی چنان حمد خود ان بر طرف شود و
 محو شود از ظلم و ستم که اسلام بر طرف شود و نام از نو خانه و پادشاهان ظالم و پریم شود و رحمت بر مردم
 شود و در زمانی که بیکر گوشند و عالم را کفر و ضلالت بگرد و دست قدرت الهی بر آید و ایشان را
 که محو باشد طرد کند و مشرق و مغرب عالم را بگرد و بگرد و بگرد و بسیار کسان از ایش و خلق را بدایت کند
 و آن در حالتی باشد که رنگان امیر مسلمانان باشند و غیر حق درستی را که قبول کند و الله تعالی اول
 محسوس خدایم اند و بظرافت کتاب زنده بازند را اسماء میداند و زودت را بنی میداند و این مرد
 بر کوشش است و در او غنایم دارد و در انسل فریدون است که گویند بکلی بود که در ان غنایم محسوس
 چون علم با بخت در حدود سیستان در کوی نزدی شد از نو در کجایم که در روزی بخت و بعضی

خود را به نردون سخت و نیز زینتی صفت و پرازدوقه که چون او را بد محمد کند از نو در ان کتاب
 نیز زمین شد و در صفت مشغول گردید و کتابی ساخت و او را از زمان نام نهاد و بعضی گویند که چون
 شنیده بود که کتاب انبی سابق و چهار ایشان که خداوند عالم سجری که در شجره که آتش است است که
 که مراد موسی باشد او بپوشید از نو میکرد تا آنکه شیطان در شکله با او سخن میگفت که منم خدا و ترا
 پنجم کردم بر لبوی قوم و در لغت بنطال است آنچه میگفت زودت میثرت و چون سال از ان کتابی
 کتابت وقت و موت کرد کتابت علم را جمع کرد و ایشان از وی مجزه خوانند زودت گفت تا سر
 بگذراند و در او نیز زینچان کرد چون او در اوئی شسته و بر خود مالیده که دفع ضرر است میگردد کتاب
 و هفتاد و شوقن بخت می در آمد تا با همی او را گرفت و در زندان کرد و روزی سپاه خود سواره
 زندان میگرفت تا که چهار دست چای آب بهین بکش حیدر و سب اشاد همین بر سید و این
 زودت را قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت کشان سپید شد و او خادمی از ان خاصه
 اهل غلظین بود و سب انکه دروغ و خیالی که از وصا در شده بود او را اصلاح کرد و او را بر سر وقت
 به آذربایجان آمد و در محوسی امداد کرد تا تمام این حال و اولاد او جوانان و اهلان بنا و در زندان
 او را بخار زودت تمام اسلام سپار کرده بود و قی که پنجمه او را نیز در سیستان بر سالت فرستاد و حاجت
 پنجمه او را بخت و بجانب صطرف و درهای آن حضرت در برف کشته شد و گویند پنجمه و عجم
 قبل از طغنت کشانیش را عبادت نمیکردند و سر کسب حق تعالی و بزنج میان خالق مخلوق
 نمیدانستند بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از آسمان میآید و بفرمان خدا
 و قربانی ایشان را میخواست و این علامت قبول قربانی بود و اگر نخواست قبول نبود و چنانکه
 در ایام حضرت آدم و ایام موسی این قاعده بود بعضی گویند زودت از باجک بود و نام
 اصبا او ابراهیم است و شاگردی از سپاه بوده است و بعضی ایشان را که در ایام گویند و عجم
 خوب سید است و بک مسافرت کرد و با حکمای شام در روم و هند صحبت داشت و از ایشان
 نیز بخت و طلسمات و مویخت و کتابی است بخت فوس قدیم و از انشاغ نام نهاد و بکس

آنرا می نویسد و جوامع حکیم که از آنجا حکمای فریبی و بعضی در بعضی معنی آن کتاب را کشید
در زدشت معنی آنست که کسی بنویسد و بنویسد از کتب خود و بعد از آن از تقیری که در زندان بنام
و آن تقیر بر سر دیگر که در سبب باز آمدن از ابرام راجع به وقت که کشاس است بهین خود دعوت نمود و خود او را
بدرست گرفتن بود و کشاس صفت آشکاره عظیم در ایران بنا کرد و در یک از آنها خانه بسیار و در آن
اول آنکه کشاس که در آن است دیگر نوبت آشکاره حوالی قزوین و نود و سه شکره مار تین صحیفه دارم بر
آشکاره فارس و درخش آشکاره خراسان درخش آشکاره کرمان و خود بسوزن آشکاره آذربایجان و گنابک
و پاینده غم فارس را لوحی بر زدشت نامشده و آنرا نوشتند و آنرا در هزار پست کاوش منقش بطلال و گلاب
و در قلعه حکم فرعون کشید و بعضی گویند در زمان نو شیروان حکم وضع شده و اینجای از احادیث ظاهر شود
چنانچه در بعضی بران نشان بوده و کتاب آن حکم نام در آن کتاب که است لیکن که بر آن آنجا
سوخنده و غیر خود را کشید و اینکه احوال در میان است و محوس در آن نشانی است و بعضی گویند در آن
سیرانی نام او ابراهیم نام این کتاب صحبت او در بیت دیگر بر زمین و آن در زدشت بنام این کتاب صحبت
بودند و بعضی گویند که بر آن کتاب خود را بعد از حضرت ابراهیم مخرف کرده و بعضی همین کتاب را صحیفه اندو
زند و باز در او نکته ایست که در بعضی معنی اندر غرض مذکور با نذی که احوال در میان است و سایر کتب که بر آن نام کرده
و احوال است آنست که بر آن گویند که شجاع که اصل آن کتاب است زدشت بریت است کتب آنست که سر را
و اسم تک نیست اول فرکان دیگر و بنام او پشت و در نبعی در هر دو ال میفرود خورده و آنرا زدشت نام
و دست زدند و باز در کا تو زد کوشش پوری و سوسو و سفدر و سوسوی در امیاد امم ابراهیم را بنام نوی
طریق میخوانند اول زرگان دیگر در زمان ابراهیم زدشت و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
و ابراهیم و ابراهیم زدشت را نیز در چندین طریق خوانده اند زدشت زدشت زدشت زدشت زدشت زدشت زدشت
و گیتی که معنی ایشان است در آن کتب احوال حضرت قائم بود و ابراهیم را در چهارم و ابراهیم را در چهارم
حقیق آن و بنام ما چون از چهار رو قایع آینه بوده است بنام ابراهیم و حکم و مؤبدان و و دشنان ایشان
حقیق آن خبر داده اند و در کتب خود ضبط و جمع نموده اند کتاب که موسی که در سبب سخن است و آن
کتاب

کتاب از دست و حسن بن مجاهد است و در حدیث خود آورده است که اصل کتابش در نزد ابراهیم
پوست کاوش نوشته بود و در آن کتاب چند ورقی در کتاب است و تحت نوشته بودند همان بود که کتاب بود
از تصنیف و بی شکست ملک که محسوس را بر آنچه بنامند کتاب است پس فریفت که آنرا با او اولین حکم است
بر غم ایشان است و او را در میان میگویند کتاب از رنگ زندانی افشاش که در زندان از دیگر
با جان بود و واضح است که در زندان بسیار این اردو شده و این مقصود فراسان ترجمه نموده و نام
شرح نکند اجمیل هندسه گذشته است کتاب شکویش لقا حکم رومی کتاب صد و حکم دین است
مدخل دارد کتاب هند باد حکمت عملی و عملی کتاب سائر آبا و اجدان گوید است کتاب آراء ابن
کنام او باد است در زمان اردو شیر با جان بوده و فارس میان گویند معجز است کتاب است بی نام مرکز که در آن
قبلا بوده و در ریاضات دین خود است شرحی میان کرده کتاب ترجمه از تصنیف حساب کتاب از
التصنیفات زدشت که در سه جا میگویند کتاب خطا و خطای که فیضا لو فاساده در دین است کتاب
شارستان که التصنیفات فرزند بهرام که یکی از کتب دد انبیان علم است و در این کتب قول مختلفه لغات
پان احوال حضرت نموده اند که طور و خروج خواهد کرد و تصریح با معنی حساب که در کتاب فریب شکست
که امر را بر ابراهیم میگویند از کتاب صیغه جو سست یکا و در این کتاب که صحبت شده اند و با صطلح
چنانکه نام میگویند احکام زوج و حادث و وقایع گذشته و آینده در آنجا است مهربان کتاب از غیر
جلیل القدر کردن برای فقیر فرستاد و در خود بود که به پوست نوشته بودند و اگر خطوط ایشان بخطوط
یونانی و مقنی و داودی و خط فارسی بود و متنی آن بعضی هندس بود و ظاهر شد که در زمان پور
ذوالکلیف نوشته بودند اما حال نشینده ام که کسی از غریب حکم که این کتاب را دیده بلانامی شنیده اند کتاب
در آن کتاب از زمان زدشت نقل میکنند فصل کا بنار و کا بهار و کا بهار آن سخن در است که
با صطلح ایشان نردان علما افزوده و هر روز را گاه میگویند و گاه کا بنار اول میدیورم نام دارد
و آن خور روز باشد که روز پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که بر ذوالان از من روزی و روز
افزایش آسمان را با تمام سینه و گاه کا بنار دوم بدو ششم نام دارد و آن خور روز باشد که با نردوم

تیراه قدیم است گویند که بزندان ازین روز شصت روز از فریش آری نام کرد و گاه که بنابر منی سیم
 نام دارد و آن شصت روزی است که هست و سیم شهر بود که ماه قدیم باشد گویند که ازین روز تا هفتاد و پنج روز
 افزیش تمام کرد و گاه که بنابر چهارم ایام سرم نام دارد و آن شصت روزی است که هست و ششم هر
 که هست گویند که بزندان از روز افزیش نباتات و سبزیجات نام کرد و گاه که بنابر ششم سیم نام دارد
 و آن هفتاد و شصت که اول روز خمر مشرف قدیم باشد که گویند که ازین روز تا هفتاد و پنج روز است
 و حیوانات دولت و هشتاد و دو و نوزده و هشتاد و سه و صد و دو نوع برنده و ازین روز تا هفتاد
 پنج روز افزیش حضرت آدم کرد که برغم نشان سبزه و در کس این فصل حالات غیا و طوک را میگویند که بزندان
 نوزده روز در زمان هم بر سینه و درین نشان چیست و در کجا باشد چه بر سر نشان میاید و آن است
 با نشان بچه قدیم میکند تا بچیز و میکویند این بچه عرب آفر باشد که در میان کوهکما می کرد و در شصت
 دوام او بیشتر شود و از آن بشند و با بندگان چیزی خورد و دروش بندگان نشیند و او را سبزه نباشد و او را
 سر مثل مشرف و بند و دین او اشرف دینا باشد و کتاب او باطل کرد و اندر هر کتاب آسمانی او دولت
 تا رنگ بجز را بر بند و دین جوسی را و پهلوی بر طرف کند و فارسیه و انگلیس با هر کس است و تمام شود
 روز کارش او دایان و کیان و اشکاتیان و ساسانیان و از فرزند و در آن بچه که خورشید همان
 و شاه زمان نام دارد و کسی پادشاه شود در دنیا بجز بزندان که جانشین آفران پیغمبر باشد در میان
 باشد و دولت تا بقیامت متصل شد و بعد از بنا و شای او دنیا تمام شود و آسمان خفت شود
 درین باب فرود شده و شود و کوهها بر طرف شود پس اهرمن کلان که ضد بزندان و بنده
 عاصی است او را که در دور و دور کیند و سمنغ و فرج و حیال و قفدر بشیان اهرمن را خورد
 و شاسند که عبارت از ناله است با فرود آید و خلاقی را بزندان خواند و نام چندی
 بران قاطع باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر شوند شتر و سوس و شش و آسمان که شش
 از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل باشد و نازل شود با و برام و فرشته موکل بسیاران و فرج را
 در ملک موکل بر زمین و همین موکل بر کاوان و کوسفندان و از هر ملک موکل بر زمین

در روز یکشنبه

در روز یکشنبه که روح الهی بر سر باشد و نذره کرد و نذلق را از بزندان و بجان و یکبار از او
 سر از هر نذره شوند از بجان و بچیران و بسیار چون مکان پر خضر و جهر اس در ایاس و تقوای من در ارض
 و آصف بن برخیا و بر خشتاسک سیمان است و ارسطو ما قدونی و سام این بنو فریدون که نوع است
 سون عابد رسولان و شمشیر شاد دل و بتاس و جاباس بخیران نذره شوند و نذره شود عابر این
 شایخ و حاضر شود نذره او سیم رخ از کوه قاف و سیم رخ عنقهای مغرب است که بهدای خطای این سیمان
 غایت سوزان کیتی و دشمنان خدا و کافران را نذره کرد و نذره شود روسرا که غرود است و او را
 با برع و قرع بسوزاند که فرعون و قارون باشد و نذره کرد و نذره سار را که اسر تیلیا را که او را
 بسوزاند و از نگاه و نذره آورد و سخاک علوانی را و او را دیوان مضالم بگنزد و نذره کرد و نذره
 که دین پهلوی را بر بنزد و آتش را شریک خالق کرد و نذره و میکوید بر سر میانه خان و در حلق است
 و نذره کرد و نذره دم قاضی شهر لوط را و اسقف قاضی بر تیا را و امار یعقوب مجتهد بخاری را
 و نذره کرد و نذره و باغ اهرمن را که عمل غلام را و در میان قوم لوط هم ساینده نذره کرد و نذره
 را که از اکابر فرستاد و اتفاقا او این باشد که بزندان اشخاص بسیار دارد و از ده جانان که احدا
 نموده اند و نذره کرد و نذره سید رنگ او وضع را از میدان و نذره کرد و نذره صب نامی را که او ستاره
 پرستی را وضع کرد و نذره کرد و نذره میلان را که او صل و مبد را سید نذره نوزده و معدن جامع کلب
 اشراف و ختلاف و ختلاست و نذره کرد و نذره کون کاف عجمی را که او صل وجود را از غنیان سید
 آب و آتش خاک بر سر را قدیم میداند و همیشگان را بسوزاند و از یاد دشمنان او تمام خود را
 جمعی نذره کند و یکشد که فتنها درین کرده باشد و بخوان بندگان بزندان بسیار کشند و علم
 عند الله کان فخران است که این پادشاهی که جاباسب میکویند جاس و امویان و سلیمان
 جو را من طایفه باشد و بخوان بندگان را و شیخان شای و یک نذره کند ششم این ذال را و در خدمت او
 باشد و کجند و نذره کرد و نذره دیوان همه را بگنجد و همه را بگنجد و بسوزاند و در او گوید که شش
 بیبایی محیط بریزد و هر متابعان اهرمن و بتدکار را از یک نذره تمام این پادشاه سر ام شد از خورشید

در روز یکشنبه که روح الهی بر سر باشد و نذره کرد و نذلق را از بزندان و بجان و یکبار از او

حیوان و شاه زمان که او در سینه است و سینه نام چهره است مغبت سلوی و طهر و در هر دو با است
 و در وقت که کس و اشتباه باشد چون خروج کند عمر او می فرماید باشد زمان که تا آن بر فارسان غلبه کند و
 سده نانی بسیار بگیرد و شترهای همان خراب شود و اگر قدرت سلطان نازک نیست چه کند و در
 کشید یعنی در حال بلبر او میکوید کوری باشد فرسوار که دعوی خدائی کند و از گوشه که گنگ زر زمین باشد
 در حقیقت ثابت اقدس همه را بهرام کرد و گشتا سبب هر سبب زنده کند و بار کند و با او خواهد بود
 صاحب سپاه که می باشد اسکندرین در ایشا باشد او را بفرنگ بفرستد و در مصر بفرستد و سبب نری
 که پدر آن پادشاه باشد و در وقت غلبه را که در هند و سائر اکر و علمای میان و مسلمانان در خاک است
 و عسای سرخ شیمان با او دارد که موسی باشد با او باشد و هر جا را چون شاره کند کیناید و کینودیم
 سلیمان با او باشد و سلیمان بفرست از امر اتلیان و چین و هند و یونان و مرغان و درندگان
 در فرمان او خواهند بود و این بهرام نبای او از فرزندان نردوان نزر که حضرت ابراهیم خواهد بود
 و او است ایزد کتب یعنی خدا است و تا یک بزرگ یعنی صاحبان جبروت و بزرگی شمشاس و او است
 کیم از بعضی پادشاه عظیم کیمان یعنی بزرگ جبار و شیر و یعنی تنکو مندر که بودین یعنی شیطان از او کرد
 و کیمان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شناسا است یعنی بهتر از همه پادشاهان و از فرزند و در سینه است او
 مدت اندک با بقدر قرن باشد او دیارانش است و مثنوی گفته در و تا مهند که در الملک فیلقوس
 و در ساحل بحر اقصا بوس خیمه که از زمین جیاست و هر جا بزرگترین کند و کیش کبری و درین
 و آئین ساسانی و کیمانی نماز در دنیا و چیران خدا و مساندان و مؤبدان و حکیمان و پیرزادان و دیوان
 و درخان و همه صنایف جانوران و ابریا و باد و نور و دران سینه کون در قدرت او شنید و از فرغ کرد
 و داخل طلقات کرد و در جزیره ناسر خراب کند و اسر قبل صاحب بوق نرد او آید تا آنچه و کلام جابا
 و تنگ کیمانی و در جزیره و کیمان حوالات ملک سلام بود از نرکان و چکان و کیمانی و وقایع هر که برود
 و تغییر و تبدل و شایان و منتقض شدن ایشان و ساسان این کتاب است و شرح وقایع و بعضی از دریا که مراد
 فصل باشد بطریق صفت حضرت چون اسرار علوم مخفی است اظهار کردن بقدر حوالات شنیده و کند

زبان کوفه میگردد مصرع اگر دم نری میرود در باد و دین اقبال بود ان نعم الله میگوید که
 حق است و حمدی از زمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان میگویند از فرزندان اسمعیل است
 او از فرزندان اسحق است و دلیل او که کتابهای مانوشه که حضرت داود این کتابها را در دست
 یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه بن دهن بود در اول دنیا و بر روی او است مانوشه که گفت عزا
 حمدی باشد او پادشاه و در هر زمان پیدا میشود و حمدی همین مانوشه که است و حق تعالی این بار
 در توره بجزت موسی خرداده و سایر دینها خرداده اند اما با هر دو دروغ میگوید و توره را خوانده است هم
 چنین است که ایشان میگویند در سفر بنیان اقبال در توره نیست بلکه در آنجا نوشته است که مانوشه
 از فرزندان نود و نود است یعنی محمد و اولاد اسماعیل و دشا لولست یعنی همه اسمعیل بود و چون
 مسیح قایلند که از آسمان نزل میکند و بعضی از یهود مسیح را فطام میدهند که در جهان باشد و قایلند مانوشه
 فطام را بخورد گشت در حالتی که در واقع خدائی کند و بعضی یهود فطام را خدایند اما مقالات نصاری
 که مراد عیدو میند هم از ایشان سه فرقه اند ملکائی و سلطوری و یعقوبی و بعضی یونانی را فرقه چهارم که
 و فرق ایشان بوجود حضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در کتابها و کتابهای مانوشه هم از فطام
 در زبان خود که در هر زمان ظهور خواهد کرد و یعقوبی و سلطوری قایلند که حضرت عیسی خواهد آمد و در حال خواهد
 گشت و سبب سلطان جانشین بر کرد و یعقوبی و سلطوری قایلند که او دوی از فرقه یعقوبی و جمعی از
 فرکان بر کالی قایلند و چمن داودی هنوز مانوشه قایلند و میگویند حضرت و ان بنوعی هر دو در
 و چمن و سببشان در مشهور میگویند بنوعی و حمدیست و خواهد که قایلند که کچل نسبت بخلاف همه نصاری
 که کچل را اسم میکنند و داودی گویند با هر دو سلطوری و حمدیست و خواهد که کچل را اسم میکنند و در
 و کیششان و خلیفها و انانی که در ضمن ایشان بر شانی میمانند و کا و کا می بنید با بعضی کا و بنوشته اند
 که زمین به شیار کنند و شرح کارند و شیار تا آب خدای میکنند و دیگر جزیره انصاری قبول میکنند اسلام
 یا کشته و حوالات اندر کچل داودی است و اگر دانایان کرمی و کس و بخار و جسد در کوه
 انگلیس و آلمان در کالی قایلند بوجود حضرت و در کتابهای بنویسد کتاب کیمال کوهین و کتاب سنده

در توره بجزت موسی خرداده و سایر دینها خرداده اند اما با هر دو دروغ میگوید و توره را خوانده است هم
 چنین است که ایشان میگویند در سفر بنیان اقبال در توره نیست بلکه در آنجا نوشته است که مانوشه
 از فرزندان نود و نود است یعنی محمد و اولاد اسماعیل و دشا لولست یعنی همه اسمعیل بود و چون
 مسیح قایلند که از آسمان نزل میکند و بعضی از یهود مسیح را فطام میدهند که در جهان باشد و قایلند مانوشه
 فطام را بخورد گشت در حالتی که در واقع خدائی کند و بعضی یهود فطام را خدایند اما مقالات نصاری
 که مراد عیدو میند هم از ایشان سه فرقه اند ملکائی و سلطوری و یعقوبی و بعضی یونانی را فرقه چهارم که
 و فرق ایشان بوجود حضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در کتابها و کتابهای مانوشه هم از فطام
 در زبان خود که در هر زمان ظهور خواهد کرد و یعقوبی و سلطوری قایلند که حضرت عیسی خواهد آمد و در حال خواهد
 گشت و سبب سلطان جانشین بر کرد و یعقوبی و سلطوری قایلند که او دوی از فرقه یعقوبی و جمعی از
 فرکان بر کالی قایلند و چمن داودی هنوز مانوشه قایلند و میگویند حضرت و ان بنوعی هر دو در
 و چمن و سببشان در مشهور میگویند بنوعی و حمدیست و خواهد که قایلند که کچل نسبت بخلاف همه نصاری
 که کچل را اسم میکنند و داودی گویند با هر دو سلطوری و حمدیست و خواهد که کچل را اسم میکنند و در
 و کیششان و خلیفها و انانی که در ضمن ایشان بر شانی میمانند و کا و کا می بنید با بعضی کا و بنوشته اند
 که زمین به شیار کنند و شرح کارند و شیار تا آب خدای میکنند و دیگر جزیره انصاری قبول میکنند اسلام
 یا کشته و حوالات اندر کچل داودی است و اگر دانایان کرمی و کس و بخار و جسد در کوه
 انگلیس و آلمان در کالی قایلند بوجود حضرت و در کتابهای بنویسد کتاب کیمال کوهین و کتاب سنده

حضرت عیسی بنی ماریا است اولیت اربع

سبحان مسطور است که گناه از عازان طلوع کند و از زده و از پشیمان و شتابند که بعد از آن بجای او
 حکم بر او وقت و است میحسان است و بر بخوردن دین ایشان و جزایشان به بند و خوار گردانند
 بگردند و از زمین ایشان حساب علم شود و علم بر قدس جنس و ناصر و نند و لشکر او با خورشید خیزند و بیرون
 بگردند و بر درازند و سبحان از برای کدرد و خراب کند و بسیار او پار الکتب و بکل دایا از خراب کند
 و با دشمنان خراب را ذلیل کند و افساب بپشت او باشد و جمال از گوه که با او برادر خوار که
 ان فرد از زبردت چون گوه نور باشد و با حاکم بخت کند و از زمان لهنوس که او می باشد
 و بر و است دیگر که استوس از بر کن که آسمان باشد بریزد با حوارین بر پیش او کنند
 و بر و است دیگر که استوس از بر کن که آسمان باشد بریزد با حوارین بر پیش او کنند
 ای قوم فکر خود کنید که چرا داده بشود و بر در کشیده بشود از دست مردم بدین سلام دره که بر نگارند
 بود بر خیز ایشان و گردن شما و اسلام زای اهل سنت جمهور است سنت فایز وجود آنحضرت
 و میگویند جدی این است حق است که ظهور میکند و لیکن اخصان او را امام مقرر الطاهر می دانند
 نه چنین است او از فرزند ان رسول خداست و لیکن بادشاهی خواهد بود که بر تمام بلاد ایشان باشد
 و بعضی از ایشان گویند هنوز نشود نشده است اما اگر علمای اهل سنت گنجان ایشان چون علمای
 محمد بن یوسف بن محمد بنی شافعی در کتاب بیان و ابو اخطر طبریزی در کتاب صلیح و خطیب
 دمشق می کنند و با فغانی و ابن ابی الشوارب قاضی عباسی و احمد بن حنبل در سنن و ابن اثیر در جامع الدول
 و صاحب کتاب مجمع بی الصبح است و حواری در کتاب اربعین و ظاهر قول جمعی الدین علی بن ابی طالب
 در کتاب فتوحات در حصول المهدی حافظ ابو نعیم و ظاهر قول جمعی که از نو سها مغربین است آنست که
 منوره اند و یکی بر آنند که منوره شده است و علامه الدین همنانی که از کار اهل تصوف است و در ایشان
 او را شیخ و سیمان او را از خود میداند و در کرده است قول شیخ و سنی را و بخلاف جمیع
 طرفین نقل کرده و در تصنیفات خود که جماعتی از اهل قبله که بشناسند و فرض میگویند ایمان نرود
 است که عقاید کنند که محمد حسن عسکری زنده است و جمعی است و بیرون خواهد آمد و صدق است

که

آنکه که او غایب شده در طریق ابدال در آمد و همچنان عمر تازه یافت و نصب شد و نوزاد
 قلب بود و خدا میداند که او زنده است و در مدینه رسول آمد و او را دفن کردند و در ایشان نور بخشید که لا
 تشیع نیز نزد علماء الدوله را با تحقیق او پیرو می دانند و قاضی ذکر با شیخ مکره استنول که در
 زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بوده و در آمد علمای اهل سنت روم است بحاشیه کشاف
 نوشته در تغیر ایه کبری فتنی آدم فلین سجده غرامتیکو بند که مراد از این ایه که حضرت آدم فراموش
 کرد حضرت صاحب الامر را بلکه غری است در اقرار کردن بوجود طور آنحضرت و این ایه در باب حضور
 وحی است که می دانند و حق نیست که از این ایه مراد وحی است و نحوه فتنه در ایه هم حسب نام مقرر
 می دانند و در این باب خوب بسیار در این زمین را بنیدانم و لیکن بر من ثابت شده است که حسب الار
 چهار نفر صاحب کبار در این خلفای شریف و معجزه کننده که امرای آنحضرت هستند در زمین چهار نفر که مسیحی
 در دین بجز آورده باشند نده میکنند که مسلمانان از تعلیم مسایل و فرائض نمایند و مکان دائم که شهابی
 باشد و ابو حنیفه شافعی و مالک و احمد بن حنبل و از شاگردان قاضی خرم او غنی که بر قیام مقام
 روم است که با صلاح طایب شده های این شیخ است که با جماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد است
 که تحقیق اخص خلقند بعد رسول بعد از کجا که مدعی فضل از شیخین است و کلام او دال بر تشیع او میکند
 مؤمنی از ظالیف او را ثبات که عسکرها طین رومند و تشیع در ان ملا و معروف هستند در تغیر و تغییر
 که در استنول در زبان ایدرم یا نیز از نوک آل عثمان که آلان مشهور است با با صوفی
 و سابق بر این است که در کلیسیای اعظم نصاری روم بوده و این بنگده است
 که در اسلام مسجد نمودند و دست بجمارت او گذاشتند و یک طرف از ازاره دریا بالا
 آورده اند بلکه نصف این مسجد در روی دیوارت و در دنیا اران عظیم تر مسیحی نیست و در آنجا
 یا فتنه و در ان لوح سطری چند نقش بود بخلاف یونانی که هزاره و دویست سال قبل از فتنه نوشته
 بودند و در زمان ارباطس با پوسته یونان که در زمان اوکل محمود هم رسید و در ان لوح سه چیز مانده
 ثبت بود یک سطر از ان لوح تر از عمر و حویر و دشمنان اهل بیت بودند و بخانه نوشته بود که محمد اخر از زمان

اینکه که او غایب شده در طریق ابدال در آمد و همچنان عمر تازه یافت و نصب شد و نوزاد قلب بود و خدا میداند که او زنده است و در مدینه رسول آمد و او را دفن کردند و در ایشان نور بخشید که لا تشیع نیز نزد علماء الدوله را با تحقیق او پیرو می دانند و قاضی ذکر با شیخ مکره استنول که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بوده و در آمد علمای اهل سنت روم است بحاشیه کشاف نوشته در تغیر ایه کبری فتنی آدم فلین سجده غرامتیکو بند که مراد از این ایه که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب الامر را بلکه غری است در اقرار کردن بوجود طور آنحضرت و این ایه در باب حضور وحی است که می دانند و حق نیست که از این ایه مراد وحی است و نحوه فتنه در ایه هم حسب نام مقرر می دانند و در این باب خوب بسیار در این زمین را بنیدانم و لیکن بر من ثابت شده است که حسب الار چهار نفر صاحب کبار در این خلفای شریف و معجزه کننده که امرای آنحضرت هستند در زمین چهار نفر که مسیحی در دین بجز آورده باشند نده میکنند که مسلمانان از تعلیم مسایل و فرائض نمایند و مکان دائم که شهابی باشد و ابو حنیفه شافعی و مالک و احمد بن حنبل و از شاگردان قاضی خرم او غنی که بر قیام مقام روم است که با صلاح طایب شده های این شیخ است که با جماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد است که تحقیق اخص خلقند بعد رسول بعد از کجا که مدعی فضل از شیخین است و کلام او دال بر تشیع او میکند مؤمنی از ظالیف او را ثبات که عسکرها طین رومند و تشیع در ان ملا و معروف هستند در تغیر و تغییر که در استنول در زبان ایدرم یا نیز از نوک آل عثمان که آلان مشهور است با با صوفی و سابق بر این است که در کلیسیای اعظم نصاری روم بوده و این بنگده است که در اسلام مسجد نمودند و دست بجمارت او گذاشتند و یک طرف از ازاره دریا بالا آورده اند بلکه نصف این مسجد در روی دیوارت و در دنیا اران عظیم تر مسیحی نیست و در آنجا یا فتنه و در ان لوح سطری چند نقش بود بخلاف یونانی که هزاره و دویست سال قبل از فتنه نوشته بودند و در زمان ارباطس با پوسته یونان که در زمان اوکل محمود هم رسید و در ان لوح سه چیز مانده ثبت بود یک سطر از ان لوح تر از عمر و حویر و دشمنان اهل بیت بودند و بخانه نوشته بود که محمد اخر از زمان

از امت مرحوم است و از فرزندان دختر است که مسیح با او برین جوانمردان و فیک با او افتد گفتند
در حالتی که دنیا محو از نظم باشد او بر از عدل کند بعد از ترجمه بر این برین جوانمردان از رسولی عظیم و معانی
او را بدیدند و مقالات غیر شایستهی عشریه از غلات و خوارج و تسایخ بل اسلام در وجود
آنحضرت خلافتی نداشتند اما امجدی است و حدیث را بعد از آنکه از نوزادگان اسمعیل بن
جعفر بن صادق میدهند و این محدی از سلاطین مصر و هند و مغرب بود و او سی اربعه
میگفتند که حضرت صادق محدی این است و فرموده است و نیز با ظاهر شود و بالکلیه بسیار
کیانی گویند نام بعد از امام حسین محمد حنفیه است و محدی موعود است و او زنده است و
کوه رضوان از کوههای مین در کف عقیق فایده است و چون در حال پیدایش او وجود
و در حال اکتساب و جهات از عدل و دادگند و قومی گویند محمد حنفیه است و محار و مسد است این
اسمعیل حمیری او را محدی میدانند اما سید آنحضرت حضرت صادق توبه کرد و درین از او فر
گرفت چهار دوی از زیدیه گویند که محدی محمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن علی بن ابی طالب
و او زنده است و در احوال آن خروج میکنند زیدیه گویند محدی این است محمد بن ابوالقاسم ابن
عمر بن علی بن الحسن بود و او در طالقان که معجم عباسی او را گویند و پس گرد تا بر در میان
این نهادند و محدی ابن منصور و انقی میدهند و او را دای نیری گفتند بطور سید از شیعه این
است و او را با الحسن ابن امیر المومنین میدهند و بعضی از بطور سید این کجیفه را امام سید اوست
از صفهای شیعه در بسیاری قابل بود که آنحضرت متولد شده و دو سال پیش از فوت پدرش
یافت و بعضی از امام بر این رفته اند که هنوز متولد نشده است و بعضی گفته اند که کمال پیش از فوت پدر
فوت شد و بعضی گفته اند متولد شده است و غلبت او از جانب خداست که خلق اضمحالت شد
تعالی المدین ذالک و بعضی گویند که او خود غلبت چهار کرد بدون سبب و حتی ممکن
ضلالت لازم میآید شیعه اثنی عشریه میگویند که غلبت آنحضرت سبب کی انحصار و خوف از اعدا
و از ظلمت مشرک است و معجم عباسی حنفیه جو از نوزادان و سید عثمان و محم عباسی گفته اند که او را گویند

لکن

که نوزادان شد از نوزادان غلبت حقیق کرد و اقوال العامه فی الغیبت اگر قبایل غلبت که غلبت
و میگویند اگر غلبت میبود در غیبت دیدن با نیست پیدا شود و غلبت بر نوزادان غلبت باشد اگر
زنده بود با نیست که کسی او را به عهد و پیمان است که شهادت میدهد که بسیار کسی از میان در زمان
زنده اند و عمرهای طولی زنده از چهار هزار سال و پنجاه سال دارند پس آنحضرت که عمر طول
دشته باشد و زنده باشد بعد غیبت و خداوند عالمیان است که است که او را زنده بدارد و بعد
از آن بدارد و در سبب در ظاهر شدن بحسب مصالح خدایت که خداوند عالم میداند پس
که خودش هم نمیداند و از میان کسی که زنده است حضرت ادریس است و در پیش است آنحضرت
عیسی است که زنده است و در آسمان چهارم است و دیگر حضرت خضر است که در میان ما نماند
دیگر رجال غیب اند که با عقاید اهل تصوف و غیره اکابر ایشان چهل نفر از قطب است که در جهان
میگردند و هر کدام که میبیند دیگری قطب می شود و هر یک از این قطب عمرهای بسیار دارند و از
مردودان اهل بیت است و دیگر در حال ابن صاید بن صید است و چهارم که مخلوق شده اند و زنده
و خودشان با خبرش یک ردایت در جزیره از جزایر استان میباشد که آن جزیره مشرف است
در شصت فرسخ است و هر رزق تعالی آن جزیره را اقلف میرداند آن جزیره و میگویند
احوال آن در حال خمران مال مایه که در حال ساحر است که فرزند آن آدم است نه از دو و چون
جاریست در حکم خود در زمان حضرت رسالت متولد شده است آنحضرت عمر است که روزی
رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد برخواست و رفت و احباب و ملائمتش بودند تا بدید که آنرا خود
میگفتند و بر او ای حجج تشریف بردند تا بدفغانه رسید و در آن روز بر زنی مرآده گفت چه میخواهی
آنحضرت سرمودی امام عبد اللہ حضرت میدید که عبد اللہ را به هم نزن گفت او را چه حاجتی
که او فرمود است که گفت بر جا خود حضرت میکنند و در فهای ناگفتی میگوید رسول اللہ فرمود
که چنین باش گفت پس در آنجا چون دخل شدیم دیدیم که بر قطیف برده خود بخود حرف میزند حضرت با او
چون می گفت می بینم حق باطلی و سخن بر روی آب پس آنحضرت فرمود که او را شنیدان لا اله الا الله

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا اله الا الله و انى رسول الله و تو باين امر از من سزاوارتر مى
 و در روز دگر در جهان وقت آمده در لای درختی دیدم که خبری بخواه از من گفت حرف زن و از
 درخت بریزای که میخواهد پس ما که شد رسول الله شهادت گفت و چنانکه است
 روزی که آمیم در میان کوفه سفندان بود و آوازی میکرد چون آواز طغیان و کله گوی که سابق گفت
 رسول با کفتم حناء و بعد از آن فرمود ترا همت داده اند با زوی خود خواهی سید و آنچه
 سفر شده از تو بفلج خواهد آمد و هر روز پنجاه مرتبه با صبح بخواند گفت خدا این روز از رحمت خود
 کند و اگر او نبود من خرابی او میدادم و در روز آخر فرمود که حق تعالی هیچ غم بر این دنیا نرساند
 که قوم او را از دجال نترسانند باشد و لیکن او را در این است ظلمت که او را اندواید و هر روز
 آمد بر ضربی سوار که میان هر دو کوشش یک میل راه باشد و بهشتی و دوزخی کوهی از آنان و هر
 از آب همراه او میر خواهد نمود و اگر با جان او زن و اعوان باشند و در جمیع افاق خواهد
 بغیر از کوه و مدینه که قدس بحرمین خواهد رسید و انار یکم الا علی خواهد گفت هر گاه امر او بری شود
 باید که بداند خدا چو نیست و بر ضرب سوار نشود و این با بویه بعد از این حدیث گفت بحسب از
 سخا الفیض ان الله انما اذک الصدق این خبر می آید از تقای صحابه و غیبت در انیت استبعاد کنند
 و بطریق دیگر و نسبت که روزی آنحضرت بدی که در دوزخ می بود رسید فرمود و لاوت
 دجال در این ده خواهد بود و نام پدرش صیاد است و نام مادرش کاهنه هر دو یهودی بودند و بهر دو
 قطلمه گویند و بر و هیت دیگر در دجال او و نام دارد و مادرش میمونه در و ایت دیگر فاطمه
 و کینت دجال ابو یوسف بود و بهر دو او را سپهر میدانند چون ظهور میکند او را خدا میداند
 در و ایت دیگر آن حضرت چون مکان تولد او را بیان نمود این حکایت در روز جمع بود
 و چهارشنبه وقت غروب آفتاب متولد شد چون بر زمین آمد فی الحال نشست و حرفی نزد
 و خود را وصف میکرد و هر که کسی بخاطر میکرد میگفت و بخت و سعادت نسبت بزرگ میشد و بخت
 چشمش را نندازد از آنکه که بر سر آب آمده باشد برون آمده و یک چشمش مملوح بود یعنی هموار

و باطل و باروش هموار بود و در پیش دراز داشت و او را دجال نام نهاد و دجال یعنی دروغ گو
 فرموده است دوران ایام عبد الله بن مسعود و محمد بن مسلم آن ده رسیدند انوش و غوغا شدند
 از سبب ان برسیدند حقیقت حکایت با ایشان گفتند درون خانه هفت میشد و دند که بر شش
 بخاضع نزدانی نوشته که الکافر بالله و برایت دیگر که اف رجدا نوشته بود و از آنجا که شد
 حضرت رسالت رفته کیفیت را خنچه دیده بود و عرض رسانیدند روز دیگر انسر در این
 و عثمان ده تشریف بردند و در خانه دجال رسیدند و حلقه بردند و در دجال اهره را بردند
 بر در وقت رفتن حضرت با رفیقان همت نمودند سوره اگر او هم دجال را بخاطر گرفتند دجال
 امتحان کنند که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال هر پنج نوشته با دزدان دست گرفته
 خود را با دینزد و لحظه لحظه بزرگ میشد و با مردم از هر باب سخن میگفت حضرت رفتند
 ای دجال شهادت ده که من رسول خدایم دجال گفت بر سالت از من او بیستی
 تو شهادت ده که من رسول خدایم و بروایت دیگر گفت که من خدایم رسول خدا فرمود
 نقیصه که با طعون یعنی اهلک شوی دور افتاده از رحمت خدا مرتبه دیگر او را شهادت
 دعوی فرمود و جایش ندان گفت مرتبه سیم گفت بگو شهادت ان لا اله الا الله محمد رسول
 دجال همان سهوده اول و دوم را جواب داد چون حضرت از سلام او ایوبی شد آنچه در
 خاطر گرفته بود گفت دجال استیجاب گفت اگر او هم دجال حضرت مقابله نمودی
 قاتلک القیس عمر شمشیری بر سر دجال زد و صلا در سر او کار کرد و بر کشت و در سر او اندو
 انگشت در سر او شست و خون بر سر دروی عمر بخت حضرت فرمود ای عمر تو شوقی برای
 قضای خدا چاره بر بخت بعد از آن در میان یک بر جبهت او گذاشته بصحبت مبدل شد
 چنانچه گویا هر که بر جبهت بنویسد بعد از آنجا برون آمده بچند غمان توبه حضرت دجال
 به فعال از عقاب معدن کمال بخلس عدوان پوشیده و بصرای طغیان بر گرفته بجانیت تیرت
 و چون خلائق آن هیت عجز را دیدند کرده انوه بر او جمع کردند و دجال بر کوهی دیدند

کران بر سر راه شبان گذشتند و در میان انکوه و در میان انکوه و در میان انکوه
ترسان و گریزان بخدمت حضرت رسالت مشافه حقیقه را عرض نمود حضرت
برکت بر سر آن کوه شد دست دعا برداشته گفت خدا با شما این ظلم فحال را
تا وقتی که خود میداد از دست من دفع کن فی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمده و جبار
بچنگال خود گرفته بسوا بر دو هر چند تضرع و زاری و ابتهال کرد حضرت متوجه نشدند
و جلال را در بیای طبرستان رسانید و در جزیره اندخت و در انجی عجموس نشست و در
کتاب صحیح المصاحح زهرت التواضی ذکر کرده که تمیم داری از ندی در خدمت حضرت
آمد میگفت که ما سی کس بودیم در کشتی بطراطم اوج شگفتی مشاهده ما چه چسبیده بجزیره ایم
و بروایتی دیگر کشتی با یکماه در دریا سرگردان شد آخر بجزیره رسیدیم در انجا خری دیدیم بقدر بزرگ
که اگر شش پسرش بودی شش رانند بی سرش مثل شتر در ویش مثل روی آدم و شش جوان
پشت کا و تمام بدنش کل کل بقدر در هم گفتم سبحان الله هرگز جو با منصورت ندیده ام
آن خرمزبان آمد و گفت دجال که سوار من است از من عجب تر است گفت کی بت گفت
در این قصر رفتم شخصی را دیدم که بان بزرگی کسی ندیده بودیم یک چشمش مسوح بود و جوی که دره کا
داشت و چشم دیگرش چون ستاره میدرخشید و در میان دو شش موی برآمده مثل نرته در
پشایش نوشته بود که کافرو پای او بنظر بود و دست را نقش بر گردن بغضت میان بین
و آسمان محقق یسار و من گفت تمیم داری تویی گفت بی او با چند پسرید بعد از آن گفت چقدر بود
گفتم کدام گفتم بی تمامی می که تو دلش رو کرد بود بینه بجزرت نموده و دست او را غنمت و عرض
کردم چون با روسی تصدیق ما بودی و با ایمان پاورد این بصیحت که قرار کردم چکن اگر دم
و بروایت مصاحح پسرید عرب با او حرب کرد و گفت آری گفت بر هر فرار رفت گفتم بسیار ای ایشان
اطاعت کردند گفت جز ایشان در آن است بعد از آن گفت که فرود گشت که مراد از آن خروج نیستند
رفیقان خود بگردم بعد از آن گفتن که ام و حاکم است طلبید و در دست و بگریختن آمدند از نرته کدورت

الغز

این چند کس را بر در و در زمین ایشان فرود آورده ما بران سوار گشته یک ساعت
بود پسر رسیدیم پس تمیم داری که نصرانی بود بخدمت حضرت رسالت آمد اما آن او
در انجا آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدای تعالی سال اول امر میفرماید که آسمان
بارانز آنگاه در روز زمین را فریاد که تضرع و گیاه نرو یابد و سال دیگر آسمان و زمین هر کدام دو
برکت و رحمت را قطع کنند و سال سیم یک قطره باران نیامد و یکت برک گیاه نرود
و بعد از آن در جلال خروج فایده ظاهر شود که خروج آن ملعون پیش از ظهور بخدمت باشد و روایتی آن است
که هجده روز بعد از ظهور حضرت خروج کند و قتی که خروج کند اول بر سر کوهی بنشیند و با و از بلند کند که
اوداش هزار فرسخ صد جا بد بگرفته نند که همه بر او شتر بنشیند در روز نهم در دیت دیگر چهل هزار کوه بود
تا هباب خندانش جیسا شود و طایان فایده را بنام و هم کاره او باشد و بعد از آن از کوه نرید و بران چهار روز
در روایت که جلال بدنش کل کل سرخ است و چهار صفت چایش را نوسبیه و نند از نوسبیه سینه و در میان
هر دو گوش چهل صاع طلا در سایه گوش و چهل هزار کس راه روز و بلندش از زمین هفت فرسخ در کوش
یک میل در میان دو گوش حج کثیری بنشینند و بقولی همین کاش چهار فرسخ است و آن ملعون هفت
از نقره بست که در اطولش یک فرسخ باشد و بعد از هر موی نمش او از نقره سازی در کمال خوشی بر
دیک کوه بزرگ از طرف سرش با او هر جا که در و در آن شود که در نظر باشی نماید در غایت استخوانها
پراکنگی بر انواع نعمتها میباید از هر جانب نهر جاری که ارواح فتنندگان از دیدن او در و از
و این را بهشت نام کنند از جانب پیش کوه دیگر از آتش و با عقرب و انواع حشرات الارض و نعمت
خدا باشد و از او دفع نام کند و با و از بلند فریاد کند که من خدای بزرگ شمایم و پروردگاری جنیم
هر کس اطاعت من کند و من ایمان آورد داخل بهشت خود کنم و با انواع نعمتها منع کردم
و هر که اطاعت من نکند و در بخش اندازم غرض مدت چهل روز عالم را اعلی کند و جمع
کثیری از حرام زاده کان و میبودان بر روی بگردند و همه جهان را مسخر کنند اما
مغز و مدینه مشرفه و بیت المقدس چون خواهد داخل شود و ملاک را که نام با بندگان او کنند و

مظلم حضرت عیسی از آسمان فرود آید نزدیک مناره چنان در زمین مقدسه در بالای کوهی
 که از آن فرقی میگوید دو جامه مضر می پوشیده باشد و در دست خود برابر با لباسی فرشته بناده
 عرق اندوی مبارکش بران شود و نقش بر کافری که رسد میرد پس من حضرت صاحب
 آید و آنوقت نماز باشد که روح بعد بخت حسب قهرا کند و با نور متوجه جلال شود و چنان
 که از آسمان آورده و حمل کند و او بگریزد و خداستجالی امر کند زمین را که او را بگیرد و نگذارد
 که او برود و حضرت او را بگیرد و در پناه هر دو چشمی در دیواری و کوهی صحاب ملعون شدند او را
 بلند کند که در اینجا است پاید و یکسید و بر دایمی دیگر نیست که حضرت مهدی زمین را صلوات
 بچشم فرستاد و در ایت دیگر آن حضرت منقول است که قامت در جلال است که نسبت دهد و در
 و از آن است و در پیش دو شاخ است و در پیش بدوست و ناختمای بر کشته دارد و لشکرش
 هزار هزار و شصت هزار کس خواهد بود و بخت حضرت خضر فرمود و بخت میکوید که تو در جلال کافری
 و بخت ترا شنید میکند تا سه مرتبه بحق نطق او را ندهد میکند و در کتاب کمال الدین مذکور است که در
 محضری از آن است که در جلال در زمان رسول خدا متولد شد رسول الله با جماعتی سر بر نیاید
 ملعون فرست و فرمود که اقرار بوجدانیت خدا در رسول او پادشاه ملعون ابا منصور را می شد
 پس حضرت فرمود که خدا بپنداشت احوال این ملعون را خرداده هر گاه خرد کند و دعوی خدا را
 کند کورست و بداند خدای شما کورست و بچشم نیست و چون خرد کند برضی سوار باشد که میان
 کوشش است فرسخ باشد و اگر تاجان دجال او را در ناو بود ان وزان صحابه ایشان شدند و چون
 بر سر تنک مسلمانان را بکشد و اول یهودان بخندد او اقرار کند و بطریق مخالفان آنکه عمر بگذرد
 شمشیر بر جلال زد بگشت و بر سر او نشست و در جلال ضرری برسد حضرت رلیست بر عیسی را
 طلب فرمود که دجال را بر در او با صفتها نهند از پس مرغ دجال را با صفتها اندخت
 و ددی که از او بود میگوید و از اینجا خروج کند و یک چشم او کورست و چشم دیگر در میان پستان است
 و حضرت امیر المؤمنین منقول است که فرمود و بیرون آید دجال و برضی سرخ سوکت که مانع

کوشنای

کوشنای او همقدار است و ظهور ملعون در زمانی خواهد بود که قتل شده باشد و هر گاه حمارش کسب
 باشد و تا بمانش جماعتی از کتب طلسانهای بنبر میباشند و کوی با طلسان بنبر کورست بهر کسب حضرت
 در بلاد شام در درجه او را در حقیقت بقل میرساند و ایت شافعی بر دبی که آنرا لکونید و از
 مصافات قطبین او را بقل میرساند و در وایتی آن حضرت مسج او را در روی خود بقل
 و پنج نماید علامت ظهور دجال در کتاب خراج از حضرت امیر المؤمنین مروست که روزی خطبه
 میخواند و بعد از فراغ فرمود سلوا قبل ان تقفروا فی صحیحه این سوجان قدر است که در رسید
 که یا امیر المؤمنین که دجال بر من خواهد آمد بخت فرمود که علی است از اسرار خفیات و در
 اظهار آن نباشد اما از نشانهها و علامتهاست که بر منقل بهم است فوت کردن نماز و بر وقت
 شدن امانت در وراج یا قن و حلال و آستن در وضع و اقرار و فرود شدن من بینا و قطع صلوات
 نمودن در بلخ کردن و نایح هوا شدن و شورت کردن با زبان و سفهار امور عظیم فرمودن
 و خون کشیدن در سهل شردن و علم ضعیف باشد و بظلم فخر کند و امر افاجر شوند و در اطالم کردند و علما
 خیار نیست کنند و قرآنی را بشوید نمایند و بجای آنجه جو نمایند و ظاهر شودت زور و تمسار با بلند شود
 و سب و نالنگه دار کرد و در مصحفنا صلی وصل میرساند و بهر آن شایع شود و اثم و طغیان رفتند
 و صفهای در هم رفت و هم پوسته باشد اما دلها از هم متفرق و دور بود و نقص همه در اصل شمارند
 و خلف و عده را سهل کردند و سر تک باشد مانان با شوهران در تجارت بجزه تصریح دنیا و آرزو
 بلند باشد و کفیل جهات درین قسم بدترین نشان باشد و از فقر و فاق قریب رسیده باشند و تقیة ایشان سلوک
 کنند و تصدیق دروغ که زبان بایزود و کا و صبا و ق باشد و خابن این زمان بزندان مانند شوند و
 مردان بزبان تشبه جویند مردان بزندان کفایت و زمان بزبان عجزت نمایند زمان بوفزندان
 بر زمینها سوار شوند و در زمینها گردند کوهی و بنید اگر ایشان کوهی طلبند کوهی است را کوشش کنند
 و دشوی دهند لی اگر ایشان کوهی طلبند و عی و دنیا را بر حضرت ترجیح دهند و دنیا را نمایند که
 باشند بویستش بوسیده و لها از مردار بد بو تر و از صبر بخرش بر شام است که از آن قسم روزگار خود را

کوشنای

کوشنای

از پسران رسوله و ابوهمه و ابوهما و ابوهما ...
در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابویوسف و ابویوبان حضرت فاجره ام سلمه و
فرموده بخی خداوندی که جامع در دست قدرت اوست که نزد کت که نازل شود و فرزند زینب که
حاکم عادل باشد پس صدای بخاری را بشنوید و گوید و خبر بسیار بر طرف کند یعنی ایشان
بغیر از اسلام خبری قبول نکند گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود وقتی که نازل شود در میان قوم
و امام شما از شما باشد و در صحیح از جابر روایت که رسول خدا فرمود که پوسته طایفه از اهل بیت من
مقتله خواهند کرد و در صحیح بخاری که در زمان نبوت پس فرمود که فرمود ای صبی این مرگ من است این
خواهد بود گفت پیام با تو منار کنیم او گفت نه شما بر یکدیگر امید برای آنکه خدا این است را بر آورده است
و خدا بولینم احمد بن عبد الله صدیق که از کابرا اهل سنت است چهل حدیث در باب جدی
جمع نموده است در کشف الغرر حصول همه و غیره ذکر کرده اند بکثافت ساینده چنانچه در اول
ابوسعد خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که محمدی نادی است من خواهد بود که
عمرش کوتاه باشد هفت سال الا بهت سال الا نشاء تخم خواهد کرد و در زمان او ضالی شیخی که هیچ
بدا و دیگر کاری بر نگردید باشد از اسمان همیشه بارش خواهد بود و در خبر خواهد کرد در زمین هیچ علفی دراز
و در سینه ناکورا از حضرت منقولست که فرموده محمدا که پیش ازین از ظلم و جور بعد از آنکه مردی از
من برخاسته بود و دنیا را بر از راستی کند عدل خواهد نمود و او مالک من خواهد بود و هفت سال سال
سیم بسند نکورا از حضرت منقولست که قیامت قیام خواهد نمود و بعد از آنکه مالک شود نیز مردی از
اهل بیت من که محمدا در زمین را از خدا و او در چنانچه محمدا شده باشد پیش از آنکه از حقیقت این عالم
زهری از علی بن الحسن این پیش روایت نموده که رسول خدا روزی فاطمه را گفت که گفتی که
چشم علی بن ابیطالب از پیشش نقل نموده که گفت حضرت رسالت رسیدم در حالتی که دنیا را و در صحیح بود
دیدم که در مشرف ظاهر بایش نشسته بود و میکسبت پس گفتم تا او از کیه پیش نماند و رسول خدا
سر بر طرف او بر دست فرمود ای صبی من خاطر چه خبر ترا میگوید پس فاطمه گفت ای صبی من که

و عازبان پسر خدا در این احوال و عازبان پسر خدا در این احوال و عازبان پسر خدا در این احوال

قریب که خلق عالم ترا فراموش نمایند و با جود شمر دادند پس رسول خدا فرمود ای صبی که نزد انبی است که
 بقی نگاه کرد نگاه کردی و اطلاع یافت اطلاع باقی که برگزید از جمیع اهل زمین بد تو را داد و او را بر آن
 بر رسالت و بعد از آن تو جریک فرموده بهیاری نمود از جمیع اهل عالم شود هر از زمین و حی بود که ترا ما عقد کنیم
 ای فاطمه از اهل بیتم که حق تعالی ما را بجا کرده است هفت هفت حضرت که پیش از ما بجا کرده است و بعد
 پس چاک شکر انداختی که مرا خاتم بهترین شد و من نزد حق تعالی خاتم اینین نام دارم و اگر من
 و دو دستین جمیع مخلوقم بد توام دیگر از کسی من بهترین است و دو دستین جمیع مخلوق است نزد حق
 تعالی و او شوهرت است دیگر شهید ما بهترین شد است و دو دستین جمیع مخلوق فرموده است و در این عید
 المطلب است که هم بد تو و هم شوهرت است و دیگر که در سب این است از آنکه آن هر دو پسران تو من
 و حسین اند که هر دو سید و بهترین جوانان اهل سنند و بخدا بی که مرا بد برائی بخنک فرستاده که در این
 سبط خواهد بود حمیدی اخر از زمان این است در اوقات که دنیا روح و مرج شده باشد و فتنه هر
 گشته صفای بعضی بعضی مسلط شده ناهج زندگی رحم نماید که دگی را از کوی رحمت عظیم تو فرست
 بزنگان نماید و در کمال برانگیز اندوزق تعالی از این هر دو انگیس که قطعههای ضلالت و گمراهی تا
 بکشاید مثل اندکهای غفلت و در بر دارد و بر اه دین در آید چنانچه از ظلم و جور بر شده باشد ای علی
 نازدیده من مجزون بمش و کبره کن که حضرت غرور جل توازن من و از کس بجهت است و هم
 بجهت نری که ترا بمن است و بواسطه وقتی که ترا در دل من است بر تحقیق که تو هیچ نمودستی و حکم
 ترا با تو بود حال که حبش عظم تر و منبش عزیز تر و عیبت هم تر و با حکام دانا تر و در حکم کردن
 عادل تر و پانها من از حق نگاه خواسته ام که تو اول کسی باشی از انان که من مری خواهم شد
 از اهل بیت ششم حدیفه از عیله بعد از من هر روایت کرده است که گفت از حضرت شنیدم که
 فرمود حمیدی از زوی بر آن خواهد آمد که مرا که بگویند شتم حدیفه روایت کند که از حضرت فرمود
 بدستی که حمیدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشانده و نورانی باشد چو ستاره
 بر نور درخشانده ششم حدیفه از حضرت روایت کرده که فرمود حمیدی موعود از فرزندان من

خواب بود که رنگ و روی او زنگ مردم عرب باشد و چهره و جسم او مثل اولاد بنی اسرائیل بر روی
 روی او خفا باشد که کوفی سارک است نورانی بر سار ز روی زمین را از عدالت بعد از آنکه از نظم و جور
 پر شده باشد و راضی باشد بخلاف او اهل زمین و اهل آسمان و در میان زمین هم ابو سعید از
 آنحضرت روایت نموده است که فرمود محمدی از نواز اولاد ما خواهد بود از جمله علمای و شایسته
 و پیشانی نورانی هم ابو سعید از آنحضرت روایت کرده است که فرمود محمدی موعودی از نواز
 اهل بیت است مردی خواهد بود راست من که در او این کسبده خوش اینام خوش نما بوده باشد و نیز
 از عدل برخوردار است که بر او جوشیده باشد یا زخم ابوامام با بی از آنحضرت روایت نموده
 شد و اهل روم چهار نفرند و صاحب خواهد بود در دست مردی از اهل حرق باشد یعنی خواهد بود که
 گفتند سول استامام در روزی که خواهد بود فرمود امام خلق محمدی خواهد بود نورانی باشد و در طرف راست
 سیاه و دو عجبای قطره که آن بیست در حواله پوشیده باشد و او را مشابیه مردان بنی اسرائیل باشد
 از زمین بر دارد و شهرهای مشرک کفر را فتح نماید و از زمین هم شمشیر آید از آنحضرت روایت نموده که فرمود
 مردی بر سبک حق تعالی از حضرت مرقدینت من از لشکریهای فرق آسمانی یعنی مدائنی می باشد و از هم
 جدا و جلی است که تا پیشانی کشاده باشد و روی و غیر از عدل بر خواهد کرد و در روز او قدری
 و بهر که بقدر استحقاق میسر میسرند ابوامام از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت روزی خدیجه
 در آنجا که در آن فرموده گفت که تا فتنای خود را بر او خوابد آنست که تا کوره کسافت آنرا و از نواز
 روز خلاص نام خواهد بود از آسمان ام نه یکبار است گفت یا رسول الله در روز عری که خواهد بود در آن
 چون بشود آنحضرت فرمود که اگر ایشان در روز دهم است در دین ادا کنند که خواهد بود امام خلق در
 انوقت جمعی است که او در صحیح است از زمین من چهار ردم ابو سعید خدری از آنحضرت روایت
 که فرمود بیرون خواهد آمد محمدی از بیت من بر میآید که اندر برای مردمان تعالی ظاهر باطن است را
 در زمان او پیش و ششم خواهد بود که در این چهار با با از آن علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد بود
 که در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد و ما در روز را بر دم چند که باید بشاید و فقیری در عهد او بخانه بر دم

روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد محمدی در حالی که بری در سر او اندام باشد
 و منادی در آن ابرو کند که این محمدی و خلیفه حق تعالی است زینهار که تا بی او شود و فرمان بر او را
 چنانچه از پیش رویم این عزیزان حضرت است نموده که فرمود محمدی بیرون خواهد آمد و بر سر او کلاه
 میکند که آنروز در حدیث و راه فایده زینهار که تا بی او شود و بر او ابو سعید از آنحضرت روایت نمود
 که فرمود با است میسر هم محمدی که معجوت خواهد شد در دست در وقتی که خندان مشرکین
 مردمان بسیار باشد و زمین را بر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از نظم و جور در راضی خواهد بود
 ساکنان زمین و آسمان قمر خواهد کرد و ما را بر مردمان بسویت هر چه هستی را یکی خود را سبک می کند
 که بعد از آنحضرت شنیدم که فرمود قیامت می خواهد کرد تا آنکه ما که شود مردی از اهل بیت مردی از نواز
 که نام او نام من باشد ملک کند غیر از عدل و او چنانکه معلوم شده باشد از خود ظلم نوزد هم از رضایف کانی کرد
 که آن حضرت فرمود که تا فتنای زمین که در کفر بقا الله بر خواهد خفت در دنیا هر که نام او نام من باشد و خلق او چنان
 خلقی می باشد که بیت او با عدل است باشد چنانچه از این علم است که گفت رسول خدا فرمود که دنیا آخر نشود تا آنکه
 حق تعالی بجز مردی از اهل بیت من که موافق آنم و با آنم من و آنم و با آنم من هم سار از نواز
 در راستی چنانچه معلوم شده باشد از نظم و عدل و بیست و یکم از ابو سعید خدری منقول است که آنحضرت فرمود که در زمین
 از ظلم و دشمنی بر شود بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من از نواز از عدل راستی کند چنانچه در ظلم
 و دشمنی شده باشد بیست و دویم زهر عوام از آنحضرت روایت است که گفت شنیدم از آنحضرت که گفت رسول
 خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم ابوامام من و خلق او با خلق من غیر از عدل راستی
 بیست و سه ابو سعید از آنحضرت روایت نموده که فرمود بعد از این زمانه را آنست که او و اشکان هم
 و عتقا ظاهر شود در نوزدهم که او را محمدی گویند ظهور کند و شکار بر طرف کند و اختلاف را بر تفاق
 بدل کند و او را عطا با بخششها موافق عدل است باشد بیست و چهارم ابو سعید خدری از آنست
 روایت کرده که فرمود بیرون میآید مردی از اهل بیت من و عیال نماید بیست و پنجم از نواز سار از نواز
 بر کتبی خود را بجز او و ملک کند غیر از عدل راستی چنانچه معلوم شده باشد از نظم و جور عمل کند بیست و ششم

سنت سال نسالی که بجز او مقرر شده و نزول کند و بیت المقدس است و پنج ثوبان از آن حضرت فرمودند
 که هرگاه دیدید که راجعاً و علمای سیاه از طرف خراسان میآید و بگوید که خلیفه خدا احمدی در کجا
 است ششم آن عباس است ایت نموده که در خدمت آنحضرت بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند چون
 چشم آنحضرت بر ایشان افتاد در تک مبارکش متغیر شد و آب دیدنای مبارکش گردانید پس ایشان گفتند یا
 رسول الله چرا با ما بجو از شما چیزی میگویم که مکره میدانیم آنحضرت فرمودند بستی که از اهل بیت است که گفتی
 کرده است خدا حضرت را از برای ما برگزیده است از آنجمله تا بدستی که اهل بیت است هر بعد از من طایفه
 و از آنرا و محمدش را خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق جایزید که با ایشان
 علمای سیاه باشند و طالب حق باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان شکست بخورند تا چون
 که حق را بر ایشان تسلیم نمایند قبول کنند و حق را ببردند از اهل بیت من و اگر آنرا که مملو سازد زلفرا
 از حدل جفا بخواهد قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید کسی از شما تا که در باب القوم را بجا است
 شتابد و اگر چه رفتش محکم نباشد الا پسندد و آنرا که بر او برود بر نفس باشد است و هم چنین
 روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرموده ای بر این است از ابدان شما آن جبار که کفر خواهد
 گشت و خواهند ترسانید گستاخا که اعدای ایشان کنند مومن متقی در حال بزبان با ایشان خوا
 خدمت و بدل ایشان گیران خواهد بود تا چون متفقاً خواهد که بقدرت کامل خود ما را اسلام را بفرزدار
 جبار از او بگریز که گرفتار کند و کار اسلام بعد از آنکه فاسد شده باشد اصلاح بزدارد و بیخلاف من کرده
 فرموده ای خلیفه که باقی مانده باشد از نعم دنیا الا بگذرد که البته حقیقتاً دراز میکند آنرا و زانرا تا آنکه مالک شود
 و حاکم شود در دنیا مردی از اهل بیت من که فتنهای عظیم بردست او بر میان ما را اسلام ظاهر شود
 و کفر بر طرف کرد و جنبش و فتنه و عده نموده و عده او خلاف نمیشود و حق ظاهر است است است
 ابو سعید روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود متقی خواهند کرد است من چنان مردی از روز
 از اولاد آدم آن چنان تنگی نموده باشد که سماں بر ایشان باران بی درنی خواهد ریخت و زمین شکم
 خود هیچ رویش نگاه ندارد بلکه بر او خواهد آمد و او طیب و نهم است این مالک است که در است

الدول

از رسول خدا شنیدم که از سادات اهل بیت و بعد از آن محمد را معصّل نموده بر زبان مجرب
 آورد که آن منم و برادر من علی و عم من حمزه و پسرش علی و پسر عم من جعفر طیار و دو برادر من حسن
 و محمدی نادوی از اولاد حسن سی ام ابوهریره روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که فرمود
 اگر بی نماز دنیا بخواهید از منی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مرد از اهل بیت من بقیام مظلوم اظلم خواهد
 سی و یکم سویمان از آنحضرت روایت نموده که شنیدم فرمود در آخر الزمان فتنه سید خواهد شد تا آنکه
 یکصد در خلافت گشته شود و چون یکصد و بعد از آن ریاست سیاه پیدا شود و ما دشمنان جهادی گنند
 که هیچ قومی بخردند در آنوقت خلیفه خدا احمد ظاهر شود که هر شود که هر شود که هر شود که هر شود که هر شود
 بهت نماید که او خلیفه الله است سی و دوم ثوبان روایت نموده که آنحضرت فرمود که در آن
 سیاه از جانب مشرق پیدا شوند که گویا دلهای ایشان فلعمای این است که کسی بشود که آن در وقت
 رو آورده اند بایشان سپرد و متابعت و متابعت ایشان نمایند و اگر چه رفتن از آنجا باشد در روزی
 سی و سوم در سنه خود امیر المومنین روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که رسول الله از آنجا آید
 بود محمدی یا از غیر پس رسول الله فرمود بلکه از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود
 کرده است ختم آن نیز غایب خواهد بود و از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود
 از فتنه و فساد و فتنه خواهد بود و از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود
 بجهت فتنه و فساد و فتنه خواهد بود و از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود و از آنجا خواهد بود
 سی و چهارم عبد الله ابن مسعود روایت کرده که آنحضرت فرمود که اگر بی نماز دنیا بخواهید از منی که البته
 حق تعالی در آن خواهد کرد و ثواب تا مالک دنیا شود مرد از اهل بیت من که موفقی باشد اسم او آسم
 و اسم در او با اسم پدر من نیز خواهد کرد از حدل درستی جفا خواهد بر شده پس از ظلم و جور است
 کند ما را در میان مردم بسویت برادری خواهد کرد ایندی حق تعالی بکرت او دلهای مردم را و هم
 و در آن روزها بر او خواهد کرد و او مالک زمین خواهد بود و ثوابت سال هفتاد و نه بعد از آن خواهد بود
 و تعین نفعی ظلم خواهد بود و ثواب آن مزیده و ثوابت هفتاد و نه بعد از آن خواهد بود
 و تعین نفعی ظلم خواهد بود و ثواب آن مزیده و ثوابت هفتاد و نه بعد از آن خواهد بود

شدیم که قیام شب بخوابیم و اگر مالک شود مردی از اهل بیت من که سطنطی را با جیل و دگر افرج نماید
 و اگر باقی نماند ایام که در دنیا که از حق تعالی دراز کردند از زمانه او بلا دسترگرا جمعاً می نماید و از شرک ارضی
 دردی برین نماند سی و هشتم قبس ابن عباس زیدش نقل میکند که آنحضرت فرمودند و باشد بعد ازین
 خلفایم پس ندو بعد از خلفا امر او بعد از او ملوک جبار و پس بر او آید از اهل بیت من مردی که میگوید
 که ملک کند زمین را از عدل درستی چنانچه مخلوق شده باشد پیش از آن از ظلم و جور و ستم سی و نهم ابو سعید روایت
 کرد که آنحضرت شنیدیم که فرمود و از ما بعد بود کسی که گفتم که در پی مردی عیسی بن مریم بعد از آنکه خروج کند عیسی
 است از قول کسی ششم جبار از آنحضرت روایت کرده که شنیدیم که از آنشود عیسی بن مریم پس میگوید او مردی
 عدلست عیسی را که با ما هم نماز کنیم پس عیسی میگوید بدستی که بعضی از شما بعضی امیر است و این از آن کسی است
 که حق تعالی این امت عطا کرده است و در پی سران حضرت نماز میکند سی و دهم محمد بن ابراهیم از آنحضرت روایت
 کرد که آنحضرت از عبدالمطلب این عباس نقل کرده که در خدمت آنحضرت بودم و شنیدم که فرمودند و حق تعالی
 ما را در بلاک نگاه میدارند و ای که من در آن عیسی بن مریم در آخر محمدی وسط الیسا بود و باشد
 چه علم سلمان فارسی رضی الله عنده از آنحضرت روایت نموده که محمدی از فرزندان فاطمه است اما او
 و آنکه مخصوص بن شیخان را از فرموده بصبر و شکار فرج و دعا کردن از برای ظهور از عبادت نموده
 و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک و ملائمت آنحضرت نیز که فتنای عظیم در فرود
 آنحضرت برسد و خلق بسیار ازین بگریزند و بدو بچندین منیع فرموده اند از پس بدین علت غیبت آنحضرت
 که بر اذن غیبت اختیار کرد و در این طول کشید و در فایده غیبت متصور است پس در مقدمه مقبول است که آنحضرت
 تاکی صاحب حسن عسکری نوشند شیخ علی بن ابی بویه فی رحمة الله بحسن الله الرحمن الرحیم میگوید که آنحضرت عالم
 و پیکر و ستایش مریدان که پروردگار عالمیان است و عاقبت خیر از برای پسرش کار است و پیش از آنکه
 شدن و میل کنندگان از حق باطل است و نیست عداوت و دشمنی مگر بر شیطانان و نیست خدای تعالی
 عبودیت مگر آنکه آنرا از پرستش و بندگیست و بهتر از شیطانان اما بعد از آنکه کسی که ترا وصیت میکند شیخ
 من و حق تعالی در من بی کسی غایبی تو بگو و بهتر از خدا و برساند بخود می خود بود که انداخته فرزند صالح

در کتب

و شایسته بر بنی قاری و در سبب انضار او بیای داشتیم بنماز و اون زکوة و اجمعی بدستی که شدایم نقل قبول
 میکند از کسی که زکوة از بند و وصیت میکند ترا بچیدن گنجان در فرمودن ختم و خط و صلوات رحم کردن و مومنان
 کردن اموال خود با برادران و وسیع کردن در جوارح ایشان در دشواری و سهان و علم نمودن نزد جلیل
 در امر و معرفت نبی از کسی که بدستی که شدایم نقل کرد که در آنست امیر فایده لاخیری که در من بخوبی الامین را بصیبه
 او معروف است اصلاح بین الناس و اجتناب بختن از او چشم در بر تو باد نماز است کسی که با شکر در کسب
 کرد و نماز است از آن نیست یعنی که ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن جمیع مردم را که عمل
 در بر تو باد و بیکتای و صبر و انتظار کشیدن فرج پس بدستی که پنجم فرمود است بهتر بن اجمال است انتظار
 کشیدن فرج است و همه شیخان ما در خون و اندوه خواهند بود اما کلام فرمود فرزند من که بر کند نیز
 از عدل و داد بعد از آنکه مخلوق باشد از جور و ستم پس صبر کن ای ابو الحسن علی و امر کن جمیع مردان را که صبر
 بدستی که در زمین از خدمت بپشت میدهد کسی که میخواهد وصیت از پسرش کار است و سلام تو باد
 در بر همه شیخان ما در خدمت خدا بر کتفهای او سهمی و کفای آنحضرت و جماعتی که دیده بودند پس شیخ
 مردیست که نام حسن عسکری آنحضرت را بخواند شیخان خود میفرمودند و از آنحضرت میباید
 و آنحضرت سیح و ارجو است از امید و مشکلات نشان از حل میگرداند و در سال آنحضرت شیخان
 توقعات میکنند و کفای آنحضرت شیخان میرسانند و این معاد و در حدیث صغری میگوید در حدیث
 غیبت که بری آنحضرت است و کفای است الی کلام آنحضرت نقل فرمودند اول ایشان عثمان بن سعید و در حدیث
 امام حسن عسکری او را وکیل گردانید و بعد از آن پسرش محمد وکیل بود چون وفات محمد شد شیخ باقی است از کلام
 شیخ بر سر حاضر شد که گفتند بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود در جواب گفت که بعد از من وکیل حسین است
 نه شیخ است چون وفات حسین نزدیک شد همان نمود که بعد از من علی بن محمد عری وکیل است و چون
 علی بن محمد وفات نزدیک شد علی او را که بشود با و گفتند که کسی وصیت نماید در جواب گفت که الله لامر بالحق
 و کسی وصیت کرد و ایشان را خبر داد که بعد از من وکیل خواهد بود و آن در سنه سیصد و بیست و نهمی بود
 که وفات یافت و هر که بعد از سری ادعای و کالت نمود با کافر شیخ او را کافر میداند و از آنکه علم آنحضرت

مفسور صلاح کرده اند که ادعای و کالت میکرد و شیخ طوسی در کتابت نقل کرده که در کمال
 بعم آند در پیش امیران و حکامان و کالت حضرت صاحب الامر نمودند تا اینکه علی بن بابویه قمی بوی
 بسیار رسانید و او را از قم اخراج نمود و در بیت کرده است علی بن علی از بی وزیر در کتابت نقل کرده
 از محمد بن ابی عبد الله کوفی که جماعتی که بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توفیقات بدون میباید
 و بعضی در کلا بودند این است از بغداد عمری بود و پیش محمد و جعفر و یحیی و عطار و از کوفه صحنی و از
 اهل هواز محمد بن علی بن حمزه و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل
 وومر و اسدی و شامی و از اذربایجان قاسم بن علی و از طبرستان محمد بن شاذان از غمر و کلا
 که آنحضرت را دیدند و لایب امت آنحضرت بر ایشان واضح شده از بغداد ابوالقاسم
 ابن ابویحییس بود و ابوعبد الله کندی و ابوعبد الله جنیدی و هرون بن فرزد ابوالقاسم ابن شاذان
 محمد بن ابن قروح و سرور طباطبای و مولی ابی الحسن و احمد و محمد سپهران او و اسحق کاتب از بی کتبت
 و صاحب القراءت محمد بن محمد و صاحب دربان و از اهل ایلام و از اهل همدان محمد بن ابی حمزه و حضرت
 حمدان و از اهل خراسان ابن هرون و احمد برادرش ابوالحسن و از اصفهان ابن بابویه که در اصفهر
 زندان و از قم حسن بن بصیر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش حسن بن یعقوب و احمد
 اسحق سعد بن ابی سعید و از اهل ری قاسم بن موسی و پدرش و پسر هرون و صاحب اصفهان و
 محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابوجعفر الرضا و از قزوین مرداس و علی ابن احمد و از فارس و وفرد و بودند و
 ایشان را پان نکرده و از شهر زربان و اهل مازندران و از فارس محمد و جعفر و از اهل همدان و
 صاحب المال و در قه لمضا و ابویانیت و از ایشا بور محمد بن شعیب بن صالح و از اهل فضل ابن زید
 و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعمی و اشماعی و از مصر صاحب الولیدین و صاحب المال و ابو جعفر
 و افضلیس ابو محمد ابن ابو جعفر و از اهواز حنیف همد و سید و سیزده تن که در خدمت آنحضرت حاضر
 میشوند موافق احادیث بسیار بلکه اجماع است که جمعی از بزرگان مومنان که مرده اند در زمان آنحضرت
 زنده میشوند و جمع از اهل شیعه که زنده اند بخدمت آنحضرت حاضر میشوند و منکران و منکره و منکر

چ متع مع طواف نساکا فرست در بند بینه و چهار تن از پیغمبر ان عیسی و ادیس و
 و ایلیاس و بروایت دیگر اسمعیل صادق الودع پسر خرفین ابن یحیی حاضر میشوند و در ایت
 بسیار بیست حاضر میشوند آدم و چهار تن از فرزندان جن بر علی و چهار تن از کس و مثل آن از ایت
 کس از اهل شام و مثل آن از یمن و سه نفر از اذربایجان و سه تن از بی غرزه و سه نفر از بغداد و چهار کس از بی
 تیم و دو نفر از بی سهد و هفت تن و چهار کس از اولاد یحیی و مثل آن از اولاد هفت از بصره
 و مثل آن از دیلمان و مانند آن از کیلان و هفت نفر و دو نفر از اولاد هفت و مثل آن از
 کوهستان و ش نفر از ناحیه بصره و چهارده تن از جرجان و مانند آن از ری و دو نفر از قم
 و سیزده تن از نواحی و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از مو سید
 و سه نفر از مرو و پنج نفر از بند و سه نفر از غرین و سه نفر از ماوراء النهر و سه نفر از خت و دو نفر از
 و چهار نفر از ایشا بور و دو نفر از تن اسبند و در وقت تفر از طوس و اهل آن و سه نفر از اصفهان
 نفر از خارد و چهار نفر از کوه پای و چهار نفر از صحرای هفت نفر و دو نفر از طبرستان و سه نفر از
 نفر از کوشک اچمی سید و سیزده تن بشند که از میان صحاب کتب که شوند و بخدمت حضرت حاضر شوند
 و بروایت دیگر آنحضرت زنده شوند و در خدمت آنحضرت روزی فارسی مقدار دو بود و اولاد
 و عماد و مالک شهر و محمد حنیف و ابوجا الصالح و خلیفه ابن یحیی و صاحب عظام از جمله سید و سید
 تن اندک آنحضرت در ایام غیبت بطریق مخالفان و در اکثر کتب ایشان است که نام قریه که صاحب الامر
 ساکن است که در است و بطریق دیگر در شهر و شرق و مغرب است که در اولاد و اولاد است و نام که جا بلیست
 و نام دیگری جا بلیست و در کتاب نزهة الناظر مطروبت که امر و زمان آنحضرت صاحب الامر در
 جزیره است از جزایر مغرب که از اهل طبرستان و هر یک از اولاد و کس آنحضرت طایفه قاسم و نام ابراهیم
 و جابر بن سلام ابی سعید جزیره از جزایر که نام آن جزایر است نام سمار که صاحب آنحضرت و صاحب
 و نوید و مکن آنحضرت در جزیره است که از اولاد میکویند و در خدمت آنحضرت از جزایر است و دو
 آنحضرت مبارک است و از حسن بن علی و نقیض آن و ائمه و ائمه است و آنحضرت نام حسین است

و پیش آن اما سبب کمال آن آنجا فتنه است و متوکلین و ستمگر است که گشتی است هر بن نام سید صالحی
 شد از مردم ولایت گفت که در کربلا بودیم و شخصی دیدیم که در بازار منی میگردید زنی در دست داشت
 و میخواست که چیزی بخرد کسی نزرز اینک گفت برو کفتم ترا چه حالت گفت چند دردم دارم کسی از من نرسید
 چون گفتم که نمایی چون گاه که درم سکون این بود الله ربنا و جویا و الهمدی اما مناسی دردم تو انجا
 گفت از بلا و مخم در میان دیبای خضر و مار پادشاه است حمدی نام و این که نام مبارک است
 که در هر دو بسیار دارد و من گفتم که گیت این حمدی و از که نام طایفه است گشت لب که در دست
 حرف نزن اگر تو شیعه میدانی که گیت من از آن در اینم بی علم بودیاده آمدم و در این شامی در عرض دادم
 چون بولایت آمد هر یک بر سر تکران من بردند و فرقی جدید الاسلام که طایفه می گفت من در آنجا
 در دیبای خضر سیاحت و تجارت میکردم بجای آنکه خبری که میرسیم در میان دیده بان نظر میکردم شهری
 عظیم و وسیع و همه اهل شهر با عریان بودند و در کنار دریا آمدند و میگردیدند و همه بر میآمدند و داد و ستد میکردند
 و گاه بود که طایفه میگردم از در درم در آنکه ایشان بسیار است یا سیخ مویست و چون نیک لاسه کردم
 اثری از او نمیدیدم و علی بن عبداللین استر ابادی نفس میکند که سید علی قی نفس میکند که سید علی این شاق را
 بداد و در حال علم و درع و اشع در ولایت عرب مشهورند حکایت کرد پیش ازین بر پنج سال با جمعی در دیار
 بودم تا گاه کشتی بر آمد بطریق کشتیهای چون نزدیک رسیدیم احوال پرسیدیم چنان معلوم شد که در
 یکماست که در دیار راه کم کرده اند و با او آرزیده اند پس احوال پرسیدیم که شمار چه دین هستی چون معلوم
 کردند که از اهل اسلام اند خوش دل شدند اما چون بودند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریقی داشتی عشرت بسیار
 رام شدند و با ما کباب خشنی بر آمدند و گمان شای شد که مخالف دینین ولایت نمیشد پس مردان آنجا
 ظهر را بجماعت گذارند و در آنجا هم بسیار مردان آمدند که چیزی بخردند و سکه مبارک آن در آنجا نام مبارک
 امام محمدی بودند تا گاه طعون مخالفی در میان جماعت بود و با منافی دیگر میگفت که این جماعتی که می بینی
 راضی نماند که این در این ولایت شام بر میآوردند و از آنجا میروند و از آنجا میروند و از آنجا میروند و از آنجا میروند
 سخنان شنیدند و شب اینتا رفتی الحال کشتیهای خود سوار شدند و از آنجا راه که آمده بودند حرکت کردند

روزی که در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم

و سید شاد را فرمود که بنویسند و در او قوی من از آن چهار سکه اقیست و در کتاب بعضی
 علی العلوی همچنین بود پسندی که متصل است بجز این کجی الانباری را وایت کرده است گفت
 در میان انصاف و جهل و شاه مبارک مصنان در بلده طایفه بنیه الاسلام در سید سعید علیشان عنوان
 یکی این شهر و ما جمع کثیری بصفایف طلبد و بعد از آن جمع از خواص را امر بهوش نمود و صحبت
 مشغول شدند باران باران مانع آمد که از آنجا حرکت توانند کرد و از هر دو سخن میگفتند و از هر یک
 حکایت در میان بودند و سرشته کلام بجز این و اینان کشته و جسد اشاق از اول محبت حاضر در میان
 در زیر دینز با وقار و کمال نیست بود که در اینمست اورا ندیده بودم و نیز در کمال است مبارک بود و در مقام
 توفیق و احترام بود چون حرفت شب در میان آمد و نیز گفت جمع قبلی از شیعه و در نظر دیگران حاضر در کمال
 و اهل سنت جماعت بسیارند و غیر از صاحب اعتبار و امر دینز صحبت که بر او ظاهر سازد که کثرت دلیل
 حقیقت و قدرت دلیل اهلان نیست بوزیر گفت اطلاع الله بفاک اگر حضرت باشد حکایتی که برای من
 واقعه و برای بعضی منابه نموده ام معروض دارم و الا ساکت باشم و نیز تا می که در وقت سید
 تا مفعول شویم گفت بداند که نشو و نمای در شهر بود که انشور و غایب حلیت عظیم است چنانکه از او در دست
 طایفه و قریه دارد و در دست مردم شهر و نواحی را حصری نیست و بر نفسی در کربلا و در هر استار
 و صحای آن که شمشیر نوبه و جبهه میشود و عدد و خلقش را که نمیدانند بفرارند و بر نصاری اند و ساکنان
 و بود که آن نیز صوری ندارد و بر فضل غنیزت عیسی و کمان دارم که عدد مسلمانان در پیش آنها همچون خود
 نیست بدو چنان دانند که کثرت از اهل فرنگ در دم و عراق و حجاز و جنانکه بر شام است بعد از آن
 حوت که بوزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل است حقیقت سنی که شیعه از سنی بیشتر است گفت قبل از این
 بر بیست و یکسان با پدرم بفرست تجارت از ندیده ایم بدون قدم سفر دریا ختیا کردیم و تا بهر
 بوجب خدا کشتی آنجا خواهد برد اگر ناخدا اجازه برین رود ما که سید و بجزیره رسیده است آنجا کشته
 کشته با ریاستی و مدینه عظیم بر اشقی و انهار رسیده و چون از ناخدا سوال کردیم گفت و الله کن
 همچون شما انجامیده ام و نه از کسی شنیده ام چون شهر اول رسیدیم شهری دیدیم و غایب است

و آب و هوای کمال لطافت و مردی در نهایت پاکیزگی و نضافت پیش رسیدیم گفتند
 ز هر دو نام از بجای از راه دیباده روزی و از راه جوهرا که پای تخت سلطان نجاشی کشته شد و کمال
 حاکم گنجینه که موافق را بنشیند و در خرد و کبریا مشغول خرید و فروش شویم گفتند که این شهر را بجای
 خراج خود را بر سر بنجانه حاکم بنشیند و را بجای حاکم دلالت کرد چون در آن دیدیم مردی در صحنه مشغول
 دزدی صحنی جا را از چشم پوشیده و عجب در دوش فلکزه داشت او قدم در پیش خود نهاد کتابی که در سلام کردیم
 بر جا گفت و بهر از او که نمود صورت حال را تقریر کردیم بگفت بگفت سلام سیده پدیا که قلم پاره مسلمانان
 برین موسی و علی تا آنکه گفت اهل ذمیر جز خود را بنشیند و مسلمانان را تحقیق نریزد آن شو پس بر دم جزیره خود را
 و مراوسه نفره و کینه را داد و بهر دو ان نه لغز بود و خیره خود را داد و زین کیشاف در حال مسلمانان کرد
 چون بیان عقیده خود کرد و در نقد معرفت ایشان بجزک بتهجان تمام عیارینا فرمود که شافره اهل اسلام
 نیستید بلکه در ملک خوارج مشغول شکار بر نوسان کلال است که با آن بجدا و دیوانه عینی و کلامی بسیار
 تا حسیب الامر ملای مذابید و در زمره مسلمان نیستید و دخل خوارجند مسلمانان که این را شنیدند و مال خود را
 در معرض تلف دیدند بگریب انگور زبوره بعد از آن بسیار شدند و نیکو حال بسیار شدند تا آنکه حواله سلطنت نوشته بگفتند
 فرستند شاید فریب بخار و کاغذ قبول نمود و فرمود و اظهاره روزی و این را خواندند لیسک مر ملک عن شنته
 و ما ایشان را بجز گذشته شمشا شویم که داشت و کسی آن سابق علی کمال او شد از آن شهر که در کوفه
 شدند و در چهارم بظاهر رسیدیم عرصه دیدیم جنه عرضها اسلمت و الا جراتی بود در آن او فلوت
 بسلام آسین که بود در باره این چون آنرا کافر و بپوش فرج فرا چون نام جو از در کنار دیوار و بپوشید
 در آن جاری که آن کو سفندان با هم در روشن بسیار بود و دام و صلح و هوم او از آنز که می رسیدی و در حضور
 بکسی ساینده شهبه کعبه در آن او و سعت بچو جبات نیم باز است و تهنه چنار مر روش بهترین خلاق روی زمین
 بر تو آن و دیت هم قرین اگر کسی بنوع و کین خری خردی خود متعرض شده بی خود بر دست خود دروغ و لغو
 در میان شان بیایب هر کار شان محض قیبه و از برای ثواب چون مؤذن بانک نماز کفتم بهر سجد
 حاضر بعد از فراغ سجد کار خود ناظر جمع غریبان را چنانچه از او نوحه غریب رود داده بود که تمام

ازین

در حیرت بودیم جمعی با ما بنامشده بقصری در میان سیاحت بر اشجار و بناها در دیوارها دیدیم و در میان
 برشده نشسته و جمعی با او صحبت آنها که است با رسیدن مؤذن بانک نماز گفت و بهای بر او
 سلطان امانت کرد و بعد از ادای نماز در کمال حضور و خنوع مردم مستغرق شدند و بجای نشستند
 که نامه وارد شده اید فرمودیم بی مار و لاری نموده و در جبالکف و از سبزه در پدید آوردن که نشسته را معر
 و چشم چون بر حال مطلع شد خطب مسلمانان کرده فرمود که مسلمانان چندین فرقان مؤذن آن شخصی
 روز میان نام بر بنشیند لغتی تکلم شده اظهار عقیده خود نمود و فرمود که از این جماعت کدام تا تو متعلق
 گفت بر شش نفره از لایک شخص همان این نسبت نام درود که او با یکست خواهد است او را بر او
 و لا کست گفت ایشان با جماع قایل و محل بقیاس گفت بی با بن صاحب الامر چون مردان اور بنگهان
 نام هر قدر فرمود و ایشان بی آیه مبارکه را خوانده و بعد گفت بی فرمود و خوانده که قیام و اتقوا الله انما
 و اینها که در نشاندن و الفنا و الف که تا فر فرمود و فرمود که هر که در سنگ صاحب کتاب بخیر است
 و بعضی حسن محمدی و حسین سید شهدا و بتول محمدی و فاطمه زهرا او یکی روز میان گفت زیبا صاحب الامر
 و الله این آیه نازل شد که در شان ایشان و این مخصوص نمود و غیر ایشان و بعضی ارباب و دیگر ارباب
 یک شخصت زبانی و طلاق بیانی او کرد که حضار مجلس ایدنا که ان و بیستنا سوزان شد شافعی
 گفت بفرم بفرمایین صاحب الامر نسبت عالی را بیان فرماید و این سرشته و ادای صلوات را را بپای
 بنامشده فرمود من علامه بن محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن حسین بن محمد بن علی بن محمد بن
 علی بن اطالب که در شان او نازل شده و کل شیئی حسینیه فی نام حسین الله که در شان
 از نام حسین است الاحضرت میر المؤمنین فاعرفوا انهم کما کلفتم بجا صلا عامتین است و بجا که نشند
 که بعد از حضرت مرگ ابر خلافت شود بفرز شاه و ولایت و خطه ایوان هدایت و هدایت و گشت
 و که بر دیده بعضیها من بعضی نشان است و حق تکامل را با این مرتبه عا اختصاص داده پس فرمود اشرفی ما
 از اهل بیت رسوله و ما در اول الامر با تم روز میان چون اجتماع این نجاشی از راه دیبانه بود
 پیش شد بعد از مسامحتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی مخرجنا الاسلام و حقن فی من یقلید و یقتل

در این کتاب از
 حضرت امام حسین علیه السلام
 در روز عاشورا
 در کربلا
 در مدینه
 در کوفه
 در ارباب
 در کربلا
 در مدینه
 در کوفه
 در ارباب

بالا که فرموده انعام در مقامی روزی بان را تمامی آنکه فرموده مسلمان اند و دولت نصیبش در آن روز
 این من فرمود که ما را با این ضایع برده و کمال عزاز و اکرام رعایت نمودند و تا پیشت روزی خزان
 احسان شایسته همان بودیم و مردم بدین مامی آمدند و مغربی میگردیدند و غیب نواری نمودند
 تا پیشت روزی بعد از پیشت روزی حضرت گرفتند که با این صفت نمایند شرف قبول از آنی در آن
 تا یکسال کسی هر روز از اهل شهر ماری برده و بنیاید کوچی و مرغی میبندند و در آن روز و در آن شب
 باقیاس میباید از در این شهر دو ماه راه بود و سگ میبندند که ازین شهر گذشته بماند است که در آن روز
 و حال آن قاسم این صاحب الامر است طول عرضش برابر پیشتر مردمش در خلق و صیای و سدا و در وقت
 و فراغ حال مانند مردم پیشتر و چون از آن شهر گذرد در سبب مثل شهر از صافیه نام نهادند از سلطان
 ابراهیم این صاحب الامر است و بعد از آن بمهر زمین دینی و دینی که سینه شهر است نام آن صاحب
 متولی این شهر الرحمن بن صاحب الامر در حوالی رسالتی و ضعیف کثیر و در حال و بعضی آن دوست
 و متقی میبودند و کسی که ایامی نام دارد و حاکم آن نام این صاحب الامر است در آن شهر و در آن
 زمین کثرت و بسیاری آنها نمودند جنات تجری من تحتها الانهار هر که آن تخت گشت را دید باقی
 از دل که فریاد فریاد ملک است حضرت بر این نیاید بقیه عرض طول نکات که در یکسال پیش
 و سکنان محال گشتی و در این تمام شیعیانی عشره منوسن و متقی بودی نامده مصومین و تیرا شایع
 شده و عدو الین مجموع بجنوع و خضوع نماز گذارنده و روزی از زکوة و غسل موال خود را بجز
 رساننده و از شنباهی و در زنده از تبرک و حکام دین و پیروی رسول ب العالمین امر نمودند و نهی
 از منکر کنند و هر که مسطح شود بر بارت نیت اکرام رود یعنی که در عده و غده زیاد از کاد مردان
 عالمند و این محالک بر نسبت صاحب الامر در دو حالت اولاد حضرت اند چون کجا آن
 این بود که در سال بر قدرم صحبت کردیم حضرت انظار امیر سار و خطا بر دم مار الموت
 پیشت مدور و اندیار خود شایع احسان روزی با ما نماند تا رسید که اندولت را دریا بند و چون
 اندو غر حکایت را تمام کرد و در بر او نهسته بگوه خاص است و یکلیک از حضرت محسن غلبند

از دعد و جان گرفت که آن حکایت را اظهار کنند و مبالغه و احتیاج بکوه و عید و تندید نمود که
 حاضران فشانای از آن گفتند و چون بهم میرسدیم بر روزی با یاد نشب و آن قصه میخوانیم باقی
 و السلام علم عدالت ظهور و حسب الامر در روز و روز و شنبه عاشورای محرم که هم روز و شنبه باشد هر شنبه
 و در و ایت دیگر مطلق عاشوراء در سال طاق که در هیچ یاباید با بهفت طایفه شود و در این
 از انبی انکار و داد او را نام محمدر و ایت نموده که گفت فاقم ال محمد در این است مالک کل زمین
 سید و در سال د شاهی خواهد کرد و در روی زمین جان قدر که صحاب کعبه است در آن روز
 تا روزی که سیدار شدند حق تعالی شاده میگرداند شرق و غرب روی زمین را بجهت او از
 ترس شمشیر او نخواهد ماند الا دین محمد در و در و ایت دیگر در سال در طریق تمام یکسال نیز در و در
 و در و ایت دیگر در وقت سال سلطنت کند که هر روزش برابر ده روز باشد و هر ماهش برابر
 ده ماه و در سالش برابر ده سال خواهد بود و محمد این زندگانی از امام جعفر صادق روایت کرده
 که هفت تن از حضرت صاحب الامر عجزه خواهند خواست یکی از ما در آن عجزه کیس از اظلم
 امام و من توکل کند و جو سبب کشته در روی و جلا از طرف با نظر رود که موزه او تر نشود
 آن چنین گوید که این جادوست پس آری گوید که او را بگردانم و از روز در آنست و فریاد کند که این
 جزای اینک بر امام زمان انکار کند و دیم از اصفهان از آن معجزه ابراهیم خلیل خواهد بود و در آن
 غیظم بر فرزند و ایه سخنان الذی سیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون خواهند در آنش رود
 بسلامت بردن آید تلخون گوید که این حضرت تشر الام کند تا او را بگردانم و او بیخوشه باشد
 و فریاد کند و گوید این جزای اینک شما را ما عصر شود سیم شخصی از فارس نصیحتا کرد دست امام
 گوید عجزه موسی از تو میجویم قائم دان عصاک فاذا هی تعبان سبب گفته آن عصی را بنیز از
 عصی از دنا شود و آن معاذ گوید که این جادوست و با امام او را فرود بر دسر و کردنش سر
 گوید این جزای اینک معجزه امام را جادو گوید چهارم مردی از اذربایجان استخوانی در دست گرفته
 معجزه عبودی خواهد کرد که تو امامی این استخوان را سخن آور بد جای او آن استخوان منگم شود

۲۲۲
 حضرت
 عیسی

گویم نام مصوم هزار سال شده که من بعد از کوفتارم و بدعی تو میگردم از خدا و خدایان
 کرده اند و ایمان بنا بر او در او کوشش کند و من در کوشش کفایت و هفت روز بهر دو روز
 که این خبری آنکه معجزه بشود و کار کند بچشم منکری از اهل عمان گوید من در دست او و منی در دست
 اگر دست تو نرم کرد نام باشی و چون بر او نماید بر کار ثابت باشد و میگوید بر کوشش از خدای
 و او در دنیا می گشته باشد و بگوید این خبری آنکه نام صادق را کاذب و اند ششم آنکه یکی از آنکه
 اسمی که در حلقش کار کرد و من از آن معجزه میدانم اگر در دست او مثل او ظاهر شود و ما است
 اقرار کنم کار دی بدست او دید که پس خود را در کج کن و او بقوت تمام معنادار کار در بر کوشی
 مالد و اصلا بنده و ملعون کار بر زمین زنده نماند حق اقرار کار خود را با و سازد حلقش را بر
 بدو خوش فرستد بقیه یا از اعراب از آن معجزه جوش محمد را طلبید آنحضرت شیری را طلبید و اند
 شهادت بر نامت خود طلبید شیر بر زمین نهاده روی رخسار داد و کواچی صحبت و نماند
 بزبان فصیح ادا نماید و چون بنده که ملعون اقرار با ما تمام نمیکند و او را بر این سرگناه میداند
 و میگوید این خبری آنکه نام صادق را کاذب و اند ششم آنکه یکی از آنکه معجزه جوش محمد را
 نجات محمد بنی است در غیر خود در دست کرده از ابولمید محرومی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 است مفاد آن خبری را اسر را بیان کرد و فرمود که یا لیسب بجهنم که در حرف مقطع کرد و اول
 سوره مای قرآنت علم بسیار است بدستی که حق تکلف فرمود و در دست و دست و اند که کتاب
 پس حضرت محمد مصطفی اطهار شمیری خود نمود و اما آنکه حقیقت بود باشد و کوشش اسلام او نامت
 شد در روزی که متولد شد از هزاره قیام خلق الم صد سال گذشته بود پس نصیحت بیان این در کتاب
 خدمت در در دنیا مقطوع است آنکه غشی شود در روزی که متولد شد آن یکی از آنی نامت خروج
 میکند پس فرمود که الف کبیت و نام سی و بیستم جمل است و صد بود است پس از صد است
 یک شود پس خروج امام حسین در الم پس چون تمام شد در شش خروج اول پادشاهان
 بنی عباس نزد منقض شدن آنحرف بلبل الفهم نزد المص و خروج میکند قائم با اهل

کرد

نزد ما منقض شدن آنحرف بلبل الفهم و نگاه دار و پنهان دار و بنای بجد است
 آنجا اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بود و اینجاستان نیست شخص فرست
 منقض یعنی صا در شخصت و صا در او دو سینه را سید و طار و شمس و عین را منقض
 نیز میگوید و باقی حروف را با مشهور موافق اند پس اول آن پنج توله آنحضرت رسالت را ارجح
 پروان آورده اند که کار را بر بنداری یعنی از الم و الم را در جم و غیر اینها که مکرر واقع شده است کی را
 حساب کنی و حرف موطن را با آن حساب کن مثل الف را سه حرف یکد و لام را سه
 بی نظیر و میگردانند حرف ف را یک حرف الف نام صا و الف لام را کاف یا عین صا و ط اما سید بن
 حاجم عین سید فاف فون حرفهای اینها را که شماری صد و سه بود و اول حضرت آدم و اول
 شریف حضرت سید ابراهیم و اول آنحضرت معجزه شش هزار و صد و سه سال گذشته است و اول هزار
 سال مبدع تاریخ است و اول آنحضرت صد و سه سال گذشته بود و عدد آنحرف صد و سه
 است چنانکه انستی پس فرمود که تقضای هر یک از فوایح سور خروج کی از آنی نامت اول
 دولت بنی هاشم آنحضرت عبدالمطلب طوره دولت خاتم الانبیا از یک به مفاد و یک است
 که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از ان الم البقره الم عمران است و آن شماره
 بخروج آنحضرت فرب به مفاد و یک بود و بحساب ابجد مخاربه صد و سی و
 و یک چند تا بیست و پنهان است بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره
 اعراف باشد پس بیست و پنهان نیز موافق میآید و توضیح این که بنای حساب اعراف است بحساب
 مخاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده است حاصل میشود اما آنکه قیام الم محمد
 نزد اله است که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد و بقرینه آنکه در الم کی که مراد بود خرد
 بعد از آن فرموده در آن موضع و در آنرا چون مراد بود پنهان لغز بود و مجموع هزار صد و
 پنج شود چون مبدع تاریخ از اول بعثت حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت

در این کتاب
مورد ذکر است

چند نماز میداند حق تعالی در روزی زود دیده جمیع مومنان را بخوار کرد و حضرت مکرر فرمود
 بعد از آنکه این در احوال آن شایع شد و علم صلوات الله الملك الاکبر و ثبات الایمان
 عقلی قطع نظر از افاده و این حکمت و طریقه تکلیف بود در آن چند حج است اول آنکه عدد
 نقیای نبی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند و دوازده نفر بودند لابد که باید اوصیای
 رسول دوازده باشد و اسامی نقیای این است یوشع ابن کالوب بن یوشا ابیوشع ابن
 یونس بن متی غریق ذوالکفل شوشیل شجیرا و ایال ارمیا غریز بن شریا و او و سیمیا و دیم
 آنکه حواریین حضرت عیسی که اوصیای آنحضرتند و دوازده نفر بودند لابد که باید اوصیای حضرت
 رسول دوازده باشد و اسامی حواریین این است شمعون ابن یحیی که تصفا که نصاری او
 پندش میگویند و یوحنا ابن زبدي و لوقا و منی و مرقس که او را ابن یحیی اندوس میگویند
 برادر شمعون و یعقوب ابن زبدي و یهو و ابن شمعون اخو بطول و یونس و صادق و صدوق
 و فیلیپوس و فاق و حضرت خاق و جبرئیل و خطایزه اوصیای بعد از این اندوهی
 حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه از این اوصیای آخرین روح اهد میگرداند سمی که عدد
 اسباب حضرت اسرائیل دوازده نفر بودند لابد که عدد اوصیای رسول خدا دوازده باشد
 و اسامی ایشان یوسف ابن یاسین یهودا لادی رودییل شمعون غار شجر و نقیای این
 چهار نفر است که عدد روح اهل بیت دوازده اند و ان این است حمل و نور و جزا سلطان
 اسد سبله مران عقرب قوس جدی دلجو است نیم آنکه عدد ما چهار دوازده اند لابد
 که عدد اوصیای آنحضرت دوازده باشند و عدد ما هم این است محرم و صفر و ریح الاول
 ریح الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعدة ذی الحج
 ششم آنکه عدد سال نوزده و پنج و این چهار و حکما دوازده است لابد که باید اوصیای آنحضرت دوازده
 باشند همچنان میل او دوازدهس و یثقان لوی یثقان یونس قوی حج کافرا بیت شکر و هفتم
 آنکه اعظام انبیا دوازده اند لابد که باید اوصیای آنحضرت دوازده باشد آدم نوح ابراهیم

و اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی هرون داود سلیمان و عیسی هشتم آنکه عدد کتابها
 است و دوازده اند لابد که عدد اوصیای آنحضرت دوازده باشد سفر آدم مجبور یوشع
 ابراهیم توریته موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد مصحف حضرت فاطمه و دوازده و محمد مجتهد
 کتاب خیر بعضی کتاب ناموس صلوات الله علی نبینا و آل و سائر نبینا و المرسلین هم آنکه
 سلاطین انبیا دوازده اند لابد که باید اوصیای آنحضرت دوازده باشد آدم شهاب
 نوح و ابراهیم و موسی و یوسف و داود و سلیمان و یوشع و ذوالقرنین و محمد صلعم و هم آنکه
 اعظام ملک مقربین دوازده اند جبرئیل میکائیل و اسرافیل و غزرائیل روح سلطان عالم
 مقسطی این مضمون رضوان مالک در دوازده میل نوزدهم که در لایل نقیای از صحاح ششده عامه
 بعربی ابراد میخاید که حجت بر کوه سال پرستان باشد که مبادا گویند رضیانا برای خود
 تغییر و تاویل نموده اند و نقیای المصداق در کتب ایشان شده و احادیث محمدی این حکم دارد
 دوازدهم فی روایت مسلم من حدیث عامر بن سعد بن ابی قحس قال کتبت الی جابر بن عمر
 مع خلاصی نافع ان اخبرنی شیخی سمعته من رسول الله قال سمعته یوم هجره جمالا سلمی قال لا یزال
 الیین قائما حتی یقوم الساعة و یكون معکم اثنی عشر خلیفة کلم من قریش یضاهون علیهم الشیخی عمر جابر
 ابن عمر قال انطلقت الی رسول الله مع ابی فسمعتة یقول لا یزال الی الیین عزیرا یضاهون الی الی
 خلیفة فقال کلمه فقلت لانی ما قال قال کلهم من قریش یضاهون سعد بن جابر بن عمر بن قحس قال کتبت
 مع ابی عبد الله جلوسا فی المسجود تقریبا فاناه الکرجل حال ابن مسعود حکم نیکم که یونون من بعده
 خلیفة قال نعم کلمه نقیای نبی اسرائیل یضاهون او ای ابن ابی لایث فی جمیع الاصول فی الفضل الاول من
 باب الاصل من کتاب الرابع من جرد کما من هو کتاب بخلاف من صحیح البخاری و المسلم الترمذی و ابی
 داود و عن جابر ابن عمر قال سمعت ابی یقول بعدی اثنی عشر امیر فقال کلهم اسمعنا فقال
 ابی ان قال کلهم من قریش یضاهون فی روایت لایزال من انما من اثنی عشر جلالهم هم کلهم یضاهون
 لانی ما قال رسول الله فسمعت قال کلهم من قریش یضاهون فی اخری لمسلم قال انطلقت الی رسول الله فسمعت

يقول ان هذا لا ينقض حتى يمضي اثنى عشر خليفة ثم تكلم بكاتبه عنى فقلت لاني ما كان تكلم من قريش ايضا
 وفي الاصل لا يزال الاسلام عزيزا اثنى عشر خليفة ثم تكلم بكاتبه عنى فقلت لاني ثم ذكر المشرك ايضا وفي رواية
 اخر بقري قال قال النبي رسول هذا الدين قائما لكون عليكم اثنى عشر خليفة يجيء عليهم كقوله كلاما من النبي
 ثم فقلت لاني ما يقول قال كلهم من قريش ايضا وفي رواية ابى داود قال سمعت رسول الله يقول
 لا يزال الاسلام عزيزا الى اثنى عشر خليفة ثم تكلم بكاتبه ثم فقلت لاني ثم قال كلهم من قريش
 ايضا وفي الاصل لا يزال هذا الدين عزيزا الى اثنى عشر خليفة فقال المشرك انك من قريش فقلت لاني
 ما قال كلهم من قريش ايضا وما ذكره من افغان الناس كجالات الاثني عشر بل عليهم مع الاثني عشر وفي
 الاصل نقل في الكتبا نقله من فضل لابن رزبهان وما ذكره ابن ابى عمير في مقام
 المفاهيم الذي كان بين ما ثم نبى امية انبي بعد من قريش او من غيرهم بايده الطاهر بن عمر
 في عشر في كل واحد منهم عالم زايدا مسك شجاع طاهر ذك فتم حقا ومنهم ثمانون ابن ابن ابى بكر
 الى عشر وهم الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي
 صلوات الله عليهم اجمعين هذا الم تحقق لميب من العرب ولا من بنوت العجم بخاري وجزو
 آخر صحيح وسلم سنده ابو داود وسنده ما يابا سنده مختلفه ابن اهاديث را روايت نموده
 و اكثرى چون علاجى بدارند فابند كه مراد اثنى عشر حاجت را فضيلت و با جمع از فضيلت
 در راه انهر و دانشمندان بخار در اين زمان فقير اسباحات افشا و از ایشان پرسيدم كه
 خلفاى دو انزوه كدامند گفته دو انزوه امام شما و هر كه تكلم بستان كند كافرت و خود
 گفته كه خلفاى اربعه يك گويم ایشان خامس ندارند و اگر خلفاى نبى عيسى را گويم ایشان
 اصغاف اين عددند و چون كسى بستان از خليفه خدا و رسول خدا تواند گفت باطنها
 كه از ایشان صادر شده ما حال احوال الله جميع از ایشان ثمن و شيه شدند و الله
 بى من بستان الى صراط المستقيم الحمد لله رب العالمين الذى اعطانا من و صلا الله
 محمد و آل الطيبين الطاهرين بر محمدك يا ارحم الراحمين القاب بعون الله عز و جل

انچه تقدورنان دولت عدالت ثرواوان سلطنت سعادت اشرافيت شمشاه
 جهاه و خديو و بين پناه خرد و فلك دسكاه منظر لطف الافر زنده محفل و دو جهان نويز
 مثال جور و طغيان سلطان ابن سلطان محمد شاه قاجار خلد الله ملكه الى يوم اقراره
 غيبه و حرفتهاى بديعه و كار طبع و تمثيل نيز كه در عمده تعوين و تاخير بود در محروم ايران
 و ظاهر شد خاصه در دار سلطنت نيز كه تجن عطف و دمين تربيت سر كار سپهر سلنت
 آب و رنگ روضه خلافت ختم و چراغ دوده و لايت شاهزاده كامگار بهر ميرزا لارنت
 اعلام جلاله رفوه و اهداء قناة مقهوره هر كس به تعلم آن طالب و مايل كشت در نيك
 زمان ما هر دو كامل كرديد و تصرفات بسنديده و اختراعات جديده كرده با اهتمام اهل ديار

دست ايدنيان محمد مهدى ابن محمد صالح صحاف تبريزى چون
 سابقا هزار جلد تذكرة منطبع شده و نسخ آن محض بود و اين نسخه
 بعد از آن بدست افشا و از اين نسخه نيز نموازي كرايه جلد
 مطبوع كشته با قام رسيد را رقم حرفى حن بود
 كه عمر خود را بهو تعجب كند زانده بود و اما او با
 بصيرت و معرفت دشت و در دست و دمن
 ناشن را بر شتى مهر و ذرا لا خصره
 او را دليل شده با اله از عمل شيع
 تا بيب و متوسل با فقه اظهار شده
 بخبر اين كتاب بر دست
 حوزة ابن مرحوم سرنگ
 اشيتا الله اعلم بالصواب

دست بزرگوار كه خواهد شدن جهاه بارى پادگار با خط سياه
 اميد از مطالعه كندگان جهان كه حقير كبريايى را بدعاى خير باد
 دست شهنشاهان و شاهان شهنشاهان و شاهان شهنشاهان



۱۵

مخ
تور توله زوجه سر اجمه نامه در سنه ۱۲۰۱

هن
بسم صفر المظفر ۱۲۰۱

۳۶۲

له

مخ
تور توله زوجه سر ابرو در سنه ۱۲۰۱

بسم صفر المظفر ۱۲۰۱

مخ
وفات زوجه سر در سنه ۱۲۰۱

بسم صفر المظفر ۱۲۰۱

دما

